

گوشه ای از خیانت‌های "گروه انقلابی..." و
"سازمان رهائی..." به جنبش کمونیستی
افغانستان



بخش اول

تحقیق و نگارش از : پولاد

درآمدی بر کتاب حاضر

کتابی که پیش روی شما قرار دارد بیان یک اختلاف نظر و (یا) یک جدال لفظی نیست، بلکه دفاع علمی و انقلابی از کمونیسم می باشد. وقایعی که در این کتاب به آنها اشاره شده و مورد بررسی قرار گرفته اند حدود تقریباً نیم قرن قبل اتفاق افتاده ولی تاکنون سرشت و سرنوشت تاریخی سیاستهای انقلابی کمونیسم و ضدکمونیسم را در افغانستان رقم میزنند. اکنون بیش از یک ربع قرن است که فیض احمد فیض معروف به "داکتر فیض" مرده و خطی را که او با ماهیت دیدگاهی فرصت طلبانه اکونومیستی در انشعاب از سازمان جوانان مترقی علم و سپس تاحدیک خط رویونیستی "سه جهانی" انکشاف داد، به یک موضع گیری ایدئولوژیک-سیاسی تسلیم طلبانه و خیانت ملی انکشاف یافته است؛ اما پیروان آقای فیض بادرک و فهم کامل از سرشت طبیعی این خط و سرنوشت تاریخی آن تاکنون به آن محکم چسبیده اند. تاریخ جنبش چپ افغانستان کروئولوژی این خط را در طی نیم قرن گذشته خوب بیاد دارد. مطالعه این کروئولوژی جز تیره گی و باز هم تیره گی بیشتر به نقاط روشن چه که حتی به نقاطی که در سایه روشن قرار داشته باشند، نمیرسد. زیرا این مطالعه از انشعاب فیض احمد از سازمان جوانان مترقی و حملات او علیه "س ج م" و جناح انقلابی رهبری آن آغاز میشود. فیض احمد با انشعابش از سازمان و حمله بر جناح انقلابی آن بزرگترین، فراگیرترین و قوی ترین جنبش سیاسی-توده ای (جریان دموکراتیک نوین) در تاریخ افغانستان را متلاشی ساخت و فرهنگ شخصیت کوبی، هتاک و بیبوهه گوئی را در جنبش چپ افغانستان رواج داد. مطالعه تاریخ "حوادث در عبورگاه ها" و "اتفاقات سیاسی در نقاط گذرگاهی" افغانستان نشان میدهد که متلاشی ساختن "س ج م" و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان قدرت عکس العمل را از خلق کشور گرفت و کودتای داودخان را در 26 سرطان 1352 ممکن ساخت. و در نتیجه نظام ملاک-کمپرادوری شاهی افغانستان را که در حالت بحران و لبه پرتگاه نیستی قرار گرفته بود، نجات داد. کودتای 26 سرطان با چنان راحتی و سهولت بر بستر توطئه های سیاسی صورت گرفت که میتوان آنرا "سفیدترین کودتا" در سطح جهان نامید. هنگامیکه دختران و زنان جوان خلقی و پرچمی بر میله های تانک کودتاچیان اکلیل گل می انداختند، پیروان آقای فیض بجای موضع گیری علیه کودتاچیان بر ضد رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری درگیر راه اندازی کارزار تحریک کاری، هتاک و شخصیت کوبی بودند.

هنوز واژه های مخالفت با خط مائویستی رفیق اکرم یاری با فحش و ناسازدربان اصحاب فیض احمد چرخ میزدند که آقای فیض با محمد طاهر بدخشی و "محفل انتظار" او برگلیم مذاکره نشست¹. دیری از این دلدادگی نگذشت که آقای فیض و عبدالمجید کلکانی در مقابل پیشنهاد مشخص برای قیام از طرف مولانا بحرالدین باعث و حفیظ آهنگر پور قرار گرفت. عبدالمجید کلکانی بدلیل آنکه طاهر بدخشی و

¹ - مراجعه شود به بیاد مولانان باعث "نوشته قاضی محمد موسی. ویس ایت آرپانی- اینجا کلیک کنید

دیگر رهبران محفل انتظار خود را مخفی نمیکنند، از قیام طفره رفت و دکتر فیض کوشید روابطش را با محفل انتظار و طاهر بدخشی مخفی سازد. این نشان میدهد که آقای فیض علیرغم تمام جلوه های که در نوشته "طرداپورتونیزم..." در تئوری بافی از خود نشان میدهد، در عمل آنچنان جاه طلب بوده که فاصله ایدئولوژیک - سیاسی بین "سازمان جوانان متری" و "محفل انتظار" را کاملاً نادیده می گرفته است. زیرا پیروان دکتر فیض تا امروز در مداخلات فیض احمد، مجید کلکانی و طاهر بدخشی چیزی نگفته و در مورد قیام آنها حتی همان بهانه ای را که مجید کلکانی آورده، نیز نیاورده اند.

جریان حوادث جهانی محک آزمایش دیگری برای شناخت ماهیت ایدئولوژیک موضع گیری های سیاسی میباشد. در سال 1355 رفیق مائوتسه دون چشم از جهان پوشید. مرگ مائو از یک طرف و کارهایی را که او انجام داده بخصوص براه انداختن و رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی - از طرف دیگر بزرگترین محک آزمایش برای هر فردی است که ادعای کمونیست بودن را دارد. رویونیست های چینی بعد از مرگ مائوتسه دون، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را که تا آن زمان ادامه داشت دستور توقف بلا درنگ داده و ضد حمله را علیه آن بادرستی رهبران گارد سرخ و زندانی ساختن پیشکسوتان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی آغاز کردند. آنها صدها کارگر انقلابی را در شانگهای بقتل رسانیدند و جنبش کارگران شانگهای را سرکوب و رهبران مائوئیست آنرا به اتهام توطئه علیه حزب و دولت دستگیر و زندانی ساختند. رویونیست های روسی که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را پیوسته "آنتوریزم مائو" و "شکنجه خلق چین به واسطه باند مائو" میخوانند بعد از آن با کشیدن نفس راحت به عقب تکیه زده و سیر حوادث را در آن کشور با "آغاز برگشت چین بسوی سوسیالیسم" خواندند. آقای فیض و اصحابش که در حرف چپ و راست به مائوتسه دون توسل میجستند، خیانت باند تینگ به طبقه کارگر جهان را "امر مربوط به چین و حزب کمونیست آن" خواندند. آنها انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را هم زبان باتینگ سیائوپینگ محکوم و حتی اتهامات رویونیست های روسی را بر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی رد نکردند.

بعد از کودتای خونین 7 ثور 1357 "خلق" و پرچم، دکتر فیض و یارانش در حالیکه طوطی و آواز استراتیژی جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست حرف میزدند تحت تاثیر خواستهای قیام طلبی اماتورانه بخشی از افسران اردو با عبدالمجید کلکانی طرح قیام علیه رژیم "خلق" و پرچم را ریخت. این طرح که در تاریخ سیاسی جنبش چپ افغانستان بنام طرح "کودتای قیام" یاد میشود، ضربات سنگینی را بر کتله سرگردان اعضای جنبش دموکراتیک نوین افغانستان وارد کرد. زیرا این نقشه افشاشد و عکس العمل زودرس رژیم مزدور "خلق" و پرچم را برانگیخت. دیو قتل و جنایت از شیشه بیرون آمد و ساطور قتل و کشتار را بدست گرفت. هزاران تن شعله ای و خوشبین جریان دموکراتیک نوین که در حالت بی ارتباطی و سرگردان بسر میبردند، از جانب رژیم پوشالی دستگیر و بقتل رسیدند. روشن بود که با قیام طلبی اماتورانه افسران ارتش نمیشد رژیمی را که با چشمان تیزبین و مجرب کا.جی.بی و دستان دراز ارتش سوسیال - امپریالیسم شوروی حمایت میشد، برانداخت، اما رهبران کودتای قیام که با ایدئولوژی علمی به جهان و حرکات سیاسی نمی دیدند، تصور میکردند که

با اینگونه ماجراجویی و آشوب گری آوانتوریستی میتوانند این رژیم را نابود سازند. آقای فیض در نشست های رهبران کودتاقیام کمتر از عبدالمجید کلکانی مورد توجه قرار می گرفت. این احساسات جاه طلبانه و خودبزرگ بینی فیض احمدرا که تصور میکرد عبدالمجید کلکانی کوچکتر و کمتر از اوست آشفته می ساخت. بخشی عظیمی از انگیزه های درونی فیض احمد برای جلوه دادن های انقلابی اش که جاه طلبی و خودبزرگ بینی او بود، در محراق توجه قرار نداشتن قابل قبول نبود و در نمای خوبی را برای ذهن جاه طلبانه اش ترسیم نمیکرد. او بعد از شرکت در نشست های کودتاقیام رابه معاونینش واگذار کرد و آهسته آهسته خود را از آن بیرون کشید. چنانچه در حادثه چندانول در سال 1358 شرکت نداشت. آقای فیض برای دومین بار کسانی را که در اول به آنها قول همکاری داده بود در موقع قیام در میدان تنها می گذاشت. اما این به معنی مخالفت فیض احمد با حرکات کودتاگران و آوانتوریزم نبود و ما دیدیم که چند ماه بعد از ماجرای چندانول او خود در بالا حصار کابل دست به کودتا زد.

بعد از تجاوز سوسیال-امپریالیزم شوروی بر افغانستان در 6 جدی 1358، جنبش های مسلحانه منطوقی به جنگ مقاومت ملی تبدیل گشته و سراسر افغانستان را فرا گرفت. تجاوز سوسیال-امپریالیزم شوروی و اشغال افغانستان زمینه ساز مداخلات امپریالیست های غربی، چین و ارتجاع منطقه شد. امپریالیستهای غربی به بهانه "جلوگیری از گسترش کمونیزم" و ارتجاع منطقه به بهانه دفاع از اسلام و سنت محمدی، جنگ مقاومت ملی خلق افغانستان رابه جنگ "مقابله با کمونیزم و دفاع از اسلام" قلب ماهیت دادند. این عبورگاه سیاسی دیگری بود که دیدگاه مدعیان کمونیزم در افغانستان را در بوته آزمایش می گذاشت. کمونیست هادر این شرایط موظف بودند که بین کمونیزم واقعی و کمونیزم قلابی "خلق" و پرچم و اتحاد شوروی سوسیال-امپریالیستی خط فاصل بکشند و از کمونیزم واقعی به دفاع برخیزند. اما این آزمونگاه نشان داد که آقای فیض احمد به اندازه آوانتوریزم سامایه توان دواز کمونیزم فاصله دارد. آوانتوریزم ساما حداقل آزادی افغانستان را بر مبنای خواسته های بورژوازی ملی مطالبه میکرد و در حالیکه اپورتونیزم فیض احمد آزادی افغانستان را نمیخواست بلکه فقط در صدد تعویض بادار بود و میگوشتید تا سلطه امپریالیستهای غربی جانشین سلطه سوسیال-امپریالیزم شوروی گردد. بر همین شالوده فیض احمد با "اتحاد سه گانه"² جبهه متحد ساخت و این مرتجعین را "رهبران دموکراسی و آزادی در افغانستان" نامید.

² - "اتحاد سه گانه" عبارت از اتحاد سه حزب ارتجاعی اسلامی در پشاور به وجود آمده بود؛ این اتحاد تحت قیمومت مستقیم امپریالیزم امریکا و دستگاه اطلاعات پاکستان تشکیل شده بود. حزب اول که تحت رهبری مولوی محمدی قرار داشت "حرکت انقلاب اسلامی" بود که بعد از هارمنگان همین حزب با استحال کادری و جابجانی مجددمندانیهای جنبش طالبان رابه وجود آوردند. حزب دوم عبارت بود از "محاذ ملی اسلامی" که به واسطه پیروسی احمد گیلانی- از تبار پیران سنتی دربار سلطنت افغانستان که تاهنگام مرگش سمت ریاست شورای صلح رژیم دست نشانده را بر عهده داشت، رهبری می شد. حزب سوم عبارت از جبهه نجات ملی- اسلامی بود که به واسطه خاندان مجددی و شخص صبیغت الله مجددی رهبری میشد. صبیغت الله مجددی که قبل از کودتای ثور معلم اصول دین برای شاگردان مسلمانان در دینمارک بود، بعد از تجاوز اتحاد شوروی، به پاکستان انتقال یافت و در اسراییلی از کانالهای توزیع سلاح و پول سیاه، آی- ایس- آی و دستگاه اطلاعات عربستان سعودی در پشاور قرارداد داده شد. او در سال 1992 رئیس جمهور افغانستان مقرر گردید و بعد از تجاوز امپریالیستهای ناتو بر افغانستان رئیس پارلمان کشور و مسئولیت چندین پست دیگر را بر عهده داشته است.

هنگامیکه دارودسته خمینی دمار از روزگار خلق آزادیخواه ایران درآورده بود و صادق خلخالی جلال خمینی مخالفین رژیم رادسته دسته درمقابل جوخه آتش قرار میداد، فیض احمد در دنباله روی از حزب رنجبران ایران خمینی جلاد را "قهرمان" نامید. اکنون پیروان فیض با همان دنباله روی کورکورانه اورا مانند بقیه السیف حزب رنجبران ایران "خمینی جلاد" میخوانند.

فیض احمدی تفاوت به ماهیت مذهب، اسلام را گستاخانه "رهنمای بشریت برای 13 قرن" نامید.

فیض احمد و اصحابش همراه مرتجعین "اتحاد سه گانه" و خوانین ملیت پشتون خواهان برگشت محمد ظاهر پادشاه مخلوع افغانستان گردیده و برگشت اورا تئوریزه کرده که "شاه سابق بهتر از گلبدین حکمتیار است" این تئوری که از موضع مبارزه طبقاتی مانند سائیر تئوری های آقای فیض خنده آور و مسخره بود، درز های اختلافات داخل سازمان اورا اتحاد نشعاب توسعه بخشیده و موجب جدائی بخش عظیمی از اعضای سازمان او که از ملیتهای تحت ستم می آمدند، گردید.

سرانجام؛ زدوبندهای اشنمز از برانگیز در راستای منافع شخصی، و ارتباطات افقی و موازی با ای- ایس- آی بر مشکلات ره گمی سیاسی- ایدئولوژیک در بین صحابه آقای فیض بالا گرفت و تاحد کشت و کشتار یکدیگر رشد کرد. اولین قربانی این کشتار قتل زنده یاد داکتر اسددر "دیر" در ایالت شمال غرب پاکستان بود. تضادهای داخلی دوجناح ملاک- کمپرادورهای برسر قدرت در پاکستان- جناحی که به مرتجعین چینی وابستگی داشتند و جناحی که به امپریالیزم امریکا و ارتجاع عربستان وابسته بودند- برآتش نفاق داخلی سازمان آقای فیض روغن می ریخت. در راستای این زدو خورد سهمگین و نامرئی داخل سازمان بود که برخط زندگی اونیز نقطه پایان گذاشته شد.

بعد از مرگ او، سازمانش هیچ قدمی در جهت تصحیح موضعگیری های نادرست و ضد انقلابی ایدئولوژیک - سیاسی او برنداشت. بلکه آن موضعگیری های نادرست و انحرافی را تعمیق بخشیده و گامهای وسیعتری را در همان راستا برداشتند، بجای نقد ایدئولوژیک - سیاسی او بر سرش تاج قهرمانی گذاشتند و مقامش را در داخل تشکیلات تاحدیک رهبر انقلابی نهادینه ساختند. منتقدین او را در داخل تشکیلات بایبرحمی و قساوت مافیائی بقتل رسانیدند. برای عبرت گیری بقایای سازمان، آنهاحتی اجازه دفن جنازه مقتولین این سازمان را ندادند. پولیس پاکستان چند روز بعد ازمانیکه اجساد کشته شدگان را مرغان لاشخوار دریده و سگان ولگر دندان زده بودند در گورستان متروکی درپشاور کشف کردند. به اینصورت سازمانی که آقای فیض بنیان گذاشته بود اعلام میکرد که مصمم است برادامه رویز یونیزم "سه جهانی" حرکت کنند و مخالفت با آن پاداشی جز مرگ ندارد. رهبری کنونی سازمان رهائی باپا فشاری بر روی یونیزم چینی و تصفیه فیزیکی منتقدینش نشان داد که از منافع ملاک- کمپرادورهای افغانستان تا آخر دفاع میکند.

بورژوازی بیروکراتیک افغانستان که باتجاوز امپریالیستهای ناتو در سال 2001 مجدداً سازماندهی و متشکل گردید و سازمان پیروان آقای فیض نیز در کنار ملاکین، کمپرادورها، خائنین ملی، جنایتکاران

جنگی و روسای احزاب اسلامی متشکل شد. آنها مجموعاً در سال 2001 درین معاهده ننگین اسارت افغانستان را امضا کردند. مقامات این سازمان تاکنون در کنار آنها در سایه بمب افکن ها و موشکهای ناتو بر خلق آزادخواه افغانستان سیادت میکنند.

سازمان رهائی-سازمان پیروان آقای فیض-در سالهای 2006-2007 درگیری یک نزاع داخلی گردید که در عایدات این سازمان از منابع مالی امپریالیستها، انجوبازی و گماردن عناصرندیم رهبری به مقامات بالای دولتی و بی توجهی به افراد متعلق به ملیتهای غیر پشتون، ریشه داشت. این نارضایتی سرانجام یک بخش کوچکی را از سازمان رهائی جداساخت. و این بخش کوچک از سازمان مادر تحت رهبری فردی جدا شد که او خود در انجوبازی و اختلاس استاد همگان بود. او تا زمانیکه زنده بود نشریه ایربانام "روزگاران" منتشر میساخت و در این نشریه او با الفاظ و جملاتی تجاوز و اشغالگری امپریالیست های ناتو را توجیه میکرد که افرادی مانند دادفر سینتا، نجیب روشن، اعظم دادفر و امثالهم از آن جملات اباورزیده اند. تلاش "روزگاران" برای این بود تا اذهان را متقاعد سازد که تجاوز و اشغالگری امپریالیستهای ناتو به نفع مردم افغانستان بوده و امپریالیست ها "ناجیان" مردم افغانستان از شر طالبان میباشند. پیام "روزگاران" شاگرد آقای فیض این بود که طالبان تشکل مستقل از امپریالیزم و تروریست میباشند، اما برخی اوقات حقیقت با سرسختی از زاویه ای سربالا میگرد و شاگرد در نتیجه آقای فیض از خلیفه او، طالبان را با آی-ایس-آی پاکستان ارتباط میداد.

این بخش در قبال انتقادات سازنده کمونیستهای افغانستان نه فقط خود را اصلاح نکردند، بلکه بجای برخورد عادی مطابق به معیارهای سیاسی و ادبی راه فحاشی، هتاک و لمپنی را در پیش گرفتند. آنها با بخشی از لمپنهای تسلیم شده سامانده شده و بجای مبارزه با امپریالیستهای اشغالگر و مزدوران بومی شان، راه افشا کردن رهبران جنبش کمونیستی افغانستان را در پیش گرفتند، نام اصلی، محل تولید و آدرس کار آنها را که اغلباً مخفی بودند افشا و بطور غیر مستقیم از طریق وب سایت های رسمی شان در اختیار دستگاه اطلاعات امپریالیزم و ارتجاع منطقه گذاشتند.

بخشی جدا شده از سازمان رهائی (جدا شده بنام) از سازمان رهائی بانیت مبارزه با جنبش کمونیستی افغانستان سند بدنام و انحرافی ایربانام "با طرد پورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" که فیض احمد در توجیه انشعاب ضد کمونیستی اش از سازمان جوانان مترقی- اولین تشکل کمونیستی افغانستان- نوشته بود؛ مجدداً به نشر سپردند. کتاب حاضر بخشی از سلسله نقدهای است که نویسنده بطور عمده بر آن سند خاینانه نوشته و قسمتی از تاریخ مبارزه ایندولوژیک- سیاسی طبقه کارگر را با رویو نویسم و نظام فکری بورژوازی بیروکراتیک افغانستان تشکیل میدهد.

حسین دهقانپور

22 دسمبر 2016

گوشه ای از خیانت‌های « گروه انقلابی » و
« سازمان رهائی ... » به جنبش کمونیستی
افغانستان

شر و تکثیر از : مائویست های افغانستان

(بخش 1)

«سازمان انقلابی افغانستان» که ادامه منجلاپ اپورتونیسیم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» است، چنین عقیده دارد: "داکتر فیض کمونیست انقلابی نامدار افغانستان است و سند «با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» از «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» از اهمیت تاریخی برخوردار است، زیرا بررسی درست و دیالکتیکی جنبش انقلابی افغانستان بدون مطالعه این سند ناممکن است".

لیکن برخلاف ادعای واهی و دروغین رویزیونیستهای «سازمان انقلابی...» این یک "سند" اپورتونیستی و سرپا جعل و تخریبکاری علیه جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) افغانستان بوده و "مرحوم" داکتر فیض و یارانش با حملات اپورتونیستی علیه "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" هرچه بیشتر ماهیت خط فکری و سیاسی اپورتونیستی خودشان را آشکار ساخته اند. حال این "سند" را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم:

تشکل اپورتونیستی «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» زیر عنوان "طرح مسئله-دوبرخورد متضاد" در نوشته «با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» چنین می نویسد: «... ولی برای ما که دیری نیست از جریان شعله جاوید بریده ایم و ناگزیر اثرات اپورتونیسیم آنرا با خود داریم، لازم است جهت زدودن کامل آن اثرات ناپاک و درپند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت به آن" ریشه های انحرافات و سربه سنگ خوردن جریان شعله جاوید به رهبری (س ج م) رابیرون بکشیم". و درجایی دیگر در همین مبحث می نویسند: ذهن همه ما از ایدئولوژی ارتجاعی "رهبری" متأثر است. ماتحت تاثیر ایدئولوژی و مشی "رهبری" در کلیه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خویش درلجنزار اپورتونیسیم دست و پا می زدیم".

رهبری «گروه انقلابی...» از یکطرف می گویند که درلجنزار اپورتونیسیم دست و پا میزدیم و از جانب دیگر مدعی اند که گویا با طرد اپورتونیسیم "س ج.م" در «راه انقلاب سرخ» به پیش می روند. و نیز اذعان می کنند که اثرات اپورتونیسیم آنرا با خود دارند. همین گفته حتی به لحاظ منطق صوری یک تناقض آشکار است؛ زیرا گروهیکه بنا به

گفته ای خودش مدت هفت سال (1344-1351 خورشیدی) در «لجنزار اپورتونیسیم دست وپامیزده» چگونه به آن سطحی از آگاهی «انقلابی پرولتری» دستیافت که در بهار سال 1352 «اپورتونیسیم» "س.ج.م" را به نقد و ارزیابی گرفته و «راه انقلاب سرخ» را در پیش گرفته است؟». در حالیکه با در نظر داشت تاریخ مابعد رهبری «گروه انقلابی...» این ادعا از بنیاد دروغ بوده و جعلکاری اپورتونیستی و شهادی رویونیستی است. نه تنها از محتوی سند اپورتونیستی» با طرد اپورتونیسیم.....» که جریان سالها و دهه های مابعد، نظرات و مواضع، خط مشیها و عملکردهای اپورتونیستی و رویونیستیر رهبری «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و بعد «سازمانرهای افغانستان» و «سازمان انقلابی» آنرا به ثبوت رساند که گردانندگان «گروه انقلابی....» خود یک جناح اپورتونیستیدر درون سازمان جوانان مترقی بودند و نوشته «با طرد اپورتونیسیم....» به لحاظ محتوی اپورتونیستی اش نتیجه منطقی همین سیرقهقرائی اندیشه و افکار آنهاست که طی چهار دهه اخیر ادامه یافته است. این جناح اپورتونیستی نادر جناح اپورتونیستی (که توسط "ه.م" نمایندگی میشد) سازمان جوانان مترقی را مورد حملات خصمانه و کینه توزانه قرار داده و آنرا متلاشی ساختن و جریان دموکراتیک نوین را با آن گسترده‌گی و حمایت توده ای آن دچار فروپاشی کردند. و از آن تاریخ تا کنون، رهبری «گروه انقلابی....» و «سازمان رهائی» و پیروان پروپا قرص آن («سازمان انقلابی») نه اینکه نتوانسته اند (که هیچگاهی نخواسته و نمی خواهند) با اتکاء به اصل "انتقاد و انتقاد از خود" خود را از لوث اپورتونیسیم و رویونیسم و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی پاک سازند. و برخلاف ازمنجلا ب اکونومیزم به پرتگاه اپورتونیسیم راست، رویونیسم "سه جهانی" غرق شدند. و کلمات و جملاتی مانند "پند گرفتن از اشتباهات گذشته، مبارزه قاطعانه و بی امان در تئوری و عمل و برخورد پرولتاریائی به (م-ل-ا) در راه انقلاب میهن" صرف مصرف تبلیغاتی درون گروهی داشته و در جهت اغوای صفوف «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» و اکنون «سازمان انقلابی» بکار برده شده و می شوند.

«گروه انقلابی....» بر رهبری داکتر فیض در ماه ثور سال 1358 در سند «اعلام مواضع ما و جنبشهای اخیر» درباره سیستم امپریالیستی جهانی تنها صحبت از دو غارتگر جنگ افروز، یعنی دوا بر قدرت امپریالیستی امریکا و سوسیال امپریالیسم "شوروی" دارد و کشورهای امپریالیستی اروپائی، امپریالیستهای جاپان، کانادا، استرالیا و دیگران را بیرون از حلقه غارتگری و جنگ افروزیدر سیستم امپریالیسم جهانی قرار داده و آنها را به شمول دولتهای رویونیستی و سوسیال امپریالیستی بلوک شرق تحت

رهبری سوسیال امپریالیسم "شوروی"(وقت) درامرمبارزه علیه هژمونیزم دوا بر قدرت آنهم بطورخاص ابر قدرت سوسیال امپریالیسم «شوروی» از جمله متحدین خلقها و ملل درکشورهای «جهان سوم» قراردادده است. «رهبری» که پیروانش مانند "س.رها" اورا «ستاره ای درخشنده و غروب ناپذیر در افق کمونیسم» می خواند! چنین نظرموضع دارد: "انقلابی چون انقلاب پیروزمند ایران تیرمرگبار دیگری برامپریالیسم امریکا و همدستانش حواله می کند". درحالیکه برخلاف تحلیل و ارزیابی «گروه انقلابی...»، انقلاب سیاسی ایران که با نیروی مبارزاتی خلقهای ملیتهای مختلف ایران و نیروهای جنبش انقلابی پرولتری و سایر جنبشهای مترقی خلقهای ایران به پیروزی رسید رهبری آن بوسیله ای جناح دیگری از طبقات ارتجاعی رهبری باند خمینی و به کمک و همکاری مستقیمی امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای اروپای غربی غصب شده و به شکست کشانده شد و صدها تن از نیروهای انقلابی و هزاران تن از نیروهای مترقی و توده های خلق ایران را خاینانه و وحشیانه به جوخه های اعدام سپرد و یا در زندانهای مخوف سبانه شکنجه کرد؛ ولی رهبری «گروه انقلابی...» آنرا انقلاب پیروزمند خوانده و مدعی است که «تیرمرگباری» برامپریالیسم امریکا و دیگر همدستانش حواله کرده است! داکتر فیض که «سازمان انقلابی» و "س.رها" اورا «رهبری با سرشت کمونیستی» می خوانند، صحبت از "انقلاب بزرگ اسلامی ایران و رهبران مبارزان از جمله امام خمینی" داشته و "از درس گیری و الهام از انقلاب ظفر نمون اسلامی ایران" اذعان مینماید. و همچنین مدعی است که برخلاف رهبران "س.ج.م" به «م-ل-ا برخورد پرولتاریائی داشته و راه انقلاب میهن را در پرتو آن روشن می سازد»! صرف نظر از دیگر موارد، در کجای مطالب فوق «برخورد پرولتاریائی و راه انقلاب میهن» توسط رهبری «گروه انقلابی...» به ملاحظه می رسد؟ که هرگز! درحالیکه رهبری «گروه انقلابی...» در نظر و عمل در منجلاب اپورتونیسم و پرتگاه رویزونیسم "سه جهانی" قرارداد داشت و راه انقلاب کشور (پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین) را ترک کرده و راه ضدانقلاب، پیروزی انقلاب اسلامی را با الهام از خمینی جلاد خلق ایران برگزید و برای رسیدن به این هدف ضدانقلابی اش با سه گروه ارتجاعی اسلامی در افغانستان متحد شده و "جبهه مبارزین مجاهد" را تشکیل کرده و در جهت پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس جمهوری اسلامی فعالیت کرد. اما رهبری «گروه انقلابی...» با کمال پروئی میگوید: "واقعاً چرا شعله جاوید به رهبری "س-ج-م" با آن همه" پرمدعائی زشتش" نتوانست سودمند بحال جنبش و انقلاب خلق واقع شود". اینکه سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تحت رهبری اش از بدو تاسیس تا به شکست کشاندن و فروپاشی آن بوسیله

ای جناح اکونومیستی و روبریونیستی رهبری داکتر فیض و جناح اپورتونیستی (ه.م)؛ چه دست آوردهای مبارزاتی و انقلابی در افغانستان داشته و نیز دارای چه نوع اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی بوده است، ماطی چهاردهه اخیر بارها آنرا به ارزیابی گرفته و مورد نقد اصولی قرار داده ایم. ولی علت و یا علل اینکه سازمان جوانان مرفی نتوانست به اهداف اصلی اش یعنی ادامه مبارزه اصولی و انقلابی در راه تثبیت و استحکام هرچه بیشتر خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) و پیشرفت جنبش دموکراتیک نوین در جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین دست آوردهای بیشتری کمائی کند؛ مربوط به عوامل داخلی و خارجی متعددی بود که آنها را نیز مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده ایم. لیکن قبل از همه عامل مهم موجودیت خطوط انحرافی اکونومیستی و سنتریستی درون "س.ج.م" بود که در غیاب رفیق اکرم یاری سکاندار خط اصولی و انقلابی (م-ل-ا)؛ این دو جناح اپورتونیستی، سازمان جوانان مرفی و جنبش دموکراتیک نوین را از درون مورد حملات خصمانه اپورتونیستی قرار داده و ضربات شدیدی بر آن وارد کردند.

رهبری «گروه انقلابی....» درهمین مبحث می نویسد "به م-ل-ا همواره دونوع برخورد ناهمگون وجود داشته (بنظر من)؛ یکی برخورد از موضع طبقاتی پرولتاریائی و دیگری برخورد از موضع خرده بورژوائی- ضد پرولتاریائی- این اصلی ترین و صحیح ترین نوع برخورد به م-ل-ا است این برخورد جزء لاینفک ایدئولوژی خدمت و اندیشیدن به خلق تا دم مرگ می باشد. نقطه حرکت صاحبان یک چنین ایدئولوژی درهمه موارد پیوسته منافع خلق بوده و نه منافع فردی یا گروهی".

رهبری «گروه انقلابی...» باز هم ادعاهای واهی اش را تکرار نموده و هیچ مورد و یا موارد مشخصی از موضع « خرده بورژوائی» رهبری (س.ج.م) را ذکر نمی کند و همه این ادعاهایش در سطح ادعا باقی میمانند. همچنین سندی مبنی بر اینکه جناح اصولی رهبری رفیق اکرم یاری منافع فردی و یا گروهی اش را بر منافع خلق ترجیح داده باشد ارایه نمی دهد. از آنجاییکه رهبری « گروه انقلابی....» نمی تواند برای ادعاهایش دلایل عینی و موثری ارایه کند؛ متوسل به ذهنیگری شده و مکتوبات باطنی خود را برای واقعتهای عینی قرار داده است. از جهت دیگر رهبری «گروه انقلابی....» سعی می کند تا بابیان بدیهیات و ذکر کلمات و جملاتی بظاهر « منطقی» و «زستهای «حق بجانب»، اتهاماتی را به رهبری "س.ج.م" وارد کند. تا بتواند خواننده نا آگاه به مسایل درون سازمان جوانان مرفی و جریان شعله جاوید و هم ضرباتی که اپورتونیستها ی « گروه

انقلابی...» به سازمان جوانان مترقی وارد کرده و به جنبش انقلابی کشورخانت کرده اندرا گمراه واغوا کند. درحالیکه تاریخ جنبش انقلابی پرولتری درافغانستان گواهی میدهد و مواضع و عملکردهای اپورتونیستی و رویزیونیستی رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» بارباراین موضوع را به اثبات رسانده است که نه تنها این اتهامات واهی و بی اساس بوده که این تشکل خود یکی از جناح های انحرافی اپورتونیستی دردرون «س.ج.م» بوده و عامل اصلی و عمده درمتلاشی کردن این سازمان انقلابی پرولتری و جنبش توده ای تحت رهبریش بوده است. دراین زمینه اسناد فراوان و غیرقابل انکاری درجنبش انقلابی پرولتری کشورموجوداند. وبعد ازچهاردهه کسانی که خودراازجمله وارثان و پیروان اصلی «راه» داکترفیض می خوانند ازجمله رویزیونیستهای «سازمان انقلابی» باافسانه سرانی واسطوره سازیهای مضحک می خواهند که رویزیونیسم «سه جهانی» داکترفیض رادوباره آرایش داده و بخورد نسلهای جدید از مبارزین راه مردم درکشور(که آگاهی لازم ازتاریخ خیانتهای انواع رویزیونیسم واشکال اپورتونیسم علیه جنبش انقلابی پرولتری ومبارزات خلق افغانستان ندارند)بدهند.

رهبری «گروه انقلابی...» با اشاره به رهبری "س.ج.م" ادعا میکند که: " تمام عشق و امید آنان درخدمت به توده های دهقان وکارگروبردن اندیشه مائوتسه دون درمیان آنها تجلی نمی یافت".

بازهم ادعابدون ارایه مدرک وسند: دراینجا این سؤال مطرح می شود که آیا رهبری «گروه انقلابی...» واقعاً همه عشق و امید آنان درخدمت توده های دهقان وکارگربود و چنانکه مدعی اند واقعاً اندیشه مائوتسه دون را درمیان دهقانان وکارگران برده اند؟ که هرگز نه! همچنانکه رهبری «گروه انقلابی...» جملات و عبارات بظاهر «انقلابی و مترقی» را بمنظورسترکردن عقاید وافکاررویزیونیستی وضدانقلابی شان بکارمی برند، همین عبارت "عشق به توده ها" نیز منشأ درتفکرات خرده بورژوائی آنها دارد. زیرا آنچه که رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» درشهرها به کارگران تبلیغ وترویج میکرد ایده های بورژوائی بود و آنچه که درروستاها دربین دهقانان تبلیغ وترویج می نمود «ایدئولوژی ومکتب کامل اسلام» ومدعی است که «اسلام کامل 13 قرن بشریت را بسوی روشنائی رهنماگشته است». آیا این دیدگاه ونظرچیزی غیرازایده آلیسم منحنط وقعرطلمت ارتجاع واپورتونیسم است!

رهبری «گروه انقلابی...» بهمین منوال با کنایه و اشاره به جانب جناح اصولی در رهبری "س.ج.م" ادامه میدهد: «کمونیست ها هرگز به منافع خصوصی توجه نکرده، از خودخواهی، فخر فروشی و مسامحه کاری عاری بوده و بقول رفیق مائوتسه دون اعتقاد عمیق دارند که "ملاک هر گفتار و کردار یک کمونیست باید عبارت باشد از انطباق آن با منافع والای اکثریت قاطع خلق و پشتیبانی از آنها"...».

یکی از خصوصیات اپورتونیستها و رویونیستها اینست که سعی میکنند ادعاهای واهی شان را در ابلائی کلمات و جملات بظاهر «نیکو و پسندیده» مطرح کرده و جهت اغوای خواننده ای نا آگاه در هر موردی نقل و قولی از رهبران پرولتاریای جهان بیاورند. عبارت دیگر هویت اپورتونیستی و ضد انقلابی خود را زیر این کلمات و نقل و قولها مخفی می کنند. آیا آنچه که رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» در طول حیات سیاسی شان انجام داده اند «انطباق گفتار و کردار یک کمونیست» بوده است، یا گفتار و کردار یک اپورتونیست و رویونیست حرفه ای! در حالیکه گفتار و کردار آنها از سطح یک بورژوا-رفرمیست فراتر نمی رفت و نمی رود. طی حدود چهار دهه اسناد زیادی از آنها موجود اند که همه گفتار و کردار آنها ملهم از اپورتونیسم راست و رویونیسم «سه جهانی» بوده و شایدانه و خاینانه آنها را بنام «منافع والای اکثریت قاطع خلق» جازده و می زنند.

رهبری «گروه انقلابی...» میگوید: «انقلابیون مارکسیسم را نه فقط از ابلائی کتابها بلکه عمدتاً از طریق شرکت در مبارزه طبقاتی و کار عملی و تماس نزدیک با توده های کارگرو دهقان می آموزند».

همه اپورتونیستها و رویونیستها از مانیکه در برابر نقد اصولی کمونیستهای انقلابی قرار میگیرند و ایده ها و افکار و نظرات و مواضع و اعمال اپورتونیستی و رویونیستی آنها بر ملا شده و امکان هیچ نوع دفاعی برای آنها باقی نمی ماند متوسل به چنین "وجیزها" شده و نظرات و مواضع اصولی و انقلابی ناقدین و منتقدین خود را «حرفهای کنابی» و یا «پر حرفی و اظهار معلومات و فضل فروشی» می خوانند. در حالیکه قدیم مسلم اینست که کمونیستها قبل از همه اصول اساسی و تئوریهای علم انقلاب پرولتری را از کتب و آثار رهبران بزرگ پرولتاریای جهان فرامی گیرند و مبارزه طبقاتی و ملی و مبارزه علیه انواع رویونیسم و اشکال اپورتونیسم را در پرتو آنها به پیش می برند. عبارت دیگر اصول اساسی و تئوریهای علم انقلاب پرولتری رهنمای عمل کمونیستها در مبارزه آنها علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم است. و در کارزار مبارزه انقلابی از طریق تلفیق علم انقلاب

پرولتری در شرایط مشخص جوامع شان تجارب نظری و پراتیکی نوینکسب کرده و به تنوین، فرموله کردن و خلق تئوریهای انقلابی نوینی دست یافته و از این طریق علم انقلاب پرولتری را غنای کیفی بیشتری می بخشند. تاکتیک دیگر اپورتونیستها و رویزیونیست هاینست هر زمان که در برابر استدلالهای اصولی کمونیستهای انقلابی خود را خلع سلاح شده می یابند علم "توده گرایی، کارگروهقان خواهی" را بلند می کنند و موقعیت بودوباش و زندگی شان را در جوار کارگران و دهقانان برخ کشیده و آن را «پیشبرد امر مبارزه انقلابی» جا میزنند. در حالیکه بین شعارهای صرف «توده خواهی و عوام گرایی» که خاصه همه اپورتونیستها و رویزیونیستهاست و مبارزه انقلابی واقعی در راه نجات توده های کارگروهقان و سایر زحمتکشان از استثمار وستم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور سلطه و امپریالیسم و استعمار از هم متفاوت است. طنز قضیه اینجاست که نه تنها رویزیونیستها و اپورتونیستهای «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی» و «ساما- ادامه دهندگان» و دیگر همقمشان آنها که تعدادی از اعضای باندهای جنایتکار خلقی پرچمی این قاتلان مردم افغانستان از طریق میزهای گرد تلویزیون های دولتی و «غیردولتی» نیز مدعی اند که در بین مردم زندگی کرده و به آنها خدمت میکنند!.

رهبری «گروه انقلابی....» چنین ادامه می دهد: "...افرادی که از موضع پرولتاریائی به م-ل-ا برخورد می نمایند توده هارا بمثابه قهرمانان واقعی، سازندگان تاریخ و موتور اصلی انقلاب دانسته، متواضعانه از آنها آموخته، آنها را پشتگاه مطمئن خود قرار داده و با درآمیختن با آنها و بسیج و شکل دهی آنها نیروی عظیم لایزال شان را به سمت نابودی دشمنان هرچه خونخوار تر و به ظاهر وحشتناک هدایت می کنند..... و جریان شعله جاوید به رهبری "س-ج-م" با یکچنان برخوردی انقلابی و راستین به م-ل-ا بکلی بیگانه بوده و برخوردی خرده بورژوائی را برگزیده بود".

رهبری «گروه انقلابی....» در تمام حیات سیاسی شان نشان داده اند که هیچ یک از این موارد ادعائی شان را نه اینکه عملی نکردند که هرگز به آنها باور نداشتند. اینها از (م-ل-ا) و نقل و قولهای از لنین و مائوتسه دون استفاده ایزاری می کنند. در گفتار با کلمات و جملات بظاهر زیبا و فریبنده توده های خلق نا آگاه را کاذبانه مورد ستایش قرار می دهند ولی در عمل آنها را اغوا کرده و برضد منافع طبقاتی و ملی آنها عمل کرده و نیروی مبارزاتی آنها را در جهت تأمین منافع گروهی شان و منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و منافع سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیستهای غربی بکار گرفته

و آنها را در پرتگاه گمراهی می کشانند. اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌های «گروه انقلابی- سازمان رهائی» در گفتار توده‌ها را سازندگان تاریخ و موتور اصلی انقلاب می خوانند ولی در عمل راه کودتا را برگزیده و با گروه‌های ارتجاعی اسلامی ضدانقلابی و ضد منافع خلق و میهن متحد شده و نیرو و خون توده‌های خلق را در جهت تأمین منافع فئودالیزم و کمپرادوریزم و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم چین و پیروزی «انقلاب اسلامی» و تشکیل جمهوری اسلامی به هدر دادند. در جهت دیگر خط اپورتونیستی و رویزیونیستی داکتر فیض و یارانش همواره در تقابل با خط اصولی و انقلابی (م-ل-ا یا م-ل-م) قرار داشته و به جنبش کمونیستی و مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان خیانت کرده اند. در حالیکه توده‌های خلق به اسطوره‌های سازنده‌های رویزیونیست‌ها احتیاجی ندارند؛ توده‌های خلق اعم از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکش‌ها ضرورت به آموزش اندیشه‌های انقلابی پرولتری رهائی بخش دارند (که بوسیله کمونیست‌های راستین به آنها انتقال داده می شود) تا بدین وسیله راه مبارزه انقلابی را مشخص کرده و دشمنان طبقاتی و ملی شان را سرنگون سازند. رهبری «گروه انقلابی....» در این پراگراف نیز مورد ویااموردی را از اینکه رهبری "س.ج.م" برخوردی انقلابی و راستین بر مبنای "م-ل-ا" نداشته و برخوردی خرده بورژوائی را برگزیده بود ذکر نمی‌کند. فقط با اشاره و کنایه رهبری جناح اصولی (سازمان جوانان مترقی) را مورد اتهام قرار می‌دهد.

« گروه انقلابی....» رهبری جناح اصولی "س.ج.م" را مورد حمله قرار داده و چنین می نویسد: ".... برخورد خرده بورژوائی به م-ل-ا... منشأ اجتماعی آنرا خرده بورژوائی می سازد. و بشکل سوژکتیویسم در جلوه‌های مختلفی ظهور می کند. حاملین این چنین ایدئولوژی و برخورد ضدانقلابی، در هر کاری به منافع پست شخصی خود می اندیشند. و ایدئولوژی را نه بخاطر نیازمندی‌های پراتیک انقلابی بلکه فقط برای نفس آموزش نه برای حل مسایل تئوریک و تاکتیک انقلاب بلکه بخاطر تشخص و شهرت حاصل کردن و ارباب توده‌ها و بیدام انداختن روشنفکران مطالعه می کنند".

رهبری «گروه انقلابی...» مانند بخش‌های دیگر این میث ادعاهای بی اساس و اتهامات واهی اش را علیه رهبری "س.ج.م" بگونه مکرر مطرح کرده و برای هیچکدام از آنها دلیل و یا دلایلی که بتواند ادعاهایش را به ثبوت برساند، ارایه نمی کند. اینها مورد ویا مواردی از انحراف سوژکتیویستی را مشخص نمی سازند؛ ادعای «برخورد ضدانقلابی» و «اندیشیدن به منافع شخصی آنها» را معین نمی کنند. و به همین صورت

اتهام «شهرت طلبی، ارباب توده ها و بدام انداختن روشنفکران» را به آنها وارد کرده و کوچکترین دلیلی در این زمینه ارائه نمی دهند. درحالیکه برخلاف تاریخ فعالیتهای نظری و عملی اپورتونیستها و رویزیونیستهای «گروه انقلابی...»، «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی» طی حدود چهاردههاخیرکه بدفعات به ثبوت رسیده اند به مسایل انقلاب خلق و مبارزات آنها درهمه عرصه ها برخورد اپورتونیستی و رویزیونیستی داشته و برضدمنافع خلق و میهن عمل کرده اند. وهمواره منافع گروهی شان را که همان منافع طبقات ارتجاعی، فئودال و کمپرادور و منافع سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیستهای غربی در افغانستان بوده است، بر منافع ملی و طبقاتی توده های خلق ترجیح داده اند. همچنین طی این مدت این امر به اثبات رسیده است که رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» تئوریهای انقلابی را به منظور فریب توده های خلق و روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین بکار گرفته و بعد از به انحلال کشاندن سازمان جوانان مترقی و فروپاشاندن جریان دموکراتیک نوین به شیوه هاواشکال مختلف کتله ای بزرگی از روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین را اغوا کرده و به منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم «سه جهانی» کشانده اند. به همین صورت تهدید و ارباب علیه روشنفکران را در درون این دوتشکل بکار گرفته اند و حتی تعدادی از این روشنفکران که در موضع انتقادی و یا مخالفت با کدر رهبری قرار گرفته اند، به اشکال مختلفی سربسته نیست کرده اند.

«گروه انقلابی...» به ادامه مبحث می نویسد: ".... بنظری علت اینرا که چرا "س-ج-م" نتوانست سهمی در راه انقلاب میهن ما افاده کند باید در برخوردهای غلط خرده بورژوائی آن به م-ل-ا جست. همه انحرافات تئوریک و عملی "س-ج-م" که بخشی از آنها را در صفحات بعدی از نظر خواهیم گذراند، محصول برخورد خرده بورژوائی- ضد پرولتری "هیئت رهبری" به م-ل- اندیشه مائوتسه دون ناشی از سوژکتیویزم تیره ایست که سراپا آنها را فرا گرفته بود و در ساحات مختلف شیوه آموزش، سبک برخورد و فعالیتهای عملی به اشکال دگماتیسم، امپیریسم، سکتاریسم و الگوسازی تظاهرمی کرد. مارکسیسم آنها، مارکسیسم دگماتیک و مبتذل بود،....".

در نقد و بررسی از اشکال انحرافات اپورتونیستی و یا انواع انحرافات رویزیونیستی در یک سازمان و یا حزب انقلابی پرولتری ملاک قضاوت درست اینست که جناح اصولیت انقلابی خط و یا خطوط انحرافی غیر پرولتری و یا ضد پرولتری سازمان و یا حزب را بر مبنای

دیالکتیک ماتریالیستی مورد نقد و بررسی قرار میدهد. اما در مورد "سازمان جوانان متری" که جناح های مختلف اپورتونیستی در برابر جناح اصولی و انقلابی قرار گرفتند و موجب انحلال و فروپاشی آن شدند؛ جناح اپورتونیستی برهبری داکتر فیض همین قرار گرفتن در برابر خط انقلابی (م-ل-ا) در سازمان جوانان متری را «نقد اصولی» می خواند! از اینجاست که درک و فهم کنه مطلب را برای افرادی که از علم انقلاب پرولتری آگاهی لازم نداشته و درباره ای این موضوع (که رهبری «گروه انقلابی...» منحیث یک جناح اپورتونیستی در درون سازمان جوانان متری بوده است، اطلاعات کافی ندارند) مشکل می سازد.

رهبری «گروه انقلابی...» ادعا می کند که "برخی موارد عمده اشکال و نتایج برخورد درده بورژوائی و صرفاً کتابی به م-ل-ا را بر شمردیم و میتوان مثالهای متعددی ارائه نمایم"، درحالیکه این ادعای آنها خلاف واقعیت بوده و هیچ موردی از موارد ادعایی آنها در این میحث تذکر نیافته است. و به همین صورت صحبت از فعالیتهای عملی "س.ج.م" به شیوه "دگماتیسم، امپیریسم، سکتاریسم، الگوسازی و مارکسیسم دگماتیک و مبتذل" می نماید؛ اما در هیچ یک از این موارد مثال ذکر نمی کند. رهبری «گروه انقلابی...» بفرض اگر راست میگفتند باید مسایل را بگونه مشخص توضیح میدادند که کدام نظریه و عملکرد جناح رهبری "س.ج.م" دارای انحرافات «امپیریستی، سکتاریستی، دگماتیستی...» بوده اند. با تذکر و تکرار مکرر صرف مفاهیم و مقوله ها نمی شود که انحرافات فرد و یا گروهی را مشخص کرد. و این شیوه برخورد ذهنی گرایانه نه اینکه فاقد هر نوع اعتبار علمی و اصولی است که برای روشنفکران کمتر آگاه به مسایل درون جنبش انقلابی پرولتری خاصاً سازمان جوانان متری و عدم آگاهی از نقش مخرب جناح اکونومیستی داکتر فیض در آن نهایت گمراه کننده بوده است. این اتهامات بی بنیاد رهبری «گروه انقلابی...» به "سازمان جوانان متری" شباهت به برجسبهای دارد که رویزیونیستهای "سه جهانی" حاکم بر حزب و دولت چین به کارگران چین وارد کرده و "هر پیشنهادی در جهت بسیج ابتکارات توده ها و یا [تقویت] بقایای سازمانی آنان راه عنوان" راه اکونومیسم، سندیکالیسم، آنارشیزم و فردگرایی افراطی» مورد نکوهش قرار می دادند. و نیز مشابه به اتهامات رهبران رویزیونیست و سوسیال امپریالیسم «شوروی» است که از نیمه دوم دهه پنجاه میلادی تا نیمه دوم دهه هفتاد میلادی علیه رفیق مائوتسه دون برهبری حزب کمونیست چین وارد می کردند و رویزیونیستهای خلقی پرچمی در افغانستان و در سایر کشورها آنرا میمون و ارتکراری نمودند. در همه موارد

فوق بوضوح ملاحظه می شود که رهبری «گروه انقلابی....» به پدیده ها برخورد ایده آلیستی کرده و بهمین صورت به مفاهیم واصطلاحات و به عبارت "توده های خلق سازندگان تاریخ اند" نیز با چنین دیدگاهی می نگرد. وتوده های خلق را با ایده های ضدانقلابی رویزیونیسم «سه جهانی» به گمراهی کشانده و درگودالخرافات وعقبگرانی («اسلام مبارزواسلام پناهی») انداختند.

« گروه انقلابی....» ادعای کند که: "رهبری " س-ج-م" با برخورد ضد پرولتاریائی به مارکسیسم- لنینیسم جریان خرده بورژوائی غیرانقلابی " شعله جاوید" را زیرنام اندیشه مائوتسه دون راه انداختند که لطمات جدی به برجش انقلابی میهن ماوارد کردند....باید با افکار رویزیونیستی واپورتونیستی نوع شعله جاوید تصفیه حساب کنیم".

رهبری «گروه انقلابی....» هفت سال عضویت سازمان جوانان مرقی راداشته و چهارسال جریان دموکراتیک نوین راهمراهی کرده اند، چگونه است که درمدت هفت سال نفهمیده اند که دریک «خط ضدپرولتاریائی» ودریک «جریان غیرانقلابی» حرکت می کنند! آیا بعد ازآن درمدت چند ماه (تاریخ «انشعاب» آنها) چه «معجزه» ای رخداد که گویا به این درک رسیده و به این مسایل آگاهی یافتند و راه خود را ازآن جداکردند! این گفته ازجهتی نشان میدهد که داکتر فیض ورفقاییش دردرون "س.ج.م" بقولی ازجمله "سزبانان قافله بوده" اند. واینها کمترین آگاهی ازمارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون نداشته اند. لیکن قدیمسلم اینست که رهبران «گروه انقلابی....» با کمال پروئی دروغ می گویند وواقعیتها را وارونه ساخته وحقایق را تحریف کرده اند و جریان فعالیتها بعدی آنها این دروغهای آنها را باثبات رسانده است. این یک برخورد کاملاً اپورتونیستی و رویزیونیستی به سازمان جوان مرقی و جریان دموکراتیک نوین است. وتاریخ فعالیتها بعدی داکتر فیض وگروهش اینرا ثابت ساخت که آنها خود درلجنزار اپورتونیسم و رویزیونیسم غرق بودند و ازهمین موضع ضربات شدیدی به "س-ج-م" وجریان دموکراتیک نوین وجنبش انقلابی پرولتری کشوروارد کرده و کتله ای بزرگی از روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین را به گمراهی کشانند. به فرض محال برای یک لحظه بپذیریم که داکتر فیض ورفقاییش دراین ادعای شان صادق هستند؛ چراطی هفت سالبقول آنها ماهیت «خط ضدپرولتاریائی وجریان غیرانقلابی» (سازمان جوانان مرقی را با «نقد اصولی وانقلابی» بدسترس کتله های بزرگ از هواداران "س-ج-م" وجریان دموکراتیک نوین قرارندادند! درحالیکه همه این حرفهای

آنها مشتی لاطایلات است که به منظور ضربه زدن و «بی اعتبار کردن» سازمان جوانان مترقی تحت رهبری رفیق اکرم یاری بوده است. این کینه و خصومت توسط پیروان آنها «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی» تاکنون علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) افغانستان ادامه دارد. این رویزونیستهای ضدانقلابی در تخریب جنبش انقلابی پرولتری افغانستان از هیچ گونه عمل ضدانقلابی مذايقه نکرده اند و رفقای شان عناصر لومپن و اوباش از قبیل سيد حسين موسوی، کسرتوخی و میرویس محمودی از طریق وسایط استخباراتی «افغانستان-آزاد» علیه ما جاسوسی و فحاشی و توطئه گری می کنند.

رهبری اپورتونیست و رویزونیست «گروه انقلابی....» خط انقلابی پرولتری "س-ج-م" تحت رهبری رفیق اکرم یاری را مورد حمله اپورتونیستی قرار داده و اتهامات بی بنیادی را بر آن وارد مینماید. امادر گفتار جهت فریب روشن فکران نا آگاه به نقل و قول رهبران بزرگ پرولتاریای جهانی منجمله مائوتسه دون متوسل شده و چنین بیهوده گوئی میکنند: "یک کمونیست باید صادق، وفادار و فعال باشد، مصالح انقلاب را گرانبهار از جان خود بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید. او باید همیشه و در همه جا روی اصول صحیح پافشاری کند و علیه هرگونه فکرو عمل نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه نماید....".

اینکه داکتر فیض ورفقایش از بنیانگذاران و مروجین و مبلغین رویزونیسم چینی در افغانستان بوده اند و بزرگترین خیانت رابه جنبش کمونیستی کشور مرتکب شده اند غیر قابل انکار است؛ در اینجا به چند مورد دیگر از نظرات و مواضع اپورتونیستی و رویزونیستی رهبری «گروه انقلابی....» و «سازمان رهائی» اشاره مینمایم تا هر چه بیشتر آشکار شود که اینها چگونه از موضع اپورتونیستی و رویزونیسم «سه جهانی» به سازمان جوانان مترقی حمله می کنند:

"ما چین را چگونه می شناسیم؟ جمهوری توده ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است و در داخل چین ستمکشترین طبقه کارگر قدرت را بدست دارد، اینست شاخص ما از جمهوری توده ای چین؛ حزب کمونیست چین مجرب و آبدیده است، خط مشی دفاع ازم-ل-ا در آن آبدیده و مستحکم خواهد شد. فهم جریانات درون حزب کمونیست چین برای ما مشکل است؛ در شرایط کنونی (شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه ارتش متجاوز و اشغال سوسیال امپریالیسم شوروی و ارتش رژیم

باند‌های جنایتکار خَلقی پرچمی- توضیح بین قوسین ازمن است-)همآهنگی باشعار جمهوری اسلامی که همآهنگی با دموکراتیزم پرولتری را با دموکراتیزم سایر طبقات نشان میدهد؛ سازمان رهائی افغانستان یکی از سازمانهای انقلابی و ملی کشور بوده و طرفدار جمهوری اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی میباشد؛ همچنین اقدام به کودتا و ملاقات مینا با سران چند کشور امپریالیستی و ارتجاعی منجمله ریگان رئیس جمهور آمریکا، مارگریت تاچر صداعظم انگلستان، صدراعظم فرانسه، رئیس جمهور ایتالیا و پاپ رهبر کاتولیکهای جهان و دیگران داشته و "کمکهای مالی و حمایتهای سیاسی از آنها بدست آورده است" (مشعل رهائی صفحه 165). این موارد شمه ای از نظرات، مواضع و خط مشیهای ارتجاعی و ضدانقلابی «گروه انقلابی....» و «سازمان رهائی» بر رهبری داکتر فیض را تشکیل میدهند. و فعالیتهای آنها در تشکیل دولت جمهوری اسلامی در اتحاد با احزاب ارتجاعی اسلامی و شرکت ظاهر خان پادشاه سابق و همچنین شرکت «سازمان رهائی» در کنفرانس "بن" در اواخر سال 2001 میلادی و امضای "معاهده بن" این سند ننگین وطن فروشی، بر تداوم اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان توسط امپریالیستهای امریکائی و ناتو و متحدین آنها مهر تائید زده و در دولت استعماری به رهبری کرزی مزدور شرکت کردند. اینها مثالهای دیگری از خیانت به خلق و میهن استند که رویزیونیستهای «سه جهانی» این میراث داران داکتر فیض مرتکب شده اند. سازمان جوانان مترقی، منحیت یک سازمان انقلابی پرولتری (م-ل-ا) بر رهبری رفیق اکرم باری جهت رهبری مبارزات ضد نظام فئودال کمپرادوری و ضد سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم تشکیل شد و مبارزه علیه رویزیونیسم خروش چقی را از موضع مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون به پیش برد و در جهت تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری و اشاعه فرهنگ مترقی در جامعه خدمات غیر قابل انکاری انجام داد و با سازماندهی و تشکیل جریان دموکراتیک نوین مبارزه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کتله های بزرگ از روشنفکران مترقی و توده های خلق خاصاً توده های شهری را رهبری کرد، جایی هیچ تردیدی وجود نداشته و اسناد زیادی در جنبش انقلابی پرولتری کشور موجود اند. و اتهامات بی اساس رهبری «گروه انقلابی....» نه اینکه نتوانسته و نخواهد توانست ذره ای از اهمیت تاریخی و نقش انقلابی "س-ج-م" و جریان دموکراتیک نوین بویژه نقش انقلابی رفیق اکرم باری در بنیان گذاری جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) افغانستان و امرتقویت جنبش انقلابی پرولتری کشور بکا هد؛ ولی برعکس هر چه بیشتر ماهیت اپورتونیستی و رویزیونیستی رهبری «گروه انقلابی- سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی» را افشا می سازد.

(بخش 2)

«گروه انقلابی خلقهای افغانستان» در سند اپورتونیستی زیرعنوان («با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» در صفحه (5) تحت عنوان "پیدایش سازمان" و انتشار "شعله جاوید" چنین می نویسد: "انقلاب عظیم فرهنگی پرولتری چین پدیده بی سابقه ای بود که دستاوردهای آن عصر نوینی را در انقلاب جهانی گشوده و گنجینه م-ل-ا را بیش از پیش غنابخشید....".

رهبری «گروه انقلابی....» صحبت از گشایش "عصر نوینی در انقلاب جهانی" دارد؛ در حالیکه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری صورت گرفت. این انقلاب در پرتوتئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" توسط رفیق مائوتسه دون رهبری شده و حقانیت علمی و انقلابی آن در پراتیک مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و در دوران سوسیالیسم به ثبوت رسید و انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا را برای یکدهه از شکست بوسیله ای رویزیونیستهای درون حزب و دولت نجات داد. مائوتسه دون موجودیت طبقات و تضادهای طبقاتی انتاگونیستی را در دوران سوسیالیسم بدرستی شناسائی کرده و برادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تاکید کرده و از لزوم چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تا رسیدن به کمونیسم سخن گفت. تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" و تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی از جمله بزرگترین خدمات مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در تاریخ مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان بی سابقه بود. و برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی شیوه های نوین مبارزه طبقاتی را برای پرولتاریای جهان آموخت. مائوتسه دون بر مبارزه بین دو خط در حزب کمونیست تاکید کرده و برای تضمین نقش پیش آهنگ و خصلت پرولتری حزب در انقلاب فرهنگی مبارزه کرد. گرچه داکتر فیض صحبت از این دارد که "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی گنجیه مارکسیسم-لنینیسم را بیش از پیش غنا بخشید"؛ لیکن بعداً آشکار گردید که هرگز به این گفته اش صادق نبوده است؛ زیرا بعد از مرگ رفیق مائوتسه دون که باند رویزیونیست "سه جهانی" برهبری هواکوفینگ و دینگ

سیائوپینگ دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب چین را مورد تهاجم ضدانقلابی قرار داده و طی یک کودتا قدرت حزبی و دولتی را غصب کردند و دیکتاتور پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی و انقلاب چین را منهدم و دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگ پرولتاریائی را نابود و چین را در جاده سرمایه داری قرار دادند. رهبری «گروه انقلابی...» که سردرآستان باند رویزیونیست و ضدانقلابی دینگ سیائوپینگ گذاشت و در منجلاب رویزیونیسم «سه جهانی» سقوط کرد، به پیروی از این باند مرتد درباره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در موضوع رویزیونیستی و ضدانقلابی قرار گرفته و آنرا "یک هرج و مرج" خواند.

«سازمان رهائی» همچنین در صفحه 165 نشریه «مشعل رهائی» درباره چین تحت رهبری باند رویزیونیست بر رهبری دینگ سیائوپینگ چنین لاطیلاتی را عرضه کرد: "جمهوری توده ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است؛ آنچه در چین می گذرد مربوط به حزب، دولت و مردم چین است، فهم جریانات درون حزب پرولتاریائی چین برای ما مشکل است....؛ اما از آنجاییکه حزب مزبور (حزب کمونیست) مجرب و آبدیده است" خط مشی دفاع از م-ل-ا در آن آبدیده و مستحکم خواهد شد....". بغرض اگر موارد دیگر از انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی رهبری سازمان رهائی را در نظر بگیریم، همین نظر و موضع عمق رویزیونیسم و ارتداد داکتر فیض در رهبری «سازمان رهائی» را بیش از پیش برملا ساخته و نظر و موضع ضدانقلابی آنرا درباره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریای در چین نیز عیان میسازد. لیکن رویزیونیستهای دون صفت «سازمان انقلابی افغانستان» داکتر فیض را «کمونیست انقلابی نامدار افغانستان» خوانده و درباره سند اپورتونیستی تحت نام «باطرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» چنین یاوهگوئی می کنند: «این سند از اهمیت تاریخی برخوردار است، زیرا بررسی درست و دیالکتیکی جنبش انقلابی افغانستان بدون مطالعه این سند ناممکن است». صرف نظر از دیگر اسناد «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی»، پذیرش همین پاراگراف فوق از جانب رهبری «سازمان انقلابی» ماهیت رویزیونیستی آن را نیز مشخص می سازد. داکتر فیض با ادعای «اعتقاد» به "م-ل-ا" حزب رویزیونیست چین را «حزب کمونیست» و «حزب پرولتاریائی» و دولت سوسیال امپریالیستی و ضدانقلابی چین را «کشور سوسیالیستی» می خواند و معتقد است که «خط مشی دفاع از اندیشه مائوتسه دون» در آن آبدیده و مستحکم می شود. و خایانه تر اینکه مانند رهبران رویزیونیست و مرتد چین به مائوتسه دون تهمت می زند که طراح «تئوری سه جهان» است (صفحه 166 مشعل رهائی). اما داکتر فیض در اینجا

برای آنکه سطوح پائین سازمانش و دیگر روشنفکران ناآگاه و توده های مردم را اغوا کند متوسل به ترفندهای اپورتونیستی شده و می گوید: «فهم جریانات درون حزب پرولتاریائی چین برای ما مشکل است». این وقیحانه ترین منطق و استدلالی است که یک روزیونیست شاید برای اغوای اطرافیانش بکار می برد.

رهبری «گروه انقلابی....» در همین صفحه (6) می نویسد: "انعکاس اختلافات جنبش بین المللی کمونیستی در تمام کشورها و منجمله کشورها منجر به قطب بندی میان گروه ها، سازمانها و احزاب گردید. در کشورها هسته های روشنفکری قشرهای بالا و کسانی که سیاست برای شان وسیله ای جهت تفاخر و کسب "شخصیت" بود، آنطور که باید طبیعتاً به روزیونیسم گرائیدند و در سال 1343 حزب دموکراتیک خلق - حزب عامل روزیونیسم و فعلاً مجمع نوکران سوسیال امپریالیسم- را ایجاد کردند که دیگر مدتهاست که چهره کثیف ضدانقلابی شان آشکار شده است. در مقابل عده ای دیگر خود را مخالف آنها خوانده و به اصطلاح علیه حزب کمونیست شوروی و برله حزب کمونیست چین موضع گرفتند. و در سال 1344 با انعقاد مجلس مؤسسان "س ج م" را بنیان گذاشتند....".

یکی از پیچیدگیها در مسئله شناخت از ماهیت فکری و سیاسی روزیونیستها اپورتونیستها اینست که آنها کاذبانه خود را «معتقد» به (م-ل، م-ل-ا، م-ل-م) و انمودمی کنند، در نوشته ها و بیانات شان شایدانه از مقوله ها و مفاهیم مارکسیستی استفاده می کنند، جریانات اپورتونیستی و روزیونیستی رقیب را مورد حمله و نکوهش قرار میدهند. اینجاست که شناخت از تئورها و ترفندهای آنها برای اکثریت روشنفکران مبارز مردمی که آگاهی لازم از علم انقلاب پرولتری و شناخت لازم از سرشت و خصلت انواع و اشکال روزیونیسم و اپورتونیسم ندارند تا حد زیادی مشکل مینماید. و مسلماً که درک این موضوع برای توده های خلق عوام دشوارتر است. و رهبری «گروه انقلابی....» خاصتاً اکثر فیض توانست با همین شیوه ها و نیرنگهای اپورتونیستی در ابتدا تعداد زیادی از هواداران جریان دموکراتیک نوین را همراه کرده و بعقبش بکشاند و ذهنیت تعدادی از این دنباله روانش را درباره رهبری "س ج م" مغشوش سازد. و به همین لحاظ است که بدون مبارزه علیه روزیونیسم و اپورتونیسم و افشای ماهیت ضدانقلابی آنها مبارزه علیه امپریالیسم و دیگر طبقات ارتجاعی ممکن نیست. به همین بخش از پراگراف بالاتوجه کنید: داکتر فیض مدعی است که او یک «کمونیست» است

ورفیک اکرم یاری رامتهم به ایدئولوژی خرده بورژوائی وضدکمونیستی مینماید؛ لیکن مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی انقلابی رفیق مائوتسه دون درسطح بین المللی علیه رویزیونیسم "مدرن"(خروشچفی) که انقلاب ودیکتاتوری پرولتاریارادراتحاد شوروی سرنگون کرده وخیانت بزرگی به جنبش بین المللی کمونیستی مرتکب شده را عبارت صرف«انعکاس اختلافات جنبش بین المللی کمونیستی» بیان کرده وآنرا«عبارت» قطب بندی میان گروه ها، سازمانها واحزاب» خلاصه نموده است.

برخلاف باورونظررهبری «گروه انقلابی....» قماشهای طبقاتی مختلف تشکیل دهنده«حزب دموکراتیک خلق»ونوکران حلقه بگوش سوسیال امپریالیسم«شوروی» این "حزب" را نه برای«تفاخروکسب شخصیت» تشکیل دادند که تشکیل این حزب رویزیونیست وضدانقلابی ازجمله آمال واهداف وضدانقلابی گروهی وطبقاتی آنها درافغانستان بودواین"حزب"ازمنافع طبقه معینی درافغانستان نمایندگی میکرد(طبقه بورژوازی بوروکرات کمپرادورنوکرامپریالیسم خاصآسوسیال امپریالیسم«شوروی»). عبارت دیگرآنها منافع طبقه ویا طبقات ارتجاعی معینی را درافغانستان نمایندگی کرده وازمنافع سوسیال امپریالیسم «شوروی» حراست می کردند. آنهابعد ازانجام کودتای ننگین"ثور"باکمک وحمايت مستقیم بادران سوسیال امپریالیست شان، برای حفظ قدرت سیاسی وتداوم حاکمیت پوشالی وننگین شان صدها هزارتن ازخلق مظلوم افغانستان راکشته وبه شنیع ترین جنایات واجحافات دست زده وکشوررا ویران کردند.بعد ازشکست ارتش متجاوزواشغالگربادران روسی شان درزیرضربات جنگ مقاومت مردم افغانستان وسقوط دولت پوشالی آنها به نوکری امپریالیستهای امریکائی واروپائی درآمده وبدفاع ازمنافع طبقات ارتجاعی فنودال وکمپرادوربوروکرات برخاسته ودراتحاد بادیگرو گروه های ارتجاعی جنایتکارومیهن فروش ازآن تاریخ تاکنون وخصوصاً درچهارده سال اخیربه جنایت وخیانت علیه خلق وکشورمشغول هستند. توجه کنید به ماهیت فکری وشویه تحلیل یک رویزیونیست که به پدیده های اجتماعی چنین برخورد ضدیدالکتیکی وعامیانه می نماید.

دربخش دوم این پراگراف رهبری « گروه انقلابی....» به رهبری " سازمان جوانان مترقی" خاصاً رفیق اکرم یاری اولین مروج ومبلغ مارکسیسم- لنینیسم اندیشه مائوتسه دون درافغانستان اشاره داردوادمخالفت محض آن علیه رویزیونیسم"مدرن"(خروشچفی)وحزب رویزیونیست« دموکراتیک خلق» یاد می کند.

در حالیکه رهبری "س ج م" منجمله رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری نه تنها مخالف که تضاد ایدئولوژیک- سیاسی عمیق و آشتی ناپذیری با رویزیونسم خروشچفی و «حزب دموکراتیک» و سوسیال امپریالیسم «شوروی» داشتند. ولی داکتر فیض بدون هیچ سند و مدرکی وبا اتکاء بر ذهنیت اش و بشکل توطئه گرانه، تضاد رهبری "س ج م" با سوسیال امپریالیسم «شوروی» و دفاع از حزب کمونیست چین بر رهبری رفیق مائوتسه دون را قبول نداشته و آنرا با کلمه به اصطلاح بیان می کند. رفیق اکرم یاری بر اساس وظیفه و رسالت انقلابی اش و درک ضرورت تاریخی رهبری مبارزات خلق افغانستان علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و ارتجاع فئودال کمپرادوری و با الهام از انقلاب کسرفرهنگی پرولتاریائی برای تشکیل "س ج م" مبارزه کرد. اختلاف بین رهبری "س ج م" و رویزیونسم خروشچفی و باند های رویزیونیست «خلق» پرچمی و سوسیال امپریالیسم «شوروی» یک اختلاف ساده نبود؛ بلکه تضاد بین کمونیسم انقلابی و رویزیونسم و با انقلاب و ضدانقلاب بود. رهبری «گروه انقلابی...» ادامه میدهد: "آیا این موضعگیری توأم با بینش صادقانه و انقلابی بود؟". داکتر فیض با زهم بدون ارایه مدرک و سند، صداقت در موضعگیری و بینش انقلابی رهبری "س ج م" را زیر سؤال برده و می نویسد: "آیا آنان توانستند خدمت به خلق و با در نظر داشت ویژگی های ملی ستاره سرخ اندیشه مائوتسه دون را بر فراز کشور بنا کنند؟ خودش پاسخ می دهد، نه". در حالیکه برخلاف این ادعای واهی و پوچ داکتر فیض، رهبری "سازمان جوانان مترقی" خاصاً رفیق اکرم یاری اولین سازمان انقلابی پرولتری با خط روشن انقلابی (م-ل-ا) را پایه گذاری کرد. این سازمان تا حد توان در تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری در افغانستان فعالیت کرده و مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی روشنفکران مترقی و توده های خلق را در پرتو "م-ل-ا" رهبری کرد. "س ج م" مبارزه علیه رویزیونسم خروشچفی را بر اساس "م-ل-ا" به پیش برده و ماهیت ضد انقلابی رویزیونسم "مدرن" و خصلت مزدوری «حزب دموکراتیک خلق» را بگونه گسترده برای توده های خلق افشا نمود. رفیق اکرم یاری خط مبارزه در جنبش انقلابی پرولتری را بر مبنای (م-ل-ا) در افغانستان ترسیم کرده و روشنفکران مترقی مردمی کشور برای بیش از چهار دهه مبارزه شان را بر مبنای همین خط به پیش برده اند.

رهبری «گروه انقلابی...» به ادامه می نویسد: "برای آنها (در اینجا اشاره داکتر فیض به اکرم یاری و داکتر صادق یاری است. ولی وی جرئت نمی کند که از آنها نام بگیرد-

توضیح بین قوسین ازمن است) همانطور که گفتیم اندیشه مائوتسه دون نقابی بود که با آن بخود نمائی ومردم فریبی پرداخته وجنبش انقلابی را بکجراه وگمراهی کشیدند. آنان با ایدئولوژی خرده بورژوائی خویش قادر نبودند درسمت اساسی انقلاب میهن ما گام بردارند. وبه محتوی اندیشه مائوتسه دون برخورد خرده بورژوائی داشتند".

داکتر فیض ادعا می کند که گویا اکرم یاری وداکتر صادق یاری انقلابیون واقعی نبودند واز" مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" منحیث نقابی جهت «خودنمائی وفریب مردم» استفاده کرده وجنبش انقلابی را« بکجراه وگمراهی» کشیدند. درحالی که طرح چنین ادعاهایی بدون ارایه اسناد ومدارک موثق علیه اشخاصی که ازجمله طلایه داران جنبش کمونیستی(م-ل-ا) وازبنیانگذاران اولین سازمان انقلابی پرولتری کشور براساس خط انقلابی(م-ل-ا) بودند وتا پای جان ازاین خط دفاع کرده اند، کاملاً توطئه گرانه وازدید گاه اپورتونیستی ورویونیستی صورت گرفته است. آنهم درحالی که جناح تحت رهبری داکتر فیض در"س ج م" یکی ازجناح های انحرافی(اپورتونیستی) بود.وبعد از سقوط درمنجلا ب رویونیسم «سه جهانی» واعلام نام«سازمان رهائی» هرچه بیشتر چهره ای اپورتونیستی ورویونیستی وی ویارانش برملا گردید. ونیز رهبری « گروه انقلابی...» مدعی است که اینها دارای « ایدئولوژی خرده بورژوائی، سوژکتویسم واندیشه بخود» بودند وبه اندیشه مائوتسه دون برهمن مینا برخورد داشتند! این آقایان بازهم بدون سند ومدرک صحبت می کنند وادعاهای واهی آنها جز اتهامات بی بنیاد چیز دیگری بوده نمی تواند.

رهبری « گروه انقلابی...» می نویسد:" آنها نسبت به مسایل اساسی انقلاب کشور ما:....مسایل مهم تئوریک مرحله کنونی انقلاب، حزب، جبهه متحد ملی، ستم ملی، تحلیل طبقات، اشکال مخفی وعلنی مبارزه وبالاخره درمسئله تعیین تاکتیک واستراتژی درنقوذ به دهات وراه محاصره شهرها ازآن طریق وقراردادن کلیه فعالیت های خود دراین جهت، نتوانستند م-ل-ا رارهنمای عمل خود قرار دهند، اندیشه مائوتسه دون درسطح شعارهای عام باقی ماند".

موارد فوق ازجمله مسایل مهمی خاصاً درمرحله استراتژیک انقلاب دموکراتیک نوین کشور بشمار می روند که باید دربرنامه حد اقل سازمان جوانان مترقی درنظر گرفته شده باشد. دربین این مسایل، توجه ضروری به مسئله ایجاد حزب کمونیست(م-ل-ا یا م-ل-م)، تشکیل جبهه متحد ملی وتشکیل هسته های ارتش خلق که ازطریق فعالیت

ومبارزه منظم ودوامداردربین دهقانان فقیر و بی‌زمین و کارگران فلاحی دردهات کشور میسر بود و این امر در جهت ایجاد مناطق پایگاهی و پیشبرد استراتژی جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات مهم و ضروری بود که "س ج م" به آن توجه لازم نکرد. و تقریباً همه فعالیت‌هایش را در افشاگری سیاسی و تشکیلات اجتماعی و تظاهرات و اعتصابات را در چند شهر بزرگ متمرکز ساخت. و پرداخت به مسایل تئوریک، تحلیل از ساختار اجتماعی اقتصادی و تحلیل طبقاتی جامعه، معین کردن تضادها و مشخص کردن تضاد اساسی و تضاد عمده در این مرحله باید در برنامه "س ج م" درج گردیده باشد. همچنین توجه به اشکال علنی و مخفی مبارزه و مسایل دیگر از جمله مسایل مهمی بودند و هستند که یک سازمان انقلابی پرولتری مبتنی بر خط لینی ملزم به رعایت آن است. اما س ج م در مورد عدم افشای نام سازمان جوانان مترقی حتی در بین روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین مخفی‌کاری کرده و تا آخر فعالیت‌هایش را بنام جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) انجام داد. از جهت دیگر در مورد عدم افشای هویت اکثریت رهبران و کدوهای مهم سازمان جوانان مترقی مخفی‌کاری لازم را رعایت نکرد و اکثر آنها در جریان میتینگ‌ها و تظاهرات عمومی توسط پولیس مخفی دولت و باندهای ریزیونیست «خلق» رچمیها که نقش ستون پنجم را در نظام سلطنت ظاهرشاهی بازی می کردند، شناسائی شدند. و نیز رهبری "س ج م" به نشریک نشریه کمونیستی که در جهت ارتقای سطح آگاهی ایدئولوژیک اعضای سازمان به علم انقلاب پرولتری و ترویج مسایل مهم تئوریک ضروری بود، توجه ننمود. اینها و مسایل دیگر از جمله کمکاریها، ناتوانیها و اشتباهات و حتی انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی "س ج م" به شمار می روند. که ما طی چهاردهه بار بار به آنها پرداخته ایم.

حال می بینیم که رهبری «گروه انقلابی....» منحیث یک جناح اپورتونیستی در "س ج م" با این ادعاها خودش چه خط ایدئولوژیک-سیاسی، چه برنامه، استراتژی و اهدافی را تعقیب کرده است: داکتر فیض با انحرافات اپورتونیستی اش با جناح سنتریستی برهبری "ه م" (سمندر)، سازمان جوانان مترقی را به انحلال کشانده و جریان دموکراتیک نوین را متلاشی کرد؛ او بجای رهنما قرارداد علم انقلاب پرولتری و اتکا به ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی به پرتگاه آیده آلیسم غلطید و از همین دیدگاه با تنظیم‌های ارتجاعی اسلامی «جبهه متحد ملی» بنام "جبهه مبارزین مجاهد" را تشکیل داد و ایدئولوژی اسلامی را در بین توده های خلق تبلیغ و ترویج کرده و کودتای بالاحصار کابل را براه انداخت. رهبری «گروه انقلابی...» چنانکه

کاذبانه مدعی است، بجای اینکه "م ل ا" را رهنمای عملش قرار دهد درمنجلا ب رویونیسم» سه جهانی» سقوط کرد و بجای اتکاء به توده های خلق به احزاب ارتجاعی اسلامی نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور اتکا کرد، با دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی رابطه برقرار کرده و به دربار آنها شتافت، به دست نگر و موسمتری خوار و سوسال امپریالیسم چین میدل شده و بجای مبارزه در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در جهت تاسیس جمهوری اسلامی با تنظیمهای ارتجاعی اسلامی و ظاهرخان (پادشاه سابق) مجاهدت کرد. اینها بدون هیچ ابهام و تردید مواردی از اپورتونیسم راست رویونیسم هستند.

با در نظر داشت ملاحظات فوق و سقوط رهبری «گروه انقلابی...» درمنجلا ب رویونیسم و ترک کامل راه انقلاب دموکراتیک نوین، عدم صداقت به گفتار و بی ایمانی آن به "م-ل-ا" و خیانت به آرمان خلق افغانستان به اثبات رسیده و تخریبکاری و توطئه گری آن علیه رهبری "س ج م" و جنبش انقلابی پرولتری کشور بوضوح عیان می گردد.

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (6 و 7) همین عنوان به مسئله وحدت در "س ج م" و انتشار «ارگان» «شعله جاوید» پرداخته و می نویسند: **"وحدت گردانندگان اصلی با تنی چند بمنظور وحدت تشکیلاتی فقط بر اساس شعارهای عام و ملاحظات منفعت طلبانه ضد انقلابی مبتنی بود"**.

داکتر فیض برای مدت پنج سال عضویت "س ج م" را داشته و از جمله کدوهای رهبری آن بوده و در جریان دموکراتیک نوین فعالیت داشت و مدت پنج سال بقول او با این «شعارهای منفعت طلبانه و ضد انقلابی» همراهی کرده است. اما او راست نمی گوید و در آن صورت نیز تداوم او و یارانش در "س ج م" سازش بایک حرکت «منفعت طلبانه و ضد انقلابی» بود که در ماهیت اپورتونیسم است. و نیز داکتر فیض اشتباهات، ضعفها و نواقص رهبری "س ج م" را به این خاطر علم کرد تا اکرم یاری و داکتر صادق یاری را مورد حمله اپورتونیستی قرار داده و "س ج م" را تخریب نماید. در حالیکه منشأ اصلی نفوذ و رسوخ خطوط انحرافی اپورتونیستی در "س ج م" داکتر فیض و "ه.م" (سمندر) بودند که در غیاب اکرم یاری "س ج م" را تخریب و متلاشی کردند. رفیق اکرم یاری تا زمانیکه دچار مریضی شد، فعالانه در مبارزات انقلابی سهم گرفت. اینکه وی بعد از صحت یابی چرا بگونه محسوس به مبارزه ادامه نداد، اسناد کتبی در زمینه موجود نیست. لیکن رفیق داکتر صادق یاری در رهبری جناح اصولی "س ج م" بعد از اکرم یاری نتوانست

بنحومقتضی در برابر خطوط اپورتونیستی مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی فعال و مداومی را به پیش برده و ماهیت این خطوط انحرافی و چهره های کریه حاملین آن منجمله داکتر فیض را برای روشنفکران انقلابی و توده های مردم معرفی کند. اوبعد از انحلال "س ج م" در تشکیل "سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان (سرخا)" مبارزه کرد. و این هردور فقیق بوسیله رژیم باندجنایتکار و فاشیست «خلقی» پرچمیها و سوسیال فاشیستهای استعمارگر روسی اعدام شدند.

رهبری «گروه...» ادامه می دهد: "یکی از این وحدت ها، وحدت با عده ای بود که اعتبار و حیثیت شان را در گرو نام داکتر عبد الرحمن فقید می دانستند. گردانندگان (در اینجا منظور از گردانندگان اکرم یاری و داکتر صادق یاری است- توضیح از من است) به یگانه خواست این عده که همانا مارکسیست- لنینیست خواندن محمودی فقید بود پاسخ مثبت داده و به این صورت "وحدت" انجام پذیرفت! البته گردانندگان حسابهای داشتند و شاید اسم فامیل محمودی را بهترین وسیله برای تأیید خود شان از طرف مردم تشخیص داده بودند".

در این پراگراف چند مسئله مورد بحث وجود دارد: اعضای فامیل داکتر عبد الرحمن محمودی فقید از جمله فرزندان، برادران و خواهرزاده اش بدون شک از اعتبار و حیثیت سیاسی محمودی فقید بهره می بردند و تا حدی این یک امر طبیعی است؛ ولی این هم مربوط است به چگونگی طرز تفکر و عقاید سیاسی این وابستگان خونی چنین شخصیتهای مبارز مردمی که در مورد داکتر محمودی موضوع از این قرار بود. سه فرزند و یک خواهرزاده اش منحیت اعضای سازمان جوانان مترقی و دو برادرش در جریان دموکراتیک نوین فعالیت می کردند. و برخلاف تصور غلط داکتر فیض؛ ممکن نیست که وحدت آنها در "س ج م" منحیت یک سازمان انقلابی پرولتری (م-ل-ا)، بر مبنای اعتبار و حیثیت سیاسی داکتر عبد الرحمن محمودی صورت گرفته باشد. این اتهامی است که داکتر فیض خاصاً به رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری در رهبری "س ج م" وارد می کند. فرزندان محمودی فقید بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین ترک مبارزه کرده و مصروف زندگی شخصی شان شدند و برادرش داکتر عبد الرحیم محمودی فقید به مبارزه اش ادامه داد. و خواهرزاده اش (داکتر- ه. م) هرچه بیشتر به قهقرای اپورتونیسم سقوط کرد و اسناد آن در جنبش چپ و جنبش انقلابی پرولتری کشور موجود اند. البته فرد ضد انقلابی و خائن بنام (میرویس "ودان" محمودی) نیز از اعضای

فامیل داکتر محمودی فقید از شهرت سیاسی نیک وی سوء استفاده می کند. این عنصر او باش و نوکردلیل امپریالیسم و این جاسوس فرومایه بادیگرهمدستانش مثل سیدحسین موسوی و کبیرتوخی درخصوصت باجنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) قرار گرفته و نام و هویت و آدرس مارابرای دستگاه های جاسوسی دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی افشا کرده و برما فحاشی می کند. و استفاده نام داکتر محمودی فقید توسط چنین عناصر خود فروخته و جاسوس، توهین به این شخصیت مبارز است. اینکه رهبری «گروه انقلابی...» ادعا می کند که یگانه خواست اعضای فامیل داکتر عبد الرحمان محمودی در وحدت با سازمان جوانان مترقی، "مارکسیست-لنینیست" خواندن وی بوده است که گویا از جانب اکرم یاری و صادق یاری هم پذیرفته شده است، یک ادعای بی بنیاد است. و ممکن نیست که سازمان جوانان مترقی بر این مبنا ایجاد شده باشد. داکتر عبد الرحمان محمودی از جمله روشنفکران مترقی و مبارز کشور بود و علیه نظام ارتجاعی حاکم مبارزه کرده و ماهیت و خصلت مبارزات وی درج تاریخ مبارزات خلق افغانستان است. او از جمله رهبران حرکت ضد استبدادی و ضد ارتجاعی موسوم به دوره "هفتم شورا" بود. لیکن مسئله قابل توجه تحولات فکری داکتر عبد الرحمان محمودی در مسیر مبارزه می باشد. بر اساس سند "منظره..." داکتر عبد الرحمان محمودی می گوید: "چند کتاب از پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس و لنین و استالین را مطالعه نمودم و به عقاید و افکار خود نظم و رونقی داده و به مارکسیسم-لنینیسم دستیافتم.....". وی همچنین در این سند از هدف مبارزه بعدی اش در پر تواندیشه های انقلابی پرولتری سخن می گوید که در گذشت و به آن دست نیافت و باین صورت داکتر عبد الرحمان محمودی خود را تا همین سطح فکری و سیاسی معرفی می کند. ولی داکتر فیض توضیح نمیدهد که اعضای فامیل وی چرا اصرار بر (مارکسیست-لنینیست) خواندن وی از جانب "س ج م" داشتند. این بسیار ساده لوحانه است که داکتر فیض فکرمی کرد که می شود وزنه و موقعیت انقلابی را برای شخصی اهدا کرد. در حالیکه موقعیت و اهمیت هر شخصیت مبارز و انقلابی در بین مردم بر اساس خط ایدئولوژیک-سیاسی، استراتژی و اهداف و ماهیت مبارزات وی، مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم در جهت نجات خلق از سلطه و ستم و استثمار ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیسم، ارزیابی می گردد. و اهمیت و نقش شخصیتهای انقلابی در رهبری مبارزات خلق کشورشان مشخص بوده و درج تاریخ است. و مارکسیسم-لنینیسم لباس فاخره ای نیست که تن کسی را بآآن بپارزند و با شهادتنامه افتخاری نیست که به کسی اهدا کنند. رهبری «گروه انقلابی

...» مدعی است که اکرم یاری وصادق یاری می خواستند ازاسم فامیل محمودی «برای تأیید خود شان ازطرف مردم استفاده کنند». درحالیکه برخلاف ادعای داکترفیض، حتی مسئله اعتبارسیاسی فرزندان وبرادران داکترعبد الرحمان محمودی درآن شرایط عمدتاً براساس فعالیت سیاسی خود آنها درسازمان جوانان مرفی وجریان دموکراتیک نوین ارزیابی می گردید. آنهم تا زمانیکه برمبنای این خط سیاسی حرکت می کردند. آنها قبل ازآن درجامعه براساس پیوند خونی بنام فرزندان ویا برادران این مرد مبارزوخوشنام یادمی شدند. لیکن اعتباروشهرت سیاسی اکرم یاری وداکترصادق یاری ودیگرفقای هم‌رزم وهمسنگرانها درین توده های خلق وروشنفکران مردمی مرفی براساس ماهیت خط اندئولوژیک-سیاسی ومبارزات انقلابی آنها درایجاد سازمان جوانان مرفی وراه اندازی جریان دموکراتیک نوین وپیشبرد مبارزات انقلابی علیه ارتجاع حاکم وامپریالیسم وسوسال امپریالیسم برمبنای (م-ل-ا) بود، نه ازطریق نام وشهرت داکترعبد الرحمان محمودی. «مرحوم» داکترفیض نمی دانست که نقش مثبت ومنفی هرشخص درجامعه برمبنای اندیشه سیاسی وکیفیت کارنامه مبارزاتی اش تعیین می شود، نه براساس شهرت فامیلی آن. واین تاریخ است که درباره نقش شخصیت‌های مبارزمردمی قضاومت بیطرفانه وعادلانه می کند. که با تخطئه، اتهامزنی، دروغبافی وتخریبکاری ازجانب عناصروگروه های ارتجاعی وضدانقلابی وتوطئه گریها واتهامات دروغین طبقات ارتجاعی وامپریالیسم وتحریف ومسخ تاریخ بوسیله ای آنها ازبین نمی رود ودرحافظه خلقها وتاریخ جاودانه باقی می ماند.

رهبری «گروه....» می نویسد: "مگرمزین بودن هرشماره" شعله جاوید" بانام یک ویا بیشترمحمودی بالای مقالات سیاسی واقتصادی یا حد اقل شعری، دالی براین امرنیست؟..".

این نظرواستدلال نه اینکه هیچنوع پایه منطقی ندارد که بسپارساده انگارانه است. نشیرمقالات فرزندان

وبرادران ودیگراعضای فامیل داکترعبد الرحمان محمودی درارگان "شعله جاوید" چه ربطی به تعلق فامیلی شان داشت؟ آنها درسازمان جوانان مرفی وجریان دموکراتیک نوین فعالیت داشتند ولاجرم یا جریده " شعله جاوید" همکاری قلمی نیزمیکردند واین بخشی ازمبارزات اعضای "س ج م" وجریان دموکراتیک نوین را تشکیل میداد.

رهبری «گروه انقلابی...» در همین زمینه ادامه میدهد: "ازسوی دیگر محمودی ها جهت مسجل شدن "رهبر" و همه کاره بودن نزد عوام الناس و ارضای خواسته های شهرت طلبانه ضدکمونیستی خود زمینه را مساعد ساختند. آری آنان بدون انتقاد و برخورد انتقادی به گذشته ی جنبش، بیرون کشیدن نکات مثبت و منفی آن، درس گرفتن از آن، روشن کردن وضع کنونی و مسایل بطور مشخص و بالتبیین خط مبارزاتی این نظرورهنمود های انقلابی برای آینده، باهم "وحدت" نمودند!".

بفرض اگر این ادعای رهبری «گروه انقلابی ...» درست باشد، اینکه "محمودی ها" خود را در نزد عوام الناس «رهبر و همه کاره» در "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" و انمود می کردند ربطی به اصل مسئله رهبری "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین نداشت و این یک نظرواهی و عامیانه است. زیرا سمت رهبری در "س ج م" معین بود، و ادعای اینکه افراد و جناح ها جهت صرف "ارضای خواسته های شهرت طلبانه" شان در یک سازمان سیاسی فعالیت می کنند، نادرست بوده و این یک مسئله طبقاتی است. چنانکه قبلاً توضیح گردید افراد در سازمانهای سیاسی مقدم بر همه به منظور تأمین خواستهای سیاسی طبقاتی معینی فعالیت می کنند، نه صرف ارضای خواسته های جاه طلبانه و شهرت طلبانه ای شان. البته در مورد اعضای یک سازمان انقلابی پرولتری داشتن چنین تفکراتی ریشه در انحراف ایدئولوژیک-سیاسی آنها داشته و از جمله روحیه و خصایل غیر پرولتری هستند. داکتر عبد الرحیم محمودی مدیر مسئول جریده "شعله جاوید" عضویت "س ج م" را نداشت؛ لیکن فرزندان و خواهرزاده داکتر عبد الرحمان محمودی عضویت "س ج م" را داشتند و درابتدا ظاهراً خط ایدئولوژیک-سیاسی و برنامه و اساسنامه آنها پذیرفته بودند. این یک موضوع کاملاً ایدئولوژیک-سیاسی بود. اینکه این عضویت و مواضع و نظرات و عملکردهای آنها در "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" چقدر اصولی و کمونیستی و باغیر اصولی و یا ضدکمونیستی بود، بر اساس مواضع و افکار و عملکردهای آنها ارزیابی می گردد. بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "جریان دموکراتیک نوین" داکتر عبد الرحیم محمودی گروه "رستاخیز باختر" را تشکیل داد و در سال 1358 یکی از جناح های تشکیل دهنده سازمان پیکار برای نجات افغانستان بود. و "داکتر ه م" منسوب به جناح سنتریستی در "س ج م" بود و در کنارجناح اپورتونیستی تحت رهبری داکتر فیض در انحلال "سه ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین سهم داشت. این جناح بعداً در تشکیل «ساما» سهم گرفت و بعد از آن جدا شده و «سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی» و «اتحاد

مارکسیست - لنینیست ها(املا)» را تشکیل داده و درمنجلا ب اپورتونیس م و رویزیونیسم غرق شد.

داکتر فیض دراین پراگراف رهبری "س ج م" را مورد ملامت قرار داده که "بدون انتقاد و برخورد انتقادی به گذشته ی جنبش و درس گرفتن از آن با هم "وحدت" نمودند!". در اینجا فهمیده نمی شود که منظور از گذشته ی کدام جنبش است. اگر منظور رهبری «گروانقلابی ...» جنبش دموکراتیک نوین دهه چهل خورشیدی باشد، این جنبش دموکراتیک نوین تحت رهبری سازمان جوانان متری قرار داشت و بوسیله اندیشه های دموکراسی نوین رهبری می شد و با جنبش بورژوا دموکراتیک قبل از آن به لحاظ کیفی و کمی متفاوت بود. و جنبش بورژوا دموکراتیک قبلی تحت رهبری اندیشه های بورژوائی و خرده بورژوائی قرار داشت. البته باید تجارب مبارزات متری و آزادیخواهانه خلق و روشنفکران متری مردمی در کشور مورد ارزیابی قرار گرفته و از جنبه های مثبت آن آموخت. ولی مسئله جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) کشور که بوسیله ای رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری و دیگر همزمان شان پایه گذاری شد؛ آغاز دوران کاملاً نوینی در تاریخ مبارزات انقلابی و متری خلق افغانستان بشمار می رود.

در صفحه (7) چنین میخوانیم: "همچنین وحدت با سایر افراد و گروه ها در فاصله سالهای 44 و 47 وحدت های غیر اصولی بی پایه ای بودند که بوحدت تشکیلاتی نانجامید و در سطح به اصطلاح وحدت جریان بی باقی ماند. این وحدتها نیز عجلالتا بخاطر نشر یک جریده صورت گرفت و از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی نظیر وحدت های قبل الذکر بود".

ما از جریان پروسه وحدت گروه ها و افراد برای تشکیل سازمان جوانان متری اطلاع کافی نداریم و نه هم اسنادی از آن در دسترس ما قرار دارد که بتوانیم درباره قضاوت همه جانبه بنماییم. در اینجا لازم بود تا رهبری «گروه انقلابی...» از کلی گوئی و مبهم گوئی، مغلطه و تخطئه خودداری کرده و این مسایل را بگونه مستند، روشن و با تفصیل بیان می کرد. از آنجاییکه جناح داکتر فیض در "س ج م" منحیث یک جناح انحرافی (اپورتونیستی) با اصطلاح "ریگی در کفش داشت"؛ لذا حاضر نشد تا به این مسایل بگونه روشن و مستند بپردازد. ولی تاجاییکه ما اطلاع داریم داکتر رحیم محمودی و انجیر عثمان عضو "س ج م" نبودند و در سطح مبارزه در جریان دموکراتیک نوین با "س ج م" همکاری داشتند. چنانکه تعداد دیگری از روشنفکران متری مردمی کشور و ادار جریان دموکراتیک نوین بوده و مبارزه علیه ارتجاع فئودال کمپرادوری حاکم

وسلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را در چوکات " جریان دموکراتیک نوین " انجام میدادند؛ لیکن عضویت "س ج م" را نداشتند. تعدادی از همین هواداران بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین، مبارزه انقلابی را بر مبنای خط ایدئولوژیک- سیاسی که توسط رفیق اکرم یاری ترسیم شده است ادامه داده و تا کنون در جهت تثبیت خط ایدئولوژیک سیاسی (م- ل- م) و در راه تقویت و استحکام جنبش کمونیستی (م- ل- م) کشور مبارزه کرده اند. اما بالعکس تعداد زیادی از کدرها و اعضای اصلی "س ج م" در منجلا ب انواع و اشکال انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی افتاده و ضربات شدیدی بر جنبش کمونیستی (م- ل- ا یا م- ل- م) وارد کرده اند. منجمله داکتر فیض وداکتر "ه. م" و دیگر همپاله های آنها.

در صفحه (7) چنین می خوانیم: "سرچشمه تمام این "وحدت" های سست و ظاهری در ایدئولوژی خرده بورژوائی و برخورد ضد مارکسیستی لننیستی " رهبران " نسبت به مسئله نهفته است. نخستین انشعاب و انشعاب های بعدی درون گردانندگان جریان بیانگران است که وحدت های استوار بر روی منافع شخصی و گروهی و جدا از ایده خدمت بخلق و انقلاب، پایه دار نبوده و دیرپا زود محکوم به از هم پاشیدن است".

رهبری « گروه انقلابی...» باز هم رفیق اکرم یاری و صادق یاری را در مسئله وحدت در "س ج م" متهم به ایدئولوژی خرده بورژوائی و برخورد ضد کمونیستی می نماید. در حالیکه اکرم یاری وداکتر صادق یاری از جمله رهبرانی بودند که در پروسه وحدت گروه ها و افراد برای تشکیل سازمان جوانان مترقی خط ایدئولوژیک-سیاسی انقلابی را بر مبنای (م- ل- ا) برای اولین بار مطرح کردند و جنبش انقلابی پرولتری در افغانستان بر مبنای آن شکل گرفت و آغاز فعالیت نمود. و در سال 1347 جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری "س ج م" ب فعالیت آغاز کرده و تا سال 1351 ادامه یافت. قرار معلوم در پروسه وحدت برای تشکیل "س ج م" در ابتدا گروه ها و افراد مختلفی این خط را پذیرفته و بر اساس آن برنامه و اساسنامه سازمان جوانان مترقی تدوین گردیده و درکنگره مؤسس به تصویب رسید. اینکه بعداً در پروسه مبارزه، انحرافات اپورتونیستی مختلفی از درون "س ج م" سر بلند کردند مسئله ای جداگانه است که در مباحث قبلی به آن پرداخته شد. و امروز بخشهای جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) به این امر متفق القول هستند تا زمانیکه رفیق اکرم یاری در "س ج م" تا حضور فعال داشت (قبل از مریمی وی) سکندار خط اصولی و انقلابی (م- ل- ا) در سازمان جوانان مترقی بوده و مبارزات ملی

دموکراتیک خلق و روشنفکران مترقی از طریق جریان دموکراتیک نوین در پرتو همین خط رهبری شده و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی علیه رویزیونیسم "مدرن" (خروشچفی) به پیش برده شد. و اینکه بعد از غیبت رفیق اکرم یاری ، چه بر سر این سازمان انقلابی پرولتری و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبریش آمد مشخص بوده و حاملین خطوط انحرافی درون " س ج م " هم معلوم هستند که این سازمان انقلابی پرولتری و جنبش توده ای (جریان دموکراتیک نوین) رابه شکست و فروپاشی کشاندند.

(بخش 3)

در صفحه (8) سنداپورتونستی"باطرداپورتونیسیم درراه انقلاب سرخ به پیش رویم" زیرعنوان"انتشارشعله جاوید"چنین میخوانیم:"...درچنان شرایطی می شدو باید باراده آهنین خدمت بخلق برخورد درست به م- ل- ا و بردن آن میان توده های کارگروهقان ، نیروی توفان برانگیزخلق راجعت سرنگونی دولت سراپاآلوده به خیانت ظاهرشاه بیدار ساخت،ولی"س ج م"زیرنام"ناشراندیشه های دموکراتیک نوین"به آرمان انقلابی واندیشه مائوتسه دون خیانت ورزید.اوروشنفکران زیادی راکه برتارک"شعله جاوید"نامی ازاندیشه مائوتسه دون رامیدیدندودارای سطح آگاهی نازلی بودندبه سراب کشاند..."

" سازمان جوانان مترقی" دررهبری" جریان دموکراتیک نوین" ازآغازفعالیتهای علنی اش درنشرجریده" شعله جاوید" درجهت تبلیغ وترویج اندیشه های دموکراتیک نوین دربین روشنفکران عمدتاًدرپوهنتون ومکاتبفعالیات کردوبابرگذاری تظاهراتوامیتینگهادرسطح محدودی دربین کارگران ودرسطح گسترده تری دربین سایر توده های شهری درچند ولایت وشهر بزرگ کشتورتبلیغات سیاسی افشاگرانه نموده وماهیت ارتجاعی وضدمردمی نظام حاکم را معرفی نمود. لیکن طبق رسالت ووظیفه انقلابی اش باید دردهات کشتورودربین توده های فقیردهقانان نیزفعالیات می کردواندیشه های انقلابی پرولتری را به آنها انتقال می داد وآنها را درجهت آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه(جنگ توده ای طولانی) بسیج وسازماندهی می نمود واین قصوریکی ازنقاط ضعف جدی رهبری "س ج م" راتشکیل میداد. واینکه رهبری «گروه انقلابی...» ازعبارت "خدمت به خلق" چه برداشتی داشته ما نمی دانیم؛ اما مهمترین معیارومیرم ترین وعالی ترین هدف ازخدمت به خلق، پیشبرد مبارزه انقلابی درراه نجات توده های خلق اعم ازکارگران، دهقانان وسایرکتهل های زحمتکش ازسلطه وستم واستثمارطبقات ارتجاعی فئودال وسلطه امپریالیسم وپیروزی انقلاب دموکراتیک نوین وانقلاب سوسیالیستی وتداوم این مبارزه تا رسیدن به جامعه بدون طبقه(کمونیسم) می باشد. اینکه درآن شرایط

واوضاع کدام یک از رهبران "س ج م" و تا چه حدی این وظیفه را صادقانه انجام داده است و یا برعکس کدام یک از آنها با انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی اش نه اینکه این مبارزه را صادقانه انجام نداده است که به جنبش انقلابی و امرانقلاب خلق تا به آخر خیانت کرده است، برای توده های خلق و کمونیستهای انقلابی کاملاً مبرهن است و این تاریخ قضاوت منصفانه مینماید. اینکه رهبری "گروه انقلابی..." "کمکاریها، واشتباهات رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری و دکتر صادق یاری را «خیانت به آرمان انقلابی و اندیشه مائوتسه دون» می خواند، بدون تردید یک اتهام خیانتانه است؛ درحالیکه داکتر فیض و یارانش با چنین ادعایی متعلق به یک جناح اپورتونیستی در درون "س ج م" بوده و نقش عمده را در تخریب و انحلال "س ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین بازی کردند. و این عملکرد آنها خیانت به امرانقلاب خلق و اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل - ا) محسوب می شود.

رهبری «گروه انقلابی....» مدعی است که: "س ج م" زیر نام اندیشه مائوتسه دون روشنفکران زیادی را که دارای سطح آگاهی نازلی بودند به سراب کشانده است".

خلاف این ادعا، رهبری "سازمان جوانان مترقی" خاصاً رفیق اکرم یاری برای اولین بار جنبش انقلابی را بر مبنای خط انقلابی پرولتری (م- ل - ا) در کشور آغاز نموده و "جریان دموکراتیک نوین" آن جنبش توده ای گسترده را در پرتو آن رهبری کرد. اینکه "س ج م" توانست این مبارزه را تا دوام بخشد علل و عوامل آن مشخص اند و جنبش انقلابی پرولتری (م- ل - م) کشور طی بیش از چهار دهه اخیر دفعات آنها را بر شمرده است. "س ج م" تا حد توانش برای ترویج و تبلیغ اندیشه های دموکراسی نوین در بین روشنفکران مردمی مترقی فعالیت کرد. آنهم در شرایطی که قبل از آغاز فعالیتهای علنی "سازمان جوانان مترقی"، باند رویزیونیست مزدور، «حزب دموکراتیک خلق» در کشور فعالیت گسترده پرداخته و توانسته بود اذهان تعداد زیادی از تحصیل کرده ها و روشنفکران تعلق طبقات خلق را با اندیشه های ضد انقلابی (رویزیونیسم «مدرن» - خروشچفی) مغشوش و مسموم سازد. و "س ج م" با مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی نسبتاً گسترده ماهیت ضد انقلابی رویزیونیسم "مدرن" و خصلت مزدوری باندهای رویزیونیست «خلق» پرچمها و ماهیت ضد انقلابی دولت سوسیال امپریالیستی «شوروی» (که خیانتانه خود را «حامی» خلقهای زحمتکش و ملل تحت ستم جا میزد) برای روشنفکران مردمی و توده های خلق افغانستان افشا کرد. این درموردش ضربه ای سختی بود به

رویزیونیسم خروشچفی و باند‌های «خلق» پرچمی و خدمت بزرگی بود به جنبش انقلابی و مترقی کشور. درحالی‌که برخلاف ادعای رهبری «گروه انقلابی...»، این داکتر فیض بود که با انحرافات اپورتونیستی اش "س ج م" را به انحلال کشانده و کتله بزرگی از روشنفکران هوادار "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" را (که دارای آگاهی انقلابی کافی نبودند و یا در سطح نازلی از آگاهی سیاسی انقلابی قرار داشتند) با انقلابی نمائیه و عبارت پردازی‌های اپورتونیستی و جمله پردازی‌های پرطمطراق مانند "اراده آهنین خدمت به خلق" (و در عمل ثابت گردید که خود و یارانش کمترین اراده و هدفی در جهت خدمت به خلق نداشتند) اغوا کرده و آنها را به منج‌لاب اپورتونیسم و رویزیونیسم «سه جهانی» کشاند. اینکه داکتر فیض و یارانش در آن شرایط توانستند تعداد زیادی از روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین را جذب کنند این بود که: اکثریت قاطع روشنفکرانی که در اطراف جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) جمع شده بودند بر اساس سیاست و فرهنگ مترقی این جریان بود، نه بر اساس معیارهای عضویت در یک سازمان انقلابی پرولتری. زیرا اکثریت قاطع آنها از موجودیت تشکل کمونیستی (م-ل-ا) بنام "سازمان جوانان مترقی" که جریان دموکراتیک نوین را رهبری می کرد، هیچگونه اطلاعی نداشتند. و از جانب دیگر "س ج م" برنامه و اساسنامه اش را در بین روشنفکران هوادار "ج د ن" پخش نکرده بود و برنامه آموزشی منظمی در جهت ارتقای سطح فکری روشنفکران هوادار "ج د ن" هم نداشت؛ لذا با انحلال "س ج م" و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین، جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین کشور دچار بحران شدیدی گردید. همان بود که خطوط اپورتونیستی درون "س ج م" از جمله جناح داکتر فیض که خود از عاملین اصلی بحران در جنبش انقلابی پرولتری کشور به شمار می رفت، با اعلام «گروه انقلابی خلق‌های افغانستان» تعداد زیادی از این روشنفکران را اغوا و جذب و کرده و سعی نمود تا اذهان روشنفکران را نسبت به خط ایدئولوژیک- سیاسی "س ج م" و کیفیت مبارزه رفیق اکرم یاری مغشوش سازد.

«گروه انقلابی ..» در همین صفحه (8) می نویسد: «"س ج م" با علنی‌گری ها، فعالیت‌های ضد انقلابی نوع رویزیونیست‌ها و انتشار جریده علنی خود عملاً بصورت آرایشگران دموکراسی تاجدار رژیم و به سان دارودسته های مرتد رویزیونیستی و حتی بدتر از آنها درآمده بود. انتشار "شعله جاوید" در واقع سرآغاز رسمی مبارزات ضد پرولتری "س-ج م" محسوب می گردد. "رهبری" بهلوی ارج نهادن به تمام کارهایش برای یازده شماره "شعله جاوید" نیز نقش تاریخی خاص قابل است...».

رهبری «گروه انقلابی....» فعالیتهای سیاسی علنی وانتشار "شعله جاوید" رامنحیث مواردی از این علنیگری و «فعالیت ضدانقلابی» دانسته و آنرا آرایشگری «دموکراسی تاجدار» رژیم سلطنت خوانده و حتی بدتر از فعالیتهای دارودسته های مرتد رویونیستی «خلق» پرچمپهارزیابی نموده وانتشار "شعله جاوید" راسرآغاز رسمی مبارزات ضدپرولتری "س ج م" می خواند. درحالیکه برخلاف این ادعا رهبری "س ج م" تا آخرین روزهای فعالیت اش (بجز مورد اشتراک کدرهای رهبری "س ج م" در تظاهرات ومیتینگها که نوعی علنیگری بود)، حتی نام سازمان را افشا نکرد ویا هیچ نشریه وسند کمونیستی بنام "س ج م" بگونه علنی نشرنگردید (البته "س ج م" ارگان کمونیستی غیرعلنی نداشت)، هیچ یک از رهبران "س ج م" که زندانی ومحاكمه شدند در جریان محاكمه از موضع کمونیستی ویا بنام کمونیسم به دفاع از مبارزه خود نپرداختند، حتی زنده یاعبدالله "رستاخیز" در جریان محاكمه اش گفت که: "مبارزه اش براساس شریعت اسلام بوده است". ومتن جریان این محاكمه دریکی از جراید غیردولتی آنزمان، اگر اشتباه نکنم درجریده "پروانه" به نشر رسید. رهبری «گروه انقلابی...» با همه ادعاهایش یک مورد از فعالیتهای سازمان جوانان مترقی را ذکر نمی کند که محتوی وماهیت «ضد انقلابی» داشته باشد. ویا موردی که "س ج م" به آرایشگری "دموکراسی تاجدار" ظاهرشاهی پرداخته باشد! ولی بابتی مسئولیتی انتشار جریده "شعله جاوید" را «سرآغاز رسمی مبارزات ضدپرولتری» می خواند. درحالیکه رهبری "س ج م" با استفاده از شرایط مساعد بوجود آمده در کشور، یعنی بوجود آمدن فضای نسبتاً باز سیاسی بعد از دهه ها اختناق واستبداد نظام سلطنت علیه روشنفکران مردمی ومترقی وتوده های خلق، با انتشار جریده "شعله جاوید" واشاعه اندیشه های دموکراسی نوین وبرپائی تظاهرات ها ومیتینگهای سیاسی دست آورد های معین و مهمی داشته است. و "س ج م" با همان فعالیتهای کوتاه مدتش نقش تاریخی ای بادرجنیش مترقی کشور ایفا کرد و برای اولین بار در تاریخ مبارزات مترقی روشنفکران وتوده های مردم، (ولومحدود) به ترویج وتبلغ فرهنگ وایده های انقلابی پرولتری پرداخت. باآنکه نشریه "شعله جاوید" با نشر یازده شماره عمر بسیار کوتاهی داشت واز طرف دولت وقت مصادره شد؛ لیکن اثرات روشنگرانه ماندگاری بر اذهان روشنفکران مترقی کشور بجا گذاشت.

حال نگاهی گذرا می اندازیم به عناوین مضامین ومقاله های یازده شماره نشریه "شعله جاوید" تا به بینیم که آیا ادعای داکتر فیض مبنی بر مبارزات «ضد پرولتری»

از طریق "شعله جاوید" و «آرایشگری دموکراسی تاجدار» ظاهرشاهی تاجه حواقیت دارد!

"تحلیلی از اوضاع کنونی مناسبات جامعه ما، عصرزوال امپریالیسم، بیکاری زاده تقویه سکتوردولتی است، «راه رشد غیرسرمایه داری» یا رشد سرمایه داری بوروکرات، پیکاربا فرهنگ ملاکی ونیمه استعماری، ورشکستگی راه رشد غیرسرمایه داری درهند، انعکاس اندیشه های زهرآگین درجریانات سیاسی، جنگ پیروزمندخلق ویتنام، استثمارچیست؟، دولت دموکراسی ملی یا شکل سیاسی راه رشد غیرسرمایه داری، ندای سازندگان تاریخ، ردهجویات لایعنی، پارلمانتاریزم یا عمده ترین شیوه مبارزه راه رشد غیرسرمایه داری، گزارشی ازرا هیپمائی کارگران برخی ازپروژه های دولتی زیرعنوان "مارش نبرد انگیزرنجبران ازکرانه های شمالی کشور بسوی کابل"، منشأ تراکم سرمایه، جبهه متحد ملی پایه سیاسی دولت دموکراسی ملی، گزارشی ازاعتصابات کارگران، مبارزه با سازشکاران جزء لاینفک مبارزه با امپریالیسم است، پیوند باجنبش کارگران، همزیستی مسالمت آمیزیا نفی مبارزات آزادبخش خلقها علیه امپریالیسم واستعمار،سیمای مرتجعین وسازشکاران، جیره خواران ارتجاع بیشرمانه خودرا به صف خلق زده اند، دامریکی امپریالیسم یا دتری سترداره مار، جهانبینی خلاق واپورتونیسیم چپ وراست، پافشاری روی مبارزه کلیدپیروزی است، اخباروگزارشات ازمبارزات کارگران فابریکه ها وسایرمرکزکارگری، رویونیسم یا تجدید نظرطللی، اشعارانقلابی ومترقی، فتنه گری ارتجاع درصفوف کارگران وغیره مطالب..."

گرچه موارد اشتباهی وانحرافی وموارد قابل بحثی دربرخی ازاین مضامین ونوشته ها وجود دارند ازجمله موضوع انحرافی «عصرزوال امپریالیسم»، اما اتهام فعالیت «ضد پرولتری وضدانقلابی» وبا «آرایشگری نظام سلطنت» ازطریق نشریه "شعله جاوید" بررهبری "س ج م" ناشی ازاینده ها وتفکرات اپورتونیستی ورویونیستی رهبری «گروه انقلابی...» است. چنانکه اکنون رویونیستهای «سازمان انقلابی» که خودرا ازپیروان پروپا قرص «راه» داکترفیض می خوانند باجنبش شیوه ای حملات ضدانقلابی وخصمانه راعلیه جنبش کمونیستی(م-ل-م) به پیش برده وبا فرومایگی برما اتهام زده وفحاشی می کنند وعلیه ما برای استخبارات امپریالیستها ودولتهای ارتجاعی جاسوسی می نمایند. همچنین داکترفیض که خود ازجمله اعضای هیئت رهبری "س ج م" بود؛ توجه نمی کند که یک رژیم ارتجاعی وضدمردمی چگونه ممکن است که آرایشگران خودرا درجریان یک تظاهرات "مسالمت آمیز"بوسیله غند ضربه اش موردحملات وحشیانه

قرارداده و آنها را لت و کوب و شکنجه کرده و به محاکمه کشیده و به زندانهای طولانی مدت محکوم نماید. و با نظام سلطنت ظاهرشاهی تمام گروه های ارتجاعی اسلامی را با دارودسته های لومین و اوباش مربوطه آنها بسیج کرده و در جریان یک میتنگ در صحن پوهنتون (دانشگاه) کابل فعالین جنبش دموکراتیک نوین را خیانته مورد حملات قاتلانه قرارداد و سیدال سخندان این فرزند انقلابی خلق را توسط گلب الدین آدمکش و جنایتکار به قتل رساند. در حالیکه نظام سلطنت در رأس طبقات فئودال و کمپرادوروسگ پاسبان منافع غارتگرانه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و سوسیال امپریالیسم «شوروی» از اندیشه رهبری کننده این تظاهرات و میتنگها و جنبش انقلابی ای که هر روز در بین توده های خلق گسترش می یافت ، وحشت داشت و درک می کرد که اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل ا یا م- ل م) در رهبری این جنبش است و در عقب شعارهای آنها خواستها و منافع طبقاتی توده های خلق قرار دارد که با تکامل این مبارزه و تداوم آن بنیادهستی نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را از افغانستان برمی اندازد. ولی رهبری «گروه انقلابی...» مبارزات این جنبش انقلابی مردمی را «آرایشگری» نظام حاکم و فعالیتهای مبارزاتی آنها بدتر از عملکردهای رویونیستهای «خلق» پرچمی می خواند. در حالیکه دکتر فیض و یارانش مدت پنج سال با این سازمان انقلابی همراه بودند و یکبار هم جرئت نکردند که فعالیتهای آنها «ضد انقلابی و ضد پرولتری و آرایشگری نظام دموکراسی تاجدار» بگویند. این از جمله خصایل بالخاصه همه اشکال اپورتونیسم است. که در سازمان ها و احزاب انقلابی پرولتری نفوذ کرده و خود را پنهان می کنند و در فرصت مساعد آنها مورد حملات ضد انقلابی و خصمانه قرار می دهند. خروشچف مرتد و خاین و دیگر یاران وی سالها خود را در حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی سوسیالیستی مخفی کرده بودند و بعد از مرگ رفیق استالین خیانته حملات ضد انقلابی را علیه شخص رفیق استالین آغاز کرده و زیر نام «کیش شخصیت» بروی ناسزا گفتند و اتهامات دروغین بر او وارد نموده و حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی، بزرگترین دژ انقلابی جهان را سرنگون کردند. به همین صورت رویونیستهای درون حزب و دولت چین بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون حملات ضد انقلابی را علیه حزب و دولت و انقلاب چین آغاز کرده و بایک اقدام ضد انقلابی (کودتا) همسنگران و همزمان نزدیک به رفیق مائوتسه دون را بنام «گروه چهار نفره» دستگیر و زندانی کردند و با نابودی دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و حبس و کشتار انقلابیون واقعی و سرکوب توده های خلق،

انقلاب چین را سرنگون و دولت سوسیالیستی، این آخرین پایگاه انقلاب جهانی را به دولت سوسیال امپریالیستی و ضدانقلابی مبدل کردند.

بادر نظر داشت موارد فوق وهم علل وانگیزه های این حملات اپورتونیستی و رویزیونیستی علیه "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین رهبری "س ج م"، بعد از «انشعاب» داکتر فیض هرچه بیشتر بر ملا شده و ماهیت اپورتونیستی و رویزیونیستی «گروه انقلابی...» و بعد «سازمان رهائی...» بوضوح عیان گردید و داکتر فیض و یارانش رامنحیت علمبرداران اکونومیسم و رویزیونیسم «سه جهانی» در افغانستان معرفی کرد. و نیز جریان فعالیتهای سیاسی داکتر فیض و تشکلات تحت رهبری اش و همچنین نظرات و مواضع اپورتونیستی و رویزیونیستی و عملکردهای ضدانقلابی او و همسنگرانش و حملات خصمانه به جنبش کمونیستی (م- ل - م) کشور بخشی از تاریخ ننگین انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم در افغانستان است. و در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی، انواع رویزیونیسم انقلاب راضد انقلاب و مواضع و نظرات رویزیونیستی و ضدانقلابی خود را «انقلاب» خوانده و باین صورت شدید ترین ضربات را بر مبارزات انقلابی پرولتاریا و سایر خلقهای زحمتکش وارد کرده و به جنبش کمونیستی بین المللی خیانت کرده اند.

«گروه انقلابی...» مدعی است که: رهبری "س ج م" نظر داشت که انتشار "شعله جاوید" با استفاده از قانون تاکتیکی بود برای اشاعه ی م- ل - ا؛ وسیله وحدت گروه ها و جلب کننده ی روشنفکران بسوی مشی انقلابی و وسیله تعیین کننده بود در مبارزه و شکست قطعی رویزیونیسم....".

ارگان نشراتی یک تشکل انقلابی پرولتاری اصولاً وسیله ای مهمی برای تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی و فرهنگ متری و نفوذ در بین توده های خلق می باشد و روشنفکران متری و توده های خلق خاستگاه ارگان راجانب سیاست و مشی انقلابی جلب میکند، مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی اصولی علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم را از این طریق انجام می دهد و همزمان با پیشبرد مبارزه سیاسی افشا گرانه علیه طبقات ارتجاعی حاکم و سلطه امپریالیسم، نقش سازمان دهنده و متشکل کننده توده های خلق زحمتکش در اطراف حزب انقلابی پرولتاری را نیز ایفا می نماید.

از آنجاییکه فعالیت علنی حزب کمونیست انقلابی و نشر ارگان چنین احزابی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم غیرقانونی است، کمونیستها نمی توانند این کار را از طریق ارگان کمونیستی شان انجام دهند. در این کشورها به ندرت و بیگونه موقتی امکان فعالیتهای محدود سیاسی میسر می گردد و تشکلات انقلابی پرولتاری می توانند با رعایت اصل مخفی کاری از طریق نشر یک ارگان بامحتوی دموکراتیک انقلابی

درامپیشبرد مبارزات ملی-دموکراتیک وبه منظور آگاهی سیاسی توده های خلق وبسیج آنها درسطح گسترده از آن استفاده کنند. ودرکشورهای سرمایه داری امپریالیستی نیز امکان فعالیت آزادانه برای کمونیستهای انقلابی وجود نداشته وندارد. نشریه "شعله جاوید" به لحاظ محتوی ومضمون ناشرانديشه های ملی - دموکراتیک (دموکراسی نوین) بود، نه ارگان کمونیستی "س ج م". بفرض اگر رهبری "س ج م" چنین نظری هم داشته است، نادرست بوده است. با آنها هم نظام حاکم نتوانست جریده شعله جاوید" را تحمل کند وبعدازنشریازده شماره آنرا مصادره نمود. وقرار معلوم وحدت ایدئولوژیک- سیاسی با معیارهای کمونیستی بین گروه های انقلابی از طریق ارگان "شعله جاوید" صورت نگرفته است؛ زیرا وحدت کمونیستی بین گروه ها از طریق مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی اصولی وانقلابی برای رفع اختلافات فکری وسیاسی وبوجود آمدن فضای وحدت نظروعمل امکان پذیر است. وچنین مبارزه ای از طریق نشریه "شعله جاوید" میسر نبود. چنانچه گروه داکتر رحیم محمودی وگروه انجینر عثمان با"شعله جاوید" و جریان دموکراتیک نوین همکاری بودند؛ لیکن عضویت "س ج م" را نداشتند. البته تعداد زیادی از روشنفکران مترقی وآزادی خواه در اطراف جریان دموکراتیک نوین ونشریه "شعله جاوید" برای پیشبرد مبارزه ملی- دموکراتیک گردآمده بودند. وجلب روشنفکران به خط ومشی انقلابی بیش از همه از طریق ارتقای سطح آگاهی ایدئولوژیک-سیاسی آنها میسر است. امام مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه رویزیونیسم "مدرن" وعاملین آن در افغانستان، باندهای رویزیونیست خلقی پرچمی از طریق شماره های نشریه "شعله جاوید" صورت گرفت وآنهم در حد چند مقاله در (11) شماره ای آن. اما بیشتر مبارزه وافشاگرها علیه رویزیونیسم خروشچفی ودولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» طی سخنرانیها در میتینگها واجتماعات دریوهنتون صورت میگرفت وحتى در برخی موارد اسنادی جهت افشای ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" در روی ستیج سخنرانیها ارایه می گردید. عبارت دیگر "شعله جاوید" ارگان جریان دموکراتیک نوین بود و به اشاعه اندیشه ها وسیاست وفرهنگ دموکراسی نوین میپرداخت. ویکی از کمبودها وبی توجهی ها واشتباهات رهبری "س ج م" همین بود که "سازمان جوانان مترقی"، ارگان اصلی سازمان، یعنی نشریه کمونیستی بگونه غیر علنی منتشر نکرد و این انتقاد همیشه بر رهبری "س ج م" وارد بوده است. زیرا نشر چنین نشریه ای درامپرورش فکری روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین وارتنای سطح آگاهی انقلابی آنها وجلب شان به خط

انقلابی پرولتری (م- ل- ا) خاصاً در آن مقطع که تعداد زیادی از روشنفکران عطش فراوانی به فراگیری تئوریهای علم انقلاب پرولتری داشتند، بسیار مؤثر بود. رهبری «گروه انقلابی...» می نویسد: "...رهبری" از آغاز بوظایف مقدم و اساسی توجه نکرد؛ وحدت‌های اصولی و میکائیکی بودند، بکار مخفی و بالابردن درک افراد جریان از م- ل- ا و تغییر جهانی‌بینی آنان در رابطه با توده‌ها و تکیه بر دهقانان اهمیتی قابل نشدند و مآلاً نتوانستند سازمان مستحکم در پیوند با توده‌ها ایجاد کرده و تاکتیک‌های انقلابی وضع کرده و سمت انقلاب را در پیش گیرند...".

گرچه سندی از چگونگی تشکیل سازمان جوانان مترقی در دسترس نیست که از جریان پروسه وحدت و معیارهای که وحدت براساس آنها صورت گرفته است، بتوانیم قضاوت همه‌جانبه‌نماییم؛ لیکن قضایای بعدی خاصاً بعد از مریمی رفیق اکرم یاری و مسئله تشدید اختلافات درون "س ج م" و انحلال آن یک سلسله مسایل در این زمینه برملا گردید: از جمله موجودیت خط انحرافی اکونومستی که بوسیله داکتر فیض و خط سنترتی که بوسیله داکتر "ه. م. نمایندگی" میشد، در "س ج م" وجود داشتند و این دو جناح اپورتونستی خاصاً داکتر فیض در غیاب رفیق اکرم یاری "س ج م" را مورد حملات اپورتونستی و تخریبکارانه قرار داده و آنرا به انحلال کشاندند و باین صورت ضربات شدیدی به جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- ا) کشور وارد نمودند. این جریان واضح ساخت که وحدت‌های ایدئولوژیک- سیاسی برای تشکیل "س ج م" تا حد زیادی بر مبنای معیارلینی نبوده و عوامل مختلفی در آن ذی دخل بوده اند از جمله: سطح نازل آگاهی روشنفکران از علم انقلاب پرولتری (با آنکه ظاهراً علاقه‌ای زیادی برای تشکیل یک سازمان انقلابی پرولتری از خود تبارز میدادند) و هم چنین شرایط حاکم بر جامعه که طی چند دهه در آن اختناق و استبداد خاندان نادر حکمفرما بود و از جانب دیگر جنبش کمونیستی انقلابی در کشور سابقه نداشت. بعبارت دیگر روشنفکران انقلابی و مترقی از چنین تجربه‌ای برخوردار نبودند. و نیز در موقعیت و شرایط دیگری بعد از کودتای ننگین هفت ژوئیه سال 1357، روشنفکران منسوب به جنبش دموکراتیک نوین که تجربه مثبت مبارزات انقلابی "س ج م" و تجربه منفی تخریبکارهای اشکال اپورتونسم در "س ج م" را نیز داشتند باز هم برای تشکیل سازمان انقلابی پرولتری معیارهای کمونیستی لنین را در نظر گرفته و با وحدت‌های مکانیکی چند سازمان سیاسی را تشکیل دادند. در آن زمان اگر اوضاع و شرایط استبدادی و فاشیسم رژیم باندهای رویونیستی «خلق» پرچمیها موجب گردید که روشنفکران برای تشکیل سازمان انقلابی پرولتری دچار شتابزدگی شوند؛ لیکن فکتور عمده سطح نازل آگاهی انقلابی اکثریت این روشنفکران و عدم

توجه به اشکال اپورتونیسم و انواع رویزونیسم موجود در جنبش کمونیستی بین المللی و در جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) کشور بود که طی ده سال بعد انحلال سازمان جوانان مترقی صدماتی بر این جنبش وارد کرده بود. بعبارت دیگر روشنفکران بدون مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی با اپورتونیسم و رویزونیسم و افشا و طرد آن، بر اساس همان روابط و شناخته‌های دوران مبارزات جریان دموکراتیک نوین دست به ایجاد چند سازمان بنام سازمانهای «انقلابی پرولتری» زدند که ما شاهد اثرات منفی آن بر جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) و جنبش دموکراتیک نوین طی سه و نیم دهه اخیر بوده ایم. در مورد دیگر اگرچه "س ج م" با کتله های بزرگ روشنفکران مترقی و توده های شهری اعم از کارگران و سایر زحمتکشان رابطه برقرار کرده بود؛ لیکن با در نظر داشت خصلت انقلاب در کشوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره (در آن شرایط) توجه لازم و جدی به مسئله اساسی و مهم، یعنی استراتژی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین و تمرکز فعالیت مبارزاتی در روستاها و انتقال اندیشه های انقلابی در بین توده های دهقانان فقیر و بی زمین و سازماندهی آنها و ایجاد پایگاه انقلابی نمود و این از نتوانیها و اشتباهات بزرگ "س ج م" بشمار میرود. اما تجارب جنبش طی 50 سال نشان میدهد که این کمبودی هابه عوامل متعدد از جمله سطح عمومی جنبش، تکامل تاریخی جامعه، وضعیت مبارزه "دوخط" در داخل سازمان جوانان مترقی و درجه غالب بودن خط درست و اصولی و تعداد کادرهای آگاه به "م.ل.ا" در داخل "س.ج.م" مربوط میشود. خط رفیق اکرم یاری فقط خط غالب بودنه خط تعیین کننده قاطع و بتهنائی نمیتوانست تمام این کارها را انجام بدهد و دوخط انحرافی دیگر در همه موارد در برابرش موانع ایجاد میکردند.

« گروه انقلابی....» می نویسد: " تاکتیک زمانی انقلابیست که از نیاز مبرم جنبش برخیزد و در خدمت آن قرار گیرد و لو آنکه اثرش آنی نباشد. اما تاکتیکهای مبتنی بر تصورات " رهبران خردمند" و لو بر دوسودی گذرا داشته باشد قدمی در خدمت و بسوی استراتژی انقلابی نمیتواند پیش رود. انتشار " شعله جاوید" بمثابة استفاده تاکتیکی روی نیاز مبرم جنبش نه، بلکه روی تصورات " رهبران" بخاطر رقابت ناسالم و کودکانه با رویزونیستها بود، اگرچه موقتاً " مفید" بود و روشنفکران زیادی را جلب کرد ولی از آنجاکه خواست جنبش چنین برآمدی نبود، نتوانست در خدمت مشی انقلابی و سمت و نفوذ به روستا قرار گیرد".

درک و فهم داکتر فیض از تاکتیک غلط است. تاکتیک بنابگفته رفیق استالین (استراتژی و تاکتیک کمونیستهای روسیه) از تئوری منشامیگیرنده از نیاز جنبش؛ زیرانیازهای جنبش متفاوت اند از بسیار کوچک (مثلا یک ماشین تحریر و وسایل دیگر) تا بسیار بزرگ (جنبش عمومی و مبارزه مردم علیه امپریالیزم و ارتجاع) گسترش یافته است. در اینجا فقط

تئوری (علم) است که تعیین میکند کدام تاکتیک اتخاذ شود تا جنبش انقلابی را به سمت حرکت استراتژیک آن به پیش ببرد. اما استراتژی به واسطه برنامه حزب هدایت میشود و از جاییکه برنامه با تئوری های م.ل.م تدوین میشود، تاکتیک رابخشی از استراتژی میسازد. اگر در "نیاز جنبش تعیین کننده تاکتیک باشد" در آن صورت تئوری و برنامه یا ایدئولوژی و عمل با هم تلاقی نمیکند، زیرا "نیازها" بر اساس برنامه حد اقل و حد اکثر، به نیازهای عاجل، متوسط و غیرعاجل تقسیم میشوند. و بسا اوقات نیازهای عاجل نمی توانند تعیین کننده باشند. در این صورت محل تلاقی تاکتیک و استراتژی را نمیتوانیم پیدا کنیم.

رهبری "«گروه انقلابی....» می گوید که انتشار جریده "شعله جاوید" که از جانب رهبری "س ج م" منحیث یک تاکتیک در نظر گرفته شده بود؛ ولی مطابق به نیازمیرم جنبش نبوده و مبتنی بر تصورات رهبران و بخاطر رقابت ناسالم و کودخانه با رویونیستهای خلقی پرچمی بوده است؛ از این رو در خدمت استراتژی انقلابی قرار نداشت. در حالیکه در آن مقطع زمانی رهبری "س ج م" با استفاده از امکانات (فضای نسبتاً باز سیاسی که موجود بود) فعالیت های سیاسی علنی را بشکل انتشار نشریه دموکراتیک و برپائی تظاهرات و تشکیل میتینگ ها به پیش برده و از آن طریق به تبلیغات سیاسی پرداخته و ماهیت نظام حاکم و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آن را برای توده های مردم افشامی کرد و نیز ماهیت ضد انقلابی و ضد مردمی «حزب دموکراتیک خلق» را که باندهای مزدور «خلق» پرچمی آنرا «حزب مردمی مترقی» جا میزدند، برای توده های خلق عمدتاً در شهرها افشا می نمود. بدون شک این شکل مبارزه طبقاتی نیز در خدمت استراتژی مبارزاتی "س ج م" در پروسه انقلاب ملی - دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) قرار داشت؛ لیکن به هیچ صورت کافی نبود و به همین دلیل تاکتیکی خوانده میشود.

" تاکتیک جزئی از استراتژی است و مطیع و مجری او امر آنست. و نیز تاکتیک عبارت از تعیین روش پرولتاریا در مبارزه برای مدت نسبتاً کوتاه در شرایط جزرویا مدانقلاب است. و بزرگترین اشکال مبارزه و اشکال سازمانی در پروسه انقلاب از جمله مسایل تاکتیکی است. بعبارت دیگر سروکار تاکتیک با اشکال مبارزه و اشکال تشکیلاتی پرولتاریا و تغییر و هم آهنگی آنها در شرایط مختلف است (استالین- درباره مسایل اصول لنینیسم).

در حالیکه خلاف نظر داکتر فیض نشر جریده دموکراتیک و مبارزات خیابانی در آن شرایط تاکتیک نسبتاً درستی بود و کمونیستها می توانند از چنین شرایطی به نفع استراتژی مبارزاتی شان استفاده کرده و با رعایت اصل مخفی کاری مبارزه علنی را در خدمت مبارزه

غیرعلنی و مخفی قراردهند. اما ازاینکه رهبری "س ج م" به همین شکل مبارزه اکتفا کرد و درجهت سازماندهی مبارزه درروستها و آگاه سازی و بسیج دهقانان فقیر و بیزمین بمثابة نیروی اصلی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، ایجاد پایگاه انقلابی و تدارک و آغاز جنگ توده ای طولانی که یک مسئله مهم استراتژیک در این مرحله انقلاب است توجهی نکرد، یک اشتباه جدی و یک انحراف محسوب می شود. البته خط رفیق یاری در این مسئله مشخص بود؛ لیکن با در نظر داشت وضعیت درونی "س ج م"، موجودیت خطوط انحرافی اپورتونیستی، این خط در محدوده خیلی کوچک و ناکافی نفوذ داشت. ازاینکه داکتر فیض انتشار جریده "شعله جاوید" راناشی از صرف تصورات رهبری "س ج م" دانسته که از روی «رقابت ناسالم» با روزیونیستهای «خلق» پرچمی صورت گرفته است، یک نظرواهی و تصویری کودنانه است. زیرا تشکیل "سازمان جوانان مترقی" بالهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریای در چین و شرایط انقلابی بوجود آمده ناشی از آن بود که جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادیبخش ملی در مناطق مختلف جهان اوج گرفته بودند. و برآه اندازی جنبش انقلابی پرولتری و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان و رهبری مبارزات انقلابی و مترقی روشنفکران مردمی و توده های خلق یک ضرورت تاریخی و یک رسالت و وظیفه انقلابی روشنفکران مردمی بود و رفیق اکرم یاری بنیانگذار خط (م-ل-ا) و طلایه دار این جنبش انقلابی بود. زیرا "س ج م" منحیت یک سازمان انقلابی پرولتری نمایندگی از خواست و منافع توده های خلق می نمود و برخلاف «حزب دموکراتیک خلق» یک تشکل روزیونیستی و ضدانقلابی و ضدمنافع مردم افغانستان بود و منحیت ستون پنجم در دولت فتودال کمپرادور یعمل می کرد و از حمایت جناحی از دربار سلطنت (داوود) برخوردار بود. و در بین این دو پدیده متضاد (سازمان جوانان مترقی و «حزب دموکراتیک خلق») به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی نه رقابت که تضاد انتاگونیستی عمیقی وجود داشت. و در عمل ثابت گردید که رهبری "س ج م" بر اساس این تضاد آشتی ناپذیر مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی را علیه باندهای خلقی پرچمی مجدانه به پیش برد، و عملکردهای وحشیانه و ضدانقلابی رژیم مزدور خلقی پرچمها و بآداران سوسیال امپریالیست آنها علیه منسوبین جریان دموکراتیک بعد از کودتای ننگین "7 ثور" ناشی از ماهیت ضدانقلابی و خصومت طبقاتی آنها علیه این جنبش انقلابی مردمی بود. و این استدلال «گروه انقلابی...» و داکتر فیض کاملاً ناشیانه و ناشی از اپورتونیسم و کینه توزی و علیه رهبری "س ج م" می باشد.

«گروه انقلابی...» مینویسد: «... "رهبری" بامشی اپورتونیستی خود فعالیت روشن فکران سرشار از روحیه انقلابی را محدود به بحث های میان تھی و مفتضح با رویزیونیستها، متنگ و مظاهره، کارپرسروصدای علنی شهری و شهرت طلبانه نمود...».

این مطلب می رساند که «گروه انقلابی...» نیت و تمایلی به مبارزه علیه رویزیونیست های «خلق» پرچمی نداشته است. و از همین جاست که مبارزه ضد رویزیونیستی رهبری "س ج م" علیه رویزیونیسم خروشی و افشای ماهیت ضد انقلابی «حزب دموکراتیک خلق» را «میان تھی و مفتضح» می خواند. در حالیکه هر فرد و یا گروه با ادعای کمونیست بودن و اعتقاد به پیروزی انقلاب پرولتری و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه علیه انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم را وقتی نگذارد و یا آنرا جدی نگیرد بدون شک و شبهه "ریگی در کفش" دارد و این خود یک نظر و موضع اپورتونیستی است. و تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی بدفعات این را ثابت ساخته است که افرادی که به مبارزه "بین دو خط" در درون سازمان و یا حزب پرولتری انقلابی و یا در سطح جنبش بین المللی کمونیستی اهمیت نداده و آنرا انجام نمی دهند، سرانجام از باتلاق اپورتونیسم و رویزیونیسم سر بر آورده اند. همین مثال داکتر فیض و همسنگران وی در «گروه انقلابی خلق های افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» و خط سنتریستی که بعدها «ساوو» و «املا» را تشکیل کرد، از موارد برجسته ای آن هستند. و تجربه طی حدود نیم قرن اخیر ثابت ساخت که داکتر فیض و یاران او و داکتر "ه. م." و حواریون وی در راستای خط انقلابی پرولتری مبارزه نکرده و برخلاف آن عمل نمودند.

(بخش 4)

در صفحه (10) این "سند" در شماره (3) آن چنین می خوانیم: "بینیم ادعای رهبری" درینمورد که "شعله‌جاوید" نقش درهم شکننده رویونیسم را درکشورداشته تا چه حد درست است:

زمانیکه رهبری حزب کبیروبا اعتبارلنین واستالین توسط دارودسته مرتد خرف غصب شد سلیلی پرکثافت رویونیسم شان از نخستین کشورسوسیالیستی، سرازیرگردیده وخطرجدی تری را متوجه جنبش بین المللی کمونیستی نمود. درکشورما حزب دمکرات خلق با فراکسیونهای متعدد آن عامل رویونیسم معاصر بوده وبا سرسپردگی عجیبی درراه تعمیل سیاست های ضدخلقی وخیانانه رویونیستی میکوشد. درحال حاضرهمانطورکه رفیق مائوتسه دون میگوید"یکی ازوظایف مهم کنونیما درجهه ایدئولوژیک گسترش انتقاداز رویونیسم است." بدون مبارزه قاطع وپیگیرعلیه رویونیسم، مبارزه ضدامپریالیستی امریوچ وپیهوده است. با مبارزه بی امان علیه رویونیسم واپورتونیسم وبکاربرد خلاق م- ل- ا در رابطه با وضع مشخص کشوراست که میتوان برخابه های پارلمانتاریسم ومبارزه مسالمت آمیزکه آنقدرازطرف رویونیستهای خائن جا رزده میشود حقیقت انقلاب سرخ توده ها را نشان داد. اما ادعای "رهبری" دایربرمبارزه قطعی ضد رویونیستی، گزافه گوئی ای بیش نیست. محتوی باصطلاح ضدرویونیستی شماره های "شعله جاوید" منحصربود به چند مقاله پیرامون ترهای عام رویونیستی اقتباس شده ازنشریات چاپ پیکن ومطالبی درباره ی نتایج اعمال سیاست های رویونیستی دربرما، هند، مصروغیره. "رهبری" تحلیل های مشخص ازفعالیت های حزب دمکرات خلق ورویونیستهای شوروی درکشوربدست نداد و نتوانست با انتقاد وافشای اصول رویونیستی بیان ودفاع اصول انقلابی م- ل- ا وبخط کشیدن میان آن دوموفق گردد. واقعیت اینست که "س ج م" با همه ادعاهایش، نگهدارنده همان علم تکه پاره رویونیستی حزب دمکرات خلق بود منتها با قبی دیگر. عملاً میان جریان شعله جاوید به رهبری "س ج م" وحزب د-خ تفاوتی موجود نبود.....".

رهبری «گروه انقلابی...» دربرآگراف فوق با فریبکاری درباره مبارزه علیه رویزیونیسم کاذبانه وشیادانه به رفیق مائوتسه دون استناد نموده؛ لیکن واقعیت مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی رهبری سازمان جوانان مترقی علیه رویزیونیسم "مدرن" (خروشچفی) را انکار کرده و آن را «گرافه گوئی» می خواند! به همین صورت مبارزه ضدرویزیونیستی جریده "شعله جاوید" رازیروسوآل برده و "س ج م" را «نگهدارنده همان علم تکه پاره رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق باقبای دیگر» خوانده و می گوید: «میان جریان شعله جاوید و حزب دموکراتیک خلق تفاوتی موجود نبود». من درنوشته های قبلی ام ازاین سلسله، بطوراجمالی درباره محتوی مضامین ومقالات یازده شماره "شعله جاوید" توضیح مختصری ارایه کرده ام. ویرخلاف ادعای دروغین داکترفیض، یکی ازدست آوردهای مهم "سازمان جوانان مترقی"، مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه رویزیونیسم "مدرن" وافشای ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" وهمچنین افشای ماهیت ضدانقلابی و ضدخلق، «حزب دموکراتیک خلق» منحث یک حزب دست نشانده سوسیال امپریالیسم «شوروی» وافشای ماهیت ضدانقلابی دولت سوسیال - امپریالیسم «شوروی» و خائنها وجنایاتی که علیه خلقهای «اتحاد شوروی» و خلقها وملل تحت ستم جهان انجام می داد، می باشد. ولی داکترفیض که خود دررهبری "س ج م" قراردادشت، این حقیقت رانیزانکارکرده و آنرا نفی مینماید. ویکی ازخصوصیات همه اپورتونیستها ورویزیونیستها منجمله رهبری «گروه انقلابی...» همین موضوع است. بفرض محال اگرداکترفیض کمونیست وانقلابی می بود، اودرجریان 5-6 سالی که عضویت هیئت رهبری "س ج م" را داشت؛ چرا دربرابراین «انحرافات» رهبری "س ج م" سکوت اختیارکرده وکوچکترین حرفی دراین باره نگفت ویا «انتقادی» نکرد؟ وازاینکه رهبری «گروه انقلابی...» نمی تواند درباره ادعاها یش سند ارایه کرده وآنرا راثابت کند(که نمیتواند)؛ لذا این ادعاها جزتوطئه وتخریبکاری علیه حاملین خط انقلابی پرولتری(م-ل-ا) در "سازمان جوانان مترقی" چیزدیگری نبوده ونیست. مورد دیگردراین بخش ازادعاهای داکترفیض اینست که میگوید: رهبری "س ج م" بایددربرابر "پارلمانناریسم ومبارزه مسالمت آمیز" که رویزیونیستهای خلقی پرچمی درباره آنها پرگوئی می کردند "حقیقت انقلاب سرخ را نشان می داد". شاید منظوری دراینجا این باشد که رهبری "س ج م" باید درعمل جنگ خلق را آغازمی کرد. ازآنجاییکه تدارک وبرپائی جنگ انقلابی خلق ازجمله اهداف استراتژیژیک همه کمونیستهای انقلابی برای به پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین می باشد وسازمان جوانان مترقی نیزچنین هدفی داشت که باید درجهت تدارک آن مبارزه می کرد. اگرچه

در همان اوضاع شرایط عینی برای چنین مبارزه ای در روستاهای کشور در بین دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران فلاحی وجود داشت؛ اما رهبری "س ج م" باید قبل از همه برای آماده کردن شرایط ذهنی در جامعه مبارزه می کرد، یعنی قبل از آن برای ایجاد حزب کمونیست مبارزه می کرد و بعد در جهت تدارک و برپائی جنگ انقلابی خلق اقدام می نمود. اما این بدان معنا نیست که "س ج م" نباید در جهت تدارک جنگ خلق در روستاها مبارزه می کرد. در این مورد این انتقاد بر رهبری "س ج م" وارد است که مبارزه علیه نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را در شهرهای بزرگ خاصاً در کابل متمرکز ساخته و در انتقال این مبارزه به روستاها و آگاه ساختن دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران فلاحی و بسیج و سازماندهی آنها توجهی نکرد. زیرا در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال و یا نیمه فئودال و مستعمره نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین و نیروی عمده ارتش خلق را دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران فلاحی تشکیل می دهند. برخلاف ادعای اپورتونیستهای «گروه انقلابی...»؛ این کمبود، اشتباه و انحراف، به هیچ صورت "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را در ردیف رویونیستهای «خلق» پرچمی قرار نمی دهد. بلکه عکس آن این رهبری «گروه انقلابی...» بود که با ادعای "م- ل- ا" و انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق، به کودتای (14) اسد سال 1358 روی آورده و در طرح کودتا- قیام "ساما" در ماه جدی همین سال نیز شرکت کرد، با احزاب ارتجاعی اسلامی «جبهه متحد» تشکیل کرد و برای پیروزی «انقلاب اسلامی» و تشکیل جمهوری اسلامی با شرکت ظاهر خان پادشاه سابق جانفشانی نمود. و بعد از آن پیروان آن رویونیستهای «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی...» در کنفرانس استعماری امپریالیستی "بن" در سال 2001 میلادی شرکت کرده و در دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم سهم گرفتند و با تأیید اشغال نظامی کشور و سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو به خلق و میهن خیانت کردند. این گونه ارزیابیها و صدور چنین احکامی از جانب رهبری «گروه انقلابی...» علیه رهبری "س ج م" خاصاً فقید رفیق اکرم یاری و فقید رفیق داکتر صادق یاری، ناشی از انحطاط فکری و قهقرای ایدئولوژیک- سیاسی (اپورتونیسم و رویونیسم و تسلیم طلبی) و خصومت ورزی آنست که پروسه عمل طی حدود نیم قرن در برهه های مختلف آنرا به اثبات رسانده است.

در همین صفحه (10 و 11) سند «باطرد اپورتونیسم...» چنین آمده است: "ایدئولوژی رویونیستها از خود بینی، فرد گرایی بورژوائی و منافع خلق فدای منافع خصوصی آب می خورد. رویونیستهای بخاطر آنکه وجود ناپاک شان در آتش انقلاب نسوزد از هیچ

خیانتی در فرونشاندن انقلاب خلق دریغ نمیکنند. بگفته ی مرتد خرف ساردمدار رویونیستهای معاصر" اگر بمریم انقلاب به چه بدرد میخورد." اینست ایدئولوژی رویونیستها!" س ج م" هم هرگز نتوانست بین ایدئولوژی پرولتاریایی و ایدئولوژی ضدانقلابی رویونیستی فرق قایل شود. "رهبری" و اعضایش به بیماری لاعلاج شهرت طلبی، مقام پرستی و خرفروشی دچار بودند."

تجارب طولانی مدت جنبش بین المللی کمونیستی و در کشورهای مختلف جهان این موضوع را بارها باثبات رسانده است که انواع رویونیستها و اشکال مختلف اپورتونیستها یک خصوصیت ویژه دارند که به منظور منحرف کردن اعضای سازمان و یا حزب متعلقه ای شان و فریفتن توده های خلق ناآگاه از ماهیت رویونیستی و اپورتونیستی خود شان؛ رویونیستها و اپورتونیستهای رقیب خود را مورد "حمله شدید" قرار میدهند. در مطلب فوق ملاحظه می شود که داکتر فیض به چنین نیرنگ اپورتونیستی متوسل شده و خروشچف و باند های رویونیست «خلق» پرچمی را با الفاظ شدید مورد حمله قرار می دهد. لیکن همزمان رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری را نیز مورد حملات اپورتونیستی و خصمانه قرار داده و خصایصی را که ناشی از ایدئولوژی و خصلت بورژوازی و هر طبقه ارتجاعی دیگر است به آنها نسبت می دهد. البته ایدئولوژی رویونیستها همان ایدئولوژی بورژوازی است و اوصاف زشت فوق نیز ناشی از آنست. عبارت دیگر خلاف درک و فهم رهبری «گروه انقلابی...» اوصاف مذمومی مانند "خودبینی، فردگرایی، شهرت طلبی، مقام پرستی، خرفروشی و از این قبیل" ناشی از ایدئولوژی و خصایص بورژوائی و هر طبقه ارتجاعی دیگر است. داکتر فیض با نسبت دادن این کلمات زشت به رهبری "س ج م" بسنده نکرده و آنها را «روییونیستهای ناپاکی» می خواند که «از هیچ خیانتی به انقلاب خلق دریغ نکردند!» و یا «فرق بین ایدئولوژی پرولتاریائی و ایدئولوژی ضدانقلابی رویونیستی را نکرده اند!» اینها از جمله خبیانه ترین و سفیهانه ترین حملات ضدانقلابی اپورتونیستها و رویونیستهای «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» است که علیه رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری انجام داده اند. در حالیکه جناح اپورتونیستی داکتر فیض در درون "سازمان جوانان مترقی" با همدستی دیگر عناصر اپورتونیست، سازمان جوانان مترقی را تخریب کرده و به انحلال کشانده و جریان دموکراتیک نوین را دچار فروپاشی کردند. و نظرات، مواضع و اعمال ضدانقلابی بعدی آنها نشان داد که این اپورتونیست ها و رویونیست ها طی نیم قرن اخیر با دیگر گروه ها و عناصر اپورتونیستی و رویونیستی، جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین را شدیداً ضربت زده و به آن خیانت کرده و می کنند.

اپورتونیستهای پوزیونیستهای «گروه انقلابی خلقهای افغانستان و» سازمان رهائی افغانستان «در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور» «خلق» پرچمیها و سوسیال-امپریالیستهای روسی با احزاب ارتجاعی اسلامی اتحاد کرده و با برخورداری از حمایت ها و کمکهای همه جانبه امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم چین علیه منافع خلق و میهن عمل کردند. به همین صورت در شرایط (15) سال اخیر گروه های مختلف اپورتونیستی و ریزیونیستی از جمله «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی...» و «ساما» و «ساما- ادامه دهندگان» به خدمت امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت دست نشانده آنها درآمده و به خلق و میهن خیانت می کنند. «سازمان انقلابی...» و «ساما - ادامه دهندگان» و افرادی از «ساوو» علیه اعضای جنبش کمونیستی (م- ل-م) فحاشی و توطئه گری کرده و بگونه علنی علیه ما به امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی جاسوسی می کنند. و برخلاف خزعبلات رهبری «گروه انقلابی...» فقید رفیق اکرم یاری و جناح وی با آگاهی انقلابی بین ایدئولوژی پرولتاریائی و ایدئولوژی ریزیونیستی خط سرخی کشیده و علیه آن مجدانه مبارزه کردند. و این داکتر فیض و یاران وی بودند و هستند که اپورتونیسم و ریزیونیسم «سه جهانی» را برای روشنفکران عقب مانده هوادارشان و توده های خلق ناآگاه «م- ل-ا» جازده و از هیچ نوع جنایتی علیه منتقدین و مخالفین درون سازمانی شان دریغ نکرده و به جنبش کمونیستی و منافع خلق و کشور خیانت کردند.

در صفحه (11) می خوانیم: "اگر مبارزات پارلمانی، قانونی، شهری، علنی و محدود به روشنفکران مشی سیاسی ریزیونیستها را میسازد، جریان "شعله جاوید" نیز عملاً همین راه رامییمود و طی مدتی دراز قادر نشد باشیوه کارمخفی بی سروصدا و با صمیمیت انقلابی درصدد درآمیختن باتوده های دهقان و کارگر برآمده و ایجاد حزب پرولتری و مبارزه مسلحانه را تدارک ببیند".

از اینکه رهبری "س ج م" در ایجاد حزب کمونیست و رفتن به روستاها و فعالیت در بین کتله های میلیونی دهقانان فقیر و بی زمین و بسیج و سازماندهی آنها بمنظور تدارک جنگ خلق و مسایل دیگر اهماال کرده است مورد انتقاد همه کمونیستهای انقلابی افغانستان قرار داشته و دارد. اینکه یک جناح اپورتونیستی درون "س ج م" روی این مسایل انگشت می گذارد و نیز با در نظر داشت نظرات، مواضع و عملکردهای بعدی اش که منجلا ب ریزیونیسم «سه جهانی» و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی بوده و هست؛ این جزیک تفتین و توطئه گری اپورتونیستی علیه رهبری "س ج م" چیز دیگری بوده نمی تواند. در مورد دیگر اینکه رهبری "س ج م" اصولاً باید در جهت تشکیل "حزب کمونیست"

تلاش و مبارزه می کرد، امر کاملاً درستی است. اما از آنجاییکه حزب کمونیست انقلابی مهمترین وعده ترین سلاح پرولتاریا در مبارزه اش علیه ارتجاع و امپریالیسم و پیروزی انقلاب است که باید بر مبنای معیارهای لنینی ایجاد گردد. و در مورد "س ج م" باید به نقش تخریبکارانه اشکال مختلف خطوط انحرافی اپورتونیستی از جمله خط اکونومیستی داکتر فیض و خط سنتریستی داکتر "ه.م" در آن و نقش تخریبکارانه گروه "پس منظر تاریخی" در درون جریان دموکراتیک نوین و مضافاً مریضی ناگهانی رفیق اکرم یاری که قرار معلوم جناح اصولیت انقلابی "س ج م" را به شدت تضعیف کرد، نیز توجه نمود. همه این عوامل ضربات سختی بر پیشرفت و تکامل "س ج م" وارد کرد از جمله مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست. چنانچه طی بیش از چهار دهه اشکال اپورتونیسم و انواع رویزیونیسم و تسلیم طلبیها ضربات شدیدی بر جنبش کمونیستی (م-ل-م) وارد کرده اند.

در صفحه (11) چنین آمده است: «از آنجاکه بین "س-ج-م" با دارودسته های رویزیونیستی از نظرایدئولوژیک و سیاسی عملاً اختلاف چندانی وجود نداشت، از لحاظ تشکیلاتی هم نمیتوانست چیزی بهتر از آنها باشد. اگر احزاب "پرچم" و "خلق" رسماً علنی بودند، "س ج م" نیز ظاهراً "مخفی" لیکن بطور مسخره ای کلیه نیروها و فعالیتهايش آفتابی بود. همانقدر شهر نشین و بیگانه با توده ها بود که احزاب رویزیونیستی».

در سطور فوق از اینکه داکتر فیض در رهبری «گروه انقلابی...» که خودش عضویت "س ج م" را داشت و به لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی اختلافی بین "س ج م" و دارودسته رویزیونیستی «خلق» و پرچم نمی بیند: قبل از همه این سوال مطرح می شود که چگونه داکتر فیض و یارانش طی هفت سال بقول خودشان با این تشکل «اپورتونیستی و رویزیونیستی» ادامه دادند؟! اینکه بعد از تخریب "س ج م" سند اپورتونیستی و رویزیونیستی «باطر داپورتونیسم...» را منتشر کرده و بر مبنای آن تشکل «گروه انقلابی...» را اعلام کرده و بعد «سازمان رهائی» یعنی لجنزار اپورتونیسم و رویزیونیسم «سه جهانی» را تشکیل داده و بر مبنای آن طی بیش از چهار دهه عمل کرده اند؛ مستند ترین دلیل برای اپورتونیست و رویزیونیست بودن رهبری «گروه انقلابی...» و توطئه گری آن علیه جناح اصولی و انقلابی "س ج م" است. در حالیکه سازمان جوانان مترقی من حیث یک سازمان انقلابی پرولتری بر مبنای خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) ایجاد شده و تا حد توان بر همین مبنای علیه رویزیونیسم "مدرن" و طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مبارزه کرد. در مورد دیگر: در صورتیکه رهبری "س ج م" نام و هویت آنرا مخفی نگه داشت و برنامه

و اساس نامه اش را منتشر نکرد؛ تقریباً غیر از اعضای اصلی "س ج م" دیگر هیچکس از همان کتله بزرگ روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین نمی دانست که در بین فعالین جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) که آن جنبش عظیم توده ای شرکت کرده و آن راهبری میکردند؛ کدام شخص از اعضای رهبری "س ج م" است. و اینکه می گوید "کلیه نیروها و فعالیتهای "س ج م" آفتابی بود؛" بلی! آن جمعیت بزرگ از روشنفکران و توده های خلق شهری که در تظاهرات و میتینگها و اعتصاب ها شرکت می کردند از جمله توده های هوادار جریان دموکراتیک نوین بودند. در آن شرایط افغانستان مبارزه ملی- دموکراتیک از جانب "س ج م" در سطح گسترده در بین توده های مردم عمدتاً در شهرها به پیش برد می شد، و شرایط برای چنین مبارزه ای تا وقوع کودتای 26 سرطان 1352 برهبری داوود و باندهای رویونیست «خلق» پرچمی (مهمی) بود. در چنین شرایطی یک سازمان انقلابی پرولتری می تواند با رعایت اصل مخفی کاری و تلفیق مبارزه علنی با مبارزه مخفی به اشاعه اندیشه های انقلابی و آگاه ساختن توده های خلق در سطح نسبتاً گسترده فعالیت کند. البته در عدم موجودیت چنین شرایطی، عدم امکان مبارزه علنی و تشکیل تظاهرات، میتینگها و اعتصابات، کمونیستها باید به شیوه فعالیتهای مبارزاتی و تشکیلات شان تغییرات وارد کرده و از آن طریق در بین توده های خلق فعالیت کنند، فعالیت در تشکلهای قانونی از جمله اتحادیه های کارگری، اتحادیه های دهقانی، انجمنهای فرهنگی، اتحادیه های کسبه کاران و اهل حرفه و از این قبیل تشکلهای، یعنی آنجاییکه توده خلق حضور دارند کمونیستها باید فعالیت کرده و آنها را آگاهی سیاسی داده و بسیج و سازماندهی کنند. در اینجا بوضوح ملاحظه می شود که رهبری «گروه انقلابی...» از شیوه فعالیت علنی و فعالیت مخفی کمونیستها درک درست نداشته و در مورد فعالیتهای "س ج م" دچار یکجانبه گری شده است. و اینکه "س ج م" به کار حرفه ای کدرهای رهبری توجه نکرد و یا اینکه رهبران بدون در نظر داشت وضعیت امنیتی شان، از نگاه اینکه از جانب عمال دولت شناسائی می شوند و یا نیروهای دولت تدارک حمله بر تظاهرات را داشتند و در چنین تظاهراتی شرکت کردند و مورد ضربت قرار گرفتند و تعدادی از آنها زندانی شدند؛ بدون شک عملی اشتباه بود. در حالیکه صلاح نبود رهبران طراز اول سازمان در همه تظاهرات و میتینگها و اعتصابات شرکت کنند. در مورد دیگر انجام فعالیت و مبارزه در بین توده های خلق در شهرها منحصراً رویونیستها نیست. و یا مبارزه علنی در شهرها عملی رویونیستی محسوب نمی شود. رهبری "س ج م" از مساعدت چنین شرایطی برای تبلیغ و ترویج

اندیشه های انقلابی و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و جلب و جذب توده های مردم و روشنفکران مردمی در شهرها استفاده کرد.

در صفحه (11) چنین آمده است: "کمونیستهای انقلابی تنها از طریق شناخت و تخریب کامل حزب «خلق» و «پرچم» بلکه بخصوص باید با انتقاد و طرد «س- ج- م» بمعیارهای مارکسیستی- لنینیستی دست یابند".

رهبری «گروه انقلابی...» در اینجا قبل از هر چیز حالت خودش را عیان می سازد. در حالیکه کمونیستهای واقعاً انقلابی (نه اپورتونیستها و رویزونیستها مانند «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی») با آگاهی به علم انقلاب پرولتری است که می توانند از ماهیت ضدانقلابی انواع رویزونیسم و اشکال اپورتونیسم شناخت حاصل کرده و بر مبنای دیالکتیک ماتریالیستی آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده و افشا و طرد کنند. رهبری «گروه انقلابی...» در اینجا "سازمان جوانان متری" و حزب رویزونیست «دموکراتیک خلق» را در کنار هم قرار داده و می خواهد گویا از طریق تخریب کامل «حزب خلق و پرچم» (که دروغ می گوید) و «انتقاد» و طرد «س- ج- م» بمعیارهای مارکسیستی- لنینیستی دست یابد! و ایده و نظر «طرد س ج م» که از جانب رهبری «گروه انقلابی...» مطرح شده است نه تنها منجلاب اپورتونیسم و رویزونیسم که بلاهت و سفاکت نیز هست. و "سند" رویزونیستی «باطرد اپورتونیسم...» بوضاحت آن را بیان می کند.

به ادامه همین مطلب چنین می خوانیم: "در جریان مبارزه علیه رویزونیسم در زمینه های ایدئولوژیک- سیاسی، تشکیلاتی و سبک کار باید ایدئولوژی، مشی سیاسی و سبک کار پرولتری را برجسته ساخته و بر آنها تاکید ورزیم. کاریکه "رهبری" از آن فرسنگها بدور بود و به همین علت اکثریت پیروان جریان آزمسایل مهم سر راه جنبش انقلابی میهن ما درک و آگاهی درخوری نداشت".

رهبری «گروه انقلابی...» مانند همه رویزونیستها با کلمات و مفاهیم مارکسیستی بازی کرده و بر رهبری "س ج م" اتهام بی بنیاد وارد می کند. در حالیکه برخلاف این ادعا ایدئولوژی و مشی سیاسی پرولتری از جانب "س ج م" خاصاً از جانب جناح مربوط به رفیق اکرم باری وجود داشت و بر همین مبنای رویزونیسم "مدرن" مبارزه می نمود و توانست به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی ضربات شدیدی بر آن وارد کند. و همچنین مبارزه علیه نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را بر همین اساس به پیش برد. اما از اینکه "س ج م" به این موضوع مهم، یعنی نشر ارگان کمونیستی به منظور تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری و ارتقای

سطح آگاهی هواداران جریان دموکراتیک نوین از علم انقلاب پرولتری و سازماندهی آنها از این طریق توجه نکرد، دچار اشتباه جدی گردید. وبه همین سبب بود که جناحهای اپورتونیستی از جمله داکتر فیض در سازمان جوانان متریقی بعد از متلاشی کردن "س ج م" و فروپاش جنبش دموکراتیک نوین توانست با ترفندهای اپورتونیستی و رویزیونیستی تعداد زیادی از آنها را بعقب خود کشانده و در پرتگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم «سه جهانی» غرق کند.

رهبری «گروه انقلابی...» به ادامه چنین ادعا می کند: "تئوری "س ج م" را یک سلسله دگمها و محصولات ذهن خشکیده" رهبران" میساخت از این جهت نتوانست زیر شعارم-ل-ا بطور مشخص فعالیت های عملی رویزیونیسم را شناخته با آن خط فاصل ایجاد کند. شناخت همیشه برپراتیک استوار است. مشی ای که درباره اش سخن پردازی میشود معتبر نیست، مشی ای که مورد اجرا قرار میگیرد تعیین میکند که درصاف خلق استاد است یا خیر".

برخلاف این ادعا رهنمای عمل "س ج م" را "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون" تشکیل میداد و رهبری آن با رفیق اکرم یاری بود که در پراتیک مبارزه انقلابی شرکت کرد. و شناخت یا معرفت هم از طریق سهم فعال در پراتیک اجتماعی و انقلابی و براساس دیالکتیک ماتریالیستی حاصل می شود. و بقول لنین: "دیالکتیک ماتریالیستی خود عبارت است از تئوری مارکسیستی شناخت". رفیق اکرم یاری رویزیونیسم را به کمک آگاهی از علم انقلاب پرولتری و از طریق شرکت در مبارزه طبقاتی می شناخت و با شیوه علمی و اصولی آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و ماهیت ضدانقلابی و ضد مردمی رویزیونیسم خاصاً رویزیونیسم "مدرن" را برای روشنفکران مردمی و توده های خلق افشا نمود. و مشی مبارزاتی "س ج م" تحت رهبری رفیق اکرم یاری ملهم از "م-ل-ا" بوده و مبارزات توده های خلق و روشنفکران متریقی را بر همین مبنا رهبری نمود. اما برخلاف رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی» باتوده خواهی های دروغین واکت و ژستهای "پوپولیستی" اش اذهان تعداد زیادی از روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین را با اندیشه های ضدانقلابی اپورتونیستی و رویزیونیستی مغشوش کرده و آنها را اغوا نمود.

رهبری «گروه انقلابی...» چنین لژن پراکنی می نماید: "جریان شعله جاوید برهبری "س ج م" علی رغم شعارهای بظاهر ضد رویزیونیستی در عمل چند ساله اش که جز جریانی بکلی جدا از توده ها، با خط مشی ای اپورتونیستی".

با وجود کمبود ها و اشتباهات و انحرافات جنبش دموکراتیک نوین، مخالفین و حتی دشمنان طبقاتی این جریان طی نیم قرن نتوانستند چنین اراجیفی را به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) نسبت دهند. ولی فردی و یا افرادی که عضویت "س ج م" را داشته و طی پنج سال در فعالیتهای جریان دموکراتیک نوین سهم داشته اند؛ از خصلت و موقعیت توده ای این جریان و ایدئولوژی و سیاست انقلابی رهبری کننده ای آن یا دیده درائی انکار می کنند. در حالیکه جریان دموکراتیک نوین در چندین ولایت افغانستان خاصاً در شهرهای بزرگ از پایه توده ای برخوردار بود. علاوه بر متعلمین مکاتب و محصلین و استادان پوهنتون و مامورین پائین رتبه، بخشهای از کارگران، کسبه کاران و اهل حرفه از این جریان حمایت کرده و در تظاهرات و اعتصابات تحت رهبری این جریان مردمی مترقی شرکت می کردند. چنانچه در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و جنایتکار «خلق» پرچمها و ارتش سوسیال - امپریالیستهای «شوری»، با تمام تبلیغات سوء باندهای ارتجاعی اسلامی این نوکران امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه علیه نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین؛ توده های خلق به آنها اعتماد داشته و آنها را مدافع منافع ملی و طبقاتی شان دانسته و رهبری آنها را می پذیرفتند. ولی اپورتونیستها و رونیونیستهای «گروه انقلابی...» واقعیت آن همه فعالیتهای توده ای جریان دموکراتیک نوین را در دهه چهل خورشیدی یک قلم انکار می کنند. زهی سفاهت و گمراهی!

رهبری «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» در صفحه (12 و 13) سند "با طرد اپورتونیسم..." زیر عنوان بررسی محتویات "شعله جاوید" در بخش (1) - برخورد "رهبری" به گذشته جنبش می نویسد: «آیا رهبری که ارگان شان را ناشر "اندیشه های دموکراتیک نوین" میخوانند تحلیل و بررسی گذشته را من حیث وظیفه در برابرش نهاده؟! آموزشهای آنرا بیرون کشیده، بر نکات منفی و مردود آن با صراحت انگشت گذاشته و آنرا عیان ساخت؟ خیر! برای "رهبران" با بینشی ضد پرولتاریائی- مطالعه دقیق و همه جانبه گذشته بصورت جدی و من حیث وظیفه ای مطرح نبود- و تا آن حد که هم از گذشته در صفحات "شعله جاوید" حرف زده اند فقط بخاطر؟ ایجابات "مصالح گروهی و شخصی شان بود و این ناگزیر تحریف تاریخ و حقایق را پشت سر داشت. از برخورد به گذشته بیشتر جنبش سالهای 1330 و در رأس آن داکتر عبد الرحمان محمودی فقید مورد توجه است ولی "رهبران" این موضوع را نیز برای آنکه با منافع خود سازگار سازند، غیر از آنچه واقعاً بود جلوه میدهند. ما در زیر تنها به آوردن نقل و قولهای از "شعله جاوید" و ندای خلق" (نشریه حزب خلق بر رهبری داکتر عبد الرحمان محمودی) اکتفا میکنیم تا ببینیم

دربار دروغهای که " رهبران" درباب ایدئولوژی، مشی سیاسی و تشکیلاتی " حزب خلق" میافند" حزب خلق" خود در آن موارد چه میگوید. از لحاظ ایدئولوژیک : " رهبری" در شماره سوم و ششم " شعله جاوید" نوشتند: " محمودی فقید در تاریکترین فرصتی با ایمان به ایدئولوژی متری به مبارزات آتشین خود ادامه میداد" و در سراسر زندگی سیاسی خویش در راه گسترش اندیشه های پیشرو و متشکل ساختن نیروهای متری افغانستان تلاش کرد". اما برخلاف حزب خلق " تفهیم و تبلیغ دین مبین اسلام را بخلق و اصلاح اعمال را به اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود میداند" (ماده سوم مرام حزب خلق شماره 28 ندای خلق) و " تأمین و اطاعت اساسات اولیه حقوق بشر را به آنجا نیکه با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد قبول دارد: ماده 11 همانجا".

تا قبل از تشکیل سازمان جوانان متری منحیث یک سازمان انقلابی پرولتری (مارکسیست- لنینیست- اندیشه مائوتسه دون) که جنبش دموکراتیک نوین کشور راهبری کرد؛ جنبش بورژوا دموکراتیک کشور بوسیله اندیشه های بورژوائی و خرده بورژوائی رهبری می شد. جنبش ضد استبدادی، آزادی خواهانه و استقلال طلبانه روشنفکران که بنام " نهضت مشروطه خواهی" یاد میشد، در اوایل قرن بیستم میلادی آغاز گردید و مرام فعالین نهضت مشروطه خواهی اول را "تحصیل استقلال کشور و آزادی خلق از زیر سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا، تغییر نظام شاهی مطلق العنان به شاهی مشروطه و نشر تمدن و فرهنگ جدید- بورژوازی-) تشکیل می داد که توسط رژیم سلطنت امیر حبیب الله سرکوب خونین گردیده و برای مدتی خاموش شد. جنبش مشروطه خواهی دوم از اوایل دهه دوم قرن بیستم بوسیله ای روشنفکران استقلال طلب و ترقیخواه آغاز شد و عمده ترین هدف آن حصول استقلال کشور و انجام رفورمهای بورژوائی به منظور ترقی و پیشرفت کشور در عرصه های مختلف بود. و در جریان این نهضت مبارزات مسلحانه مردم افغانستان علیه ارتش امپریالیسم انگلستان به پیروزی رسید و با حصول استقلال کشور، مردم به آزادیهای سیاسی معینی دست یافتند. لیکن امان الله خان بر اساس خصلت طبقاتی ارتجاعی اش در نیمه دوم حکومتش در تفاهم با عناصر و نیروهای ارتجاعی قرون وسطائی قرار گرفته و حتی به انجام همان رفورمهای بورژوائی ابتدای سلطنت اش نیز پشت کرده و باین صورت باردیگر زمینه برای توطئه های استعمار و امپریالیسم در کشور فراهم گردیده و موجب تسلط دوباره ارتجاع سیاه داخلی و امپریالیسم انگلیس در کشور گردیده و استقلال کشور به مخاطره افتاد. بعد از سقوط دادن حکومت امان الله خان و دور 9 ماهه حکومت ارتجاع سیاه بر رهبری حبیب الله

کلکانی و سلطه امپریالیسم انگلستان و بعد دوران نیم قرن حاکمیت ارتجاعی و استبدادی خاندان نادر در رأس طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم آغاز گردیده و برای نیم قرن ادامه یافت. رژیم سلطنت با ترس از فوران خشم توده های خلق که تحت فشار استبداد و اختناق طولانی مدت به ستوه آمده بودند؛ در سال 1325 با اعلام «دموکراسی» از شدت فشار استبداد و خفقان بر مردم و روشنفکران مرفعی کاسته و فضای نسبتاً مساعدی برای تنفس روشنفکران مرفعی و آزادیخواه بوجود آمد. البته این «دموکراسی» با ماهیت طبقاتی مشخص آن کوتاه مدت بود و دولت با سرکوب آزادی خواهان دوباره فضای از استبداد و اختناق را بر جامعه حاکم کرد. یکی از گروه های سیاسی که در این شرایط تشکیل گردید "حزب خلق" رهبری فقید داکتر عبد الرحمان محمودی بود که برنامه و اهداف و استراتژی آن ماهیت طبقاتی آنرا مشخص می کرد. موارد چندی در مرامنامه "حزب خلق" وجود داشت از جمله: "تفهیم و تبلیغ دین مبین اسلام را بخلق و اصلاح اعمال را به اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود میدانند؛ تأمین و اطاعت اساسات اولیه حقوق بشر را تا آن جا ئیکه با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد قبول دارد و حزب خلق وفاداری خویش را به اساسات دموکراسی و مشروطیت شاهی اسلامی، از فرایض خود می داند" که بیش از دیگر موارد مرامنامه ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی "حزب خلق" را عیان می سازد. لیکن مواردی که در جریده "شعله جاوید" درباره شخص داکتر عبد الرحمان محمودی من حیث رهبر "حزب خلق" ذکر شده است از جمله: "ایمان به ایدئولوژی مرفعی، گسترش اندیشه های پیشرو و تلاش در متشکل ساختن نیروهای مرفعی افغانستان"، با نکات مندرج در مرامنامه "حزب خلق" در تضاد کامل قرار دارد. و با در نظر داشت ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی برنامه "حزب خلق" تا زمانیکه داکتر عبد الرحمان محمودی فقید در این حزب عضویت دارد و بر اساس مرامنامه ای آن فعالیت و مبارزه می کند، عبارات "ایمان به ایدئولوژی مرفعی، گسترش اندیشه های پیشرو و متشکل ساختن نیروهای مرفعی" (که احتمالاً از جانب رهبری "س ج م" و بصورت قطعی از جانب رهبر «گروه انقلابی....»، ایدئولوژی طبقه کارگر توجیه شده است) نمی توانست مصداق داشته باشد. ایدئولوژی پرولتاریا رها نبخش و مرفعی است؛ لیکن از کلمه "مرفعی" بدون هیچ توضیحی در همه موارد نمی شود مفهوم پرولتری را استنباط کرد. از جمله اینکه داکتر عبد الرحمان محمودی "در متشکل کردن نیروهای مرفعی فعالیت می کرد". اما در برنامه "حزب خلق" اهداف ملی، از جمله حفظ استقلال کشور و مواردی در دفاع از حقوق اجتماعی و آزادیهای سیاسی و "مدنی" مردم نیز سخن رفته است. اما با وجود محتوی

برنامه " حزب خلق"، داکترعبد الرحمان محمودی درعمل علیه استبداد نظام حاکم(خاصاً درمبارزات موسوم به "دوره هفت شورای ملی") مبارزه کرد و تن به سازش با طبقات ارتجاعی حاکم نداد. و درعمل دیده شد که برخلاف تصورانتظاررهبری "حزب خلق" حتی همان مواردمندرج درمرامنامه "حزب خلق" درنظام سلطنت فئودال کمپرادوری امکان تحقق نیافت. بطورخلاصه "حزب خلق" به رؤیت مواد مندرج دربرنامه و اساسنامه اش یک تشکل سیاسی اصلاح طلب وبعبارت دیگری حزب "«ملی- مذهبی»» بود. لیکن شخصیت داکترمحمودی رابه لحاظ ایدئولوژیکی ومواضع ونظرات سیاسی وی، باید دردومرحله مورد بررسی وارزیابی قرارداد: یکی تا زمانیکه درخط برنامه " حزب خلق" حرکت می کند ودوم بعد ازآن، اززمان زندانی شدن تا زمان درگذشت وی که مدت تقریباً یکدهه را دربرمی گیرد.

دوکتورعبد الرحمان محمودی درسال 1328 خورشیدی دریک سند تحت عنوان " مناظره..... »

چنین می گوید: " حرکت وجنبش قانون طبیعت است، طبیعت خالق حیات است ومرگ را نمی شناسد... پس ازاجمال باید عرض کنم که پروگرام ومرام جمعیت(حزب) سوسیالیسم وکمونیسم است. وبرای توده ملت ما مانند همه توده های رنجبرگیتی هیچ دوائی دیگری به جزکمونیسم وجود نداشته وهیچ مسلک دیگری اورانجات داده نمی تواند. اصلاح طلبی واحیای اساس دین وپروگرام های اصلاحی که دسته منورین مرتجع پیشنهاد می کنند به جزطولانی ودردناک ساختن مرگ متمادی مردم سودی ندارد. البته بعدها وبصورت قاچاق چندکتاب محدوداز پیشوایان بزرگ پرولتاریا مارکس-لنین واستالین رامطالعه نمودم ونه افکاروعقاید خود نظم ورونقی دادم. اما اینک روشنتربگوئیم که این کار یعنی برانداختن رژیم استبدادی فقط وفقط ازتوده مردم وبینوای ملت ساخته است که محروم ازهمه چیزاند- باقیام مسلح- وهم طوریکه مارکس پیشوای بزرگ خلق می گوید: "خلق دراین عمل به جرزنجیرهای اسارت خود چیزی را ازدست نمی دهد زیرا چیزی ندارد که ازدست بدهند ودنیائی را کمائی می کنند". داکترعبدالرحمان محمودی درجایی دیگری می گوید: درسال 1332 به مارکسیسم- لنینیسم دستیافته ام بعد ازمطالعه کتب پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس، انگلس، لنین واستالین عقاید خودرا رونق دادم... وهدف سیاسی ما قایم ساختن حکومت خلق(توده رنجبر) وتدویرحکومت برای تأمین اینها؛ هدف اقتصادی ما بدست گرفتن هرگونه تولید ووسایل تولید وتأمین عدالت درتوزیع وازبین بردن امتیازات صنفی وطبیعتاً طی مدارج تکامل اجتماعی تشکیل جامعه بی طبقه(بی صنف)

وکارگری است؛ که استثمارانسان از انسان را از بین برده وباردیگر به عوام فریبان موقع داده نه شود که حاصل دسترنج وکارمیلیون ها رنجبروبینویان را به دزدند وتوسط آن قوه ارتجاعی واستبدادی خلق نمایند وبه مردم تحکم وتظلم نمایند. هدف بین المللی ما اطاعت ازقوانین متفقاًعلیه استعماربین المللی وخدمت درراه نظم وصلاح عمومی گیتی ونجات بشری از استثمارواستعماراست".

درصفحه (14) سند "با طرد اپورتونیسم...." چنین آمده است: "تنها سازمانی با ایدئولوژی ومشی منحرف وخائن به اندیشهٔ مائوتسه دون" س ج م" میتواند خود را بی چون وچرا" ادامه دهنده" راهی رفرمستی ومشروطه طلبانه اعلام کند. برآستی هم " س ج م" ثابت کرد که " ادامه دهنده" همان راه است منتها باشکل وشمایلی دیگر. بدنیست با زکر(ذکر) شیوه دیگر اپورتونیستی" رهبران" به این بحث خاتمه بخشیم." رهبران "که دیدیم در" شعله جاوید" چگونه جنبش گذشته راتقدیس می کردند مدتی قبل درنوشته ای به اسم" نکاتی چند پیرامون اتحادیه صنفی" خیلی براحتی وخونسردی مثل اینکه هیچ خبری نشده وازاول نظرشان چنین بوده آنرا جنبش بورژوائی خواندند. که اینک نمونه ای ازاقرارفشان:" پس ازجنگ غارتگرانه دوم امپریالیستی.... رشد بورژوازی ملی-تولید تاحدودمعینی رونق گرفت انعکاس ایدئولوژیک وسیاسی این شرایط مبارزات آزادی خواهانه دوره هفتم وهشتم شورا بوده که درزمینه آن احزاب وجراید چندی روی کارآمدند. ازچهره های درخشان این نهضت که به جناح انقلابی رادیکال وابستگی داشت میتوان اذاکترعبد الرحمان محمودی وسرورجویا... یاد کرد: آری بدون آنکه به اشتباه خود اعتراف نموده وبه انتقاد ازتحلیل های غلط سابق خویش پردازند، شیرغلت زنان خود را درموضع بکلی متضاد قرار دادند. این عمل ضدکمونیستی، که ازطرف "رهبری" فراوان تظاهریافته خاصه اپورتونیستهاست. لنین گفت:" اپورتونیست به آسانی هر فورمولی را امضا میکند وبآسانی هم عقب نشینی مینماید. زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول متین وثابت".

اشتباه وانحراف رهبری"س ج م" دربرخورد به گذشته جنبش بورژوا دموکراتیک کشوراین بود که آغازجنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) وجریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش را که ازیکطرف به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی وخصلت طبقاتی آن وازجانب دیگر به لحاظ ماهیت رهبری آن با جنبش مشروطه خواهی واصلاح طلبی که درمراحل مختلف صورت گرفته است، تفاوت کیفی داشت، توجه نکرد. واشتباه دیگر آن درمورد ارزیابی اذاکترعبد الرحمان محمودی بود که ماهیت دومرحله ازعقایدوافکاروماهیت مبارزه وی رامدنظر قرار نداده واووسرورجویا را«جناح انقلابی رادیکال» جنبش مشروطه

خواهی و رفورمیستی می خواند. همچنین در مرحله دوم طبق خود داکتر عبد الرحمان محمودی که می گوید: " با مطالعه چند کتاب از رهبران بزرگ پرولتاریای جهانی به مارکسیسم- لنینیسم دستیافته و افکار و عقاید خود را نظم و رونق داده ام؛ ولی افرصت نیافت که جنبش سیاسی ای را در کشور ایجاد و برای مینا فعالیت سیاسی انقلابی بنماید. و از جانب دیگر جنبش انقلابی پرولتری که در دهه چهل خورشیدی بوجود آمده و آغاز فعالیت نمود، به لحاظ کیفی یک مرحله غنا یافته و متکاملتر "مارکسیسم- لنینیسم"، "مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" بود. و اینکه رهبری « گروه انقلابی...» این اشتباهات رهبری " س ج م" را « ایدئولوژی و مشی منحرف و خاین به اندیشه مائوتسه دون» و یا «عمل ضد کمونیستی» می خواند؛ نهایت دشمنانه و کینه توزانه است و از یکارگیری چنین الفاظ و عباراتی قصد دارد تا اپورتونیسم و رویزیونیسم و خیانت خودش را به " مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون " و "سازمان جوانان مترقی" و جنبش انقلابی پرولتری (مارکسیستی-لنینیستی - مائونیستی) و جنبش دموکراتیک نوین استتار نماید.

(بخش 5)

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (15) این سند تحت عنوان 2- مسئله پشتونستان " چنین می نویسد: "مسئله پشتونستان یکی از آن مسائلی است که ازدیوار مطرح بوده است. ولی از موقف معین دولتهای افغانستان که نمایانگر ماهیت مزدورانه و فاشیستی اش بوده وهست، نیروهای سیاسی بظاهر "چپ" و "مترقی" نیز با آن برخورد درست و منطبق با منافع واقعی خلقهای دوطرف ننموده و حتی برعکس به ابراز نظره‌های گمراه کننده و ارتجاعی پرداخته اند که در تحلیل آخر از موقف همسان شان با دولت حکایت می کند. حساب رویزونیستهای خائن و سایر مرتجعان که معلوم است. اما ببینیم که " رهبران" شعله جاویدی که به اصطلاح مبارزه علیه رویزونیسم نعره گوش خراش همیشه گی شان بود- و دیدیم که واقعاً چه قهرمانان ضد رویزونیست بودند- درباره پشتونستان چه دری از چنجه بیرون میدهند. آنان در شماره اول " شعله جاوید" این حکم رامی‌آورند: " روش این جریده مبتنی بر این اصل است که طبقه حاکمه که مردم خود را دربند کشیده است هرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رها سازند." یعنی چه؟ آقایان با آنهمه لافیدن اینچنین از " ابتدائی" ترین آموزشهای م-ل-ا بدور می‌افتند. مگر م-ل-ا نمی آموزد که تنها خلق یک کشور است که میتوانند خودشان را آزاد سازند نه نیروی دیگری " طبقه حاکمه" دیگر، و لوطبقه حاکمه ای که " مزیت" دربند کشیدن مردمش را هم نداشته باشد؟ اپورتونیستها برای آنکه به حرف خویش پایه تئوریک بدهند مدعی اند که این نقل و قولی از انگلس است. ولی چه دروغ رسوا کننده ، انگلس گویا "شبییه" جمله ساخت " رهبران" کلماتی دارد که چنین است: " خلقی که بر خلقهای دیگر ستم روا میدارد نمیتواند آزاد باشد" و این سخن انگلس را رفیق استالین در اثر خویش " اصول لنینیسم" ضمن توضیح اهمیت پشتیبانی مستقیم وقاطع پرولتاریای کشورهای امپریالیستی از جنبشهای نجاتبخش برضد امپریالیسم " میهنی"- نقل کرده است. اما برای اپورتونیستهای ما که بخواهند بخاطر تثبیت نظرشئونیستی خویش اصول را در خدمت میل ذهنی خود قرار دهند و اصل نقش دورانساز را نه به خلق و بلکه مربوط به طبقه حاکمه بدانند! رهبری موضع این گونه تحریفها، تحریفهای بغایت زشت مجاز است. حرف نادرست و مبتذلی را بدان شما مندم انقلابی کبیری چون انگلس نسبت دادند! زهی پست فکری!. "رهبری " موضع شئونیستی وضد م-ل " افغانستان کبیر" خود را در جمله بعدی از زبان یک مبارز کاذب

پشتونستانی بهتریان میکند: "اگر که له ماحخه پشتنه وشۍ- چه دپشتونستان غلامی اساس علت چه گنی؟ نوبه هم دغه ورته ووايم چه دافغانستان پسماندگی زمونږ دغلامی اساسی تکی دی" (شعله جاوید شماره اول ص 1). با توجه به حکم یادشده در بالا و این گفته های آخری میتوان بنظر رهبری خوبتر پی برد که چون علت غلامی پشتونستان، پسماندگی افغانستان است پس ما با پیشرفت خود و یکنوع طبقه حاکمه که "مردمشرا دربند نکشد" میتوانیم خلق پشتونستان را از غلامی رهائی بخشیم. البته "رهبری" دریغ فرموده معلوم سازد که با کدام درجه "پیشرفتگی" میتوانیم "رهائیبخش" خلق پشتونستان باشیم و ماهیت "طبقه حاکم" مذکور چه باشد.

اولاً: ملاحظه می شود که در بخش نخست این پراگراف رهبری «گروه انقلابی...» با آنکه کاذبانه مدعی اعتقاد به "م-ل-ا" شده و حدود شش سال عضویت سازمان جوانان مترقی را داشته است؛ لیکن این سازمان انقلابی پرولتری و جنبش توده ای جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری آن را حتی نیروهای چپ و مترقی ندانسته و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی اصولی آنرا در افشای ماهیت ضدانقلابی رویونیسم "مدرن" (خروشچفی) و ماهیت و خصلت ضدانقلابی و ضد مردمی «حزب دموکراتیک خلق» و ماهیت ضدانقلابی نظام سوسیال امپریالیستی «اتحاد شوروی» را «نعره گوشخراش» می خواند. در حالیکه مبارزه اصولی و انقلابی علیه اشکال اپورتونیسم و انواع رویونیسم بطور عام و مبارزه علیه رویونیسم خروشچفی و افشای هویت ضدانقلابی باندهای رویونیست «خلق» پرچمیوتشکلات همسنخ آنها در افغانستان و آوای شعارهای انقلابی علیه آنها در گوش توده های خلق زحمتکش طنین گوارای داشت؛ ولی برعکس برای اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» و اکنون «سازمان انقلابی...» گوش خراش و آزار دهنده بوده و هست و در حقیقت هم باید چنین باشد. زیرا از انواع دشمنان سوگند خورده کمونیسم انقلابی منجمله اپورتونیسم و رویونیسم جز این انتظار نمیتوان داشت. و باین صورت عدم صداقت داکتر فیض و یارانش را درباره عبارت (رویزیونیستهای خاین) که اشاره به رویونیستهای خلقی پرچمی است و همچنین نیت خصمانه شان درباره یگانه سازمان انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش را بر ملا می سازند. ثانیاً: عبارت "...طبقه حاکمه که مردم خود را دربند کشیده است هرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رها سازند" که اشاره نویسنده درجریده "شعله جاوید" به طبقات حاکم

ارتجاعی فنودال وکمپرادور(دولت) افغانستان بوده است ودرحالیکه خلقهای ملیتهای مختلف درکشورشان منجمله خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ راوحشیانه موردستم واستثمارقرار داده وانواع مظالم واجحافات را برآنها اعمال می کنند؛ ولی خاپنانه مسئله حمایت از"حق تعیین سرنوشت سیاسی"خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ درآنطرف "خط دیورند" را زیرنام « قضیه پشتونستان» علم کرده وآنرا وسیله ای درجهت پیشبرد اغراض واهداف سیاسی طبقاتی شان درداخل کشورومنطقه ومحافل بین المللی قرار داده اند، می باشد که حرف درستی است. لیکن رهبری « گروه انقلابی...» ازآن چنین برداشت کرده است که گویا نویسنده" اصل نقش دورانسازرا نه به خلقهای پشتون وبلوچ بلکه مربوط به طبقه حاکمه ارتجاعی(دراغانستان) دانسته است!". وازجانب دیگرداکترفیض مدعی است که رهبری " س ج م" گفته اند که این نقل وقول ازانگلس است. درحالیکه درشماره اول جریده " شعله جاوید" که این مضمون درآن درج است؛ ازجانب نویسنده مضمون چنین ادعایی نشده است وبه این صورت داکترفیض این مطلب راازذهن خودش به آنها وصل کرده است. همچنین به لحاظ رسمی دراصل این موضع جریده " شعله جاوید" بوده که دربخش مرام نشراتی این جریده درج است. ودرپای آن مدیرمسئول این جریده(رحیم محمودی) امضا کرده است. وشخص فقید داکتررحیم محمودی عضویت "سازمان جوانان متری" را نداشت. و بدین صورت این موضع نمی تواند موضع رهبری "سازمان جوانان متری" منجمله فقید رفیق اکرم باری وداکترصادق باری محسوب شود که بطورخاص مورد حمله رهبری « گروه انقلابی...» قراردارند. ومضامین ومقالات اعضای سازمان جوانان متری بامضای نویسندگان آن درکنار مضامین اعضای جریان دموکراتیک نوین درجریده " شعله جاوید" به نشر می رسیدند. همچنین مدیرمسئول جریده " شعله جاوید" در رابطه به این مسئله ودرمورد دیگری می نویسد که:" چنانچه یک مبارزواقعی پشتونستان گفته- اگرکه له ما خه پشتنه وشى، چه دپشتونستان دغلامی اساسی علت حه گنى؟ نوبه هم دغه ورته وایم چه دافغانستان پسماندگی زموئزدغلامی اساسی تکی دی-، که تائید موضع این«مبارزواقعی» پشتونستان را می رساند. اما معلوم نیست که دراینجا منظوری از«پسماندگی افغانستان» چیست؟ درحالیکه بفرض اگرافغانستان تحت حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال وکمپرادوروسلطه امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم درآن شرایط ودرشرایط بعدی به "پیشرفت" های اقتصادی هم می رسید، نمی توانست ونمی تواند درامرق، تعیین سرنوشت خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ آنطرف " خط دیورند" بگونه واقعی، منوثریتی داشته باشد. وخلقهای ملیتهای پشتون

و بلوچ فقط خود می توانند با مبارزات انقلابی و مترقی خود را از ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی شئونستی نجات داده و حاکم بر سرنوشت سیاسی خویش گردند. و نیز خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ زمانی می توانند روی حمایت و کمک همه جانبه از جانب افغانستان حساب کنند که در افغانستان نظام سیاسی انقلابی مردمی وجود داشته باشد، یعنی سلطه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و سلطه امپریالیسم سرنگون شده و انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی رسیده و دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا در قدرت باشد. لذا این موضع یک "مبارز واقعی" خلق پشتون پاکستان (یعنی پرولتاریای آگاه) نیست بلکه موضع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور ملیت پشتون طی چندین دهه بوده و هست. و فئودالان و خوانین و سران قبایل و اقوام ملیت پشتون و بلوچ طی مدت چندین دهه خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ را به «کمک و حمایت» دولت ارتجاعی در افغانستان که طبقات حاکم فئودال و کمپرادور از تعلق ملیت پشتون در رأس قدرت دولتی نیز قرار داشته و دارند، اغوا کرده و مبارزات خلقهای این ملیت ها را زیر نام "رسیدن به حق خود ارادیت" به گمراهی کشانده و نیروی مبارزاتی آنها را در جهت منافع و اهداف طبقاتی خود شان مورد سوء استفاده قرار داده اند. و از جانب دیگر با طبقات حاکم ارتجاعی ملیتهای پنجابی و سندی یکجا خلقهای ملیتهای ساکن در پاکستان را مورد استثمار و ستم قرار داده و می دهند. و خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ و سندی و دیگر ملیتها و اقوام اقلیت در پاکستان، مضاف بر اینکه تحت ستم طبقاتی قرار داشته که ملیتهای پشتون و بلوچ و سندی و دیگران از جانب ملیت حاکم پنجابی مورد ستم ملی شئونستی نیز قرار می گیرند و همچنین خلقهای ملیتهای مختلف پاکستان از ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی نیز رنج می برند. اگرچه در مرام نشراتی جریده "شعله جاوید" می خوانیم که: "این جریده از مبارزات آزادیبخش ملی ملل تحت فشار پشتیبانی نموده و در افشاء همه دسایسی که این جنبش ها را خطری برای صلح میداند و فرقی در واقع میان جنگ های عادلانه و غیر عادلانه قایل نمی شوند سعی بعمل خواهد آورد؛ اما نویسنده مضمون و مسئول جریده "شعله جاوید" موضع «مبارز واقعی» پشتونستان را بدون هیچگونه توضیحی مورد تأیید قرار داده و نیز در مورد اصل "مسئله ملی" بطور عام و موضوع "حق تعیین سرنوشت" خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ در پاکستان بطور خاص، دچار اشتباه شده است. همچنین از اینکه بجای عبارت "ملل تحت ستم" صرف از عبارت "ملل تحت فشار" نام برده است، نادرست است؛ زیرا این دو عبارت دارای مفهوم واحدی نبوده و کلمه "فشار" بگونه صریح ستم ملی شئونستی را افاده نمی کند. رابعاً؛ رهبری «گروه انقلابی....»

نقل وقول انگلس رادرباره " مسئله ملی" چنین می نویسد: " خلقی که بر خلقهای دیگرستم روامیدارد نمیتواند آزاد باشد". درحالیکه اصل نقل وقول چنین است: " ملتی که ملل دیگرراتحت فشاروظلم قراردادده ممکن نیست خودش آزاد باشد" - انگلس(صفحه 60 اصول لنینیسم -استالین). دراین دوشکل ازنقل وقولهای ارایه شده ، دوعبارت" خلقی که بر خلقهای دیگرستم روامیدارد..." و"ملتی که ملل دیگررا تحت فشاروظلم قراردادده..." دومفهوم جداگانه دارند. درعبارت اول، " خلقی که بر خلقهای دیگرستم می کند": درحالیکه درجوامع طبقاتی، طبقات خلق خود ازجمله طبقات محکوم وستمکش هستند. درحالیکه اعمال ستم ملی شئونبستی برپایه ای حاکمیت طبقاتی استواراست وطبقات حاکم یک ملیت علاوه براعمال ستم طبقاتی برهمه توده های خلق که برملیتهای غیرازملیت خودش ستم ملی شئونبستی نیزاعمال می کنندوتوده های خلق ملیت حاکم نیزاحساس غروروبرتری ملیتی(ملی) نموده وبرملیتهای دیگرستم ملی شئونبستی اعمال می نمایند. درعبارت دوم "ملتی برملل دیگرستم روامی دارد"؛ دردرون یک ملیت (ملت) هم طبقات حاکم ارتجاعی وجوددارند وهم طبقات خلق زحمتکش که برملیتهای دیگرستم ملی شئونبستی اعمال می کنند ومنشأ اصلی ستم ملی شئونبستی طبقات حاکم ارتجاعی این ملیت هستند. همچنین دریک جامعه چند ملیتی طبقات خلق همه ملیتها ازستم طبقاتی وستم ملی امپریالیستی ودیگرمظالم واجحافات طبقات حاکم ارتجاعی رنج کشیده ومورد استثمارقراری گیرند.

رهبری « گروه انقلابی....» درصفحه(16) می نویسد: " آقاپان(منظور رهبری " س ج م" است- توضیح بین قوسین ازمن است) گاهی اظهارمیدارند که ما به مسئله پشتونستان بمثابه یک مسئله ملی برخورد نموده ایم. اگرچنین هم باشد، بازبرخوردی بوده ازیک موضع شئونبستی افغانستان کبر،موضع دولت افغانستان، نه ازموضع مارکسیستی- لنینیستی".

رهبری « گروه انقلابی....» بدون سند ومدرك این ادعا را مطرح کرده است درحالیکه درشماره اول جریده " شعله جاوید" چنین مطلبی وجود ندارد. لیکن درآن شرایط موضوع "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای پشتون وبلوچ منحنیث یک مسئله مهم سیاسی درجامعه مطرح بود وخلقهای ملیتهای مختلف کشورخاصاً خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ ازخواست ملی خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ (آنطرف "خط دیورند"-

درپاکستان) به شدت حمایت می کردند. وازجانبی توده خلق ملیت پشتون وبلوچ درافغانستان زبان وفرهنگ مشترک وعلاق وروابط طایفه ای، قبیله ای وقومی با خلقهای ملیت های پشتون وبلوچ درپاکستان دارند. وهمچنین تبلیغات دولت مبنی بر«حمایت» از"حق تعیین سرنوشت" خلقهای پشتون وبلوچ نیزوجود داشت که ازطریق یک برنامه رادیوئی اختصاصی وتجلیل همه ساله از"روزپشتونستان" صورت می گرفت که براذهان واحساسات مردم نیزاثرداشت وسالانه مبلغ قابل ملاحظه ای ازطریق ریاست مستقل قبایل به این منظوربمصرف می رساند. لیکن «حمایت» طبقات حاکم ارتجاعی افغانستان به لحاظ ماهوی با احساسات وحمایت بی شائبه مردم افغانستان درباره سرنوشت سیاسی خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ درپاکستان یکسان نبوده ونیست.همچنین موضوع "خط دیورند"، اشغال استعماری بخشی ازخاک این سرزمین توسط استعمارگران انگلیس والحاق آن بخاک هند تحت تسلط استعماری شان وامضای معاهده ننگین "دیورند" توسط امیرعبدالرحمان خاین ووطن فروش درسال 1893میلادی بروفق خواستهاواهداف استعماروبرخلاف خواست ومنافع ملی مردم افغانستان بوده وخلقهای ملیتهای مختلف افغانستان این "معاهده "ومعاهدات ننگین دیگرمنجمله "معاهده لاهوروقندهار" (1838- 1839) توسط شاه شجاع، "معاهده جمرود پشاور" درسال(1855) توسط امیردوست مجد، "معاهده گندمک"(درسال 1879)توسط امیرمجد یعقوب وهمچنین معاهده ننگین رهبران خاین ووطن فروش «حزب دموکراتیک خلق» با دولت سوسیال امپریالیسم «شوروی» درسال (1979) ومعاهده های ننگین گروه های خاین ووطن فروش گروه های جهادی وملیشه ای ودیگرهمپاله های آنهاددولت دست نشانده امپریالیستهای امریکائی واروپائی درسال(2001)میلادی درشهر"بن" آلمان وسال (2015) درکابل رامنحیث خیانت نا بخشودنی حکام خود فروخته می دانند. اما با وجود احساسات مردم بطورعام وعلاق خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ درافغانستان بطورخاص درحمایت ازسرنوشت سیاسی خلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ درپاکستان؛ کمونیستهای انقلابی وپرولتاریای آگاه درافغانستان به این مسئله چنین نظرداشته ودارند: ازآنجاییکه ملیتهای پشتون وبلوچ طی بیش ازیک قرن تحت شرایط اجتماعی اقتصادی وآمیزش فرهنگی بادیگرملیتهای پاکستان قرارداشته وچندین نسل زندگی وسرنوشت سیاسی مشترکی باآنهاداشته ودارند؛ لذاخلقهای ملیتهای پشتون وبلوچ باخلقهای ملیتهای پنجابی وسندی ودیگرملیتها واقوام درپاکستان می تواند بامبارزه انقلابی مشترک خودراازستم طبقاتی وستم ملی شنوینستی وستم ملی امپریالیستی نجات دهند. لیکن طبقات

حاکم ارتجاعی (دولت) خاصاً طبقات ارتجاعی حاکم فئودال و کمپرادورملیت پشتون در افغانستان طی این مدت همواره با استفاده از این روحیه و علایق توده های خلق علی الخصوص خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ نسبت به توده های خلق پشتون و بلوچ، از آن در جهت اغراض و اهداف طبقاتی شان استفاده کرده و با نیرنگهای شنوینستی آنها را همراه کرده اند. و اینکه رهبری «گروه انقلابی...» بدون اراده سند و مدرک اتهام «موضع شنوینستی افغانستان کبر، موضع دولت افغانستان» را به رهبری "س ج م" میزند، جز مغلطه و توطئه چیز دیگری نیست. و موضع شنوینستی "افغانستان بزرگ" موضع طبقات حاکم ارتجاعی خاصاً طبقات فئودال و کمپرادورملیت پشتون و گروه های سیاسی شنوینستی حافظ منافع آنها در افغانستان بوده و هست، منجمله ناسیونال شنوینستهای "افغان ملت" که در اوایل تاسیس آن، "ایجاد افغانستان کبیر" را زمزمه می کردند. در اینجا رهبری "س ج م" در عدم توجه به این موضع اشتباهی و انحرافی در جریده "شعله جاوید" دچار اشتباه شده و همچنین در عدم پرداخت به "مسئله ملی" در افغانستان و «قضیه پشتونستان» (که دولتهای ارتجاعی و ضد مردمی در افغانستان از آن در جهت منافع و اهداف طبقاتی شان استفاده کرده و توده های خلق رابه همراهی کشانده اند) و مسئله "حق تعیین سرنوشت" خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ که منجبت یک مسئله نسبتاً مهم سیاسی در جامعه نیز مطرح بوده است، و هم اینکه در این باره موضع روشن و اصولی اتخاذ نکرد؛ دچار اشتباه شده است. زیرا کمونیستهای انقلابی در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری "حق تعیین سرنوشت" ملیتهای تحت ستم را بخشی از انقلاب پرولتری دانسته و به "مسئله ملی" از دید تأمین منافع طبقاتی و ملی توده های خلق ملیتهای تحت ستم و منافع طبقاتی خلق ملیت حاکم را مدنظر داشته و رسیدن ملیتهای تحت ستم به "حق تعیین سرنوشت خویش" تا جدائی و تشکیل دولت مستقل را برسمیت می شناسند. و این امر در یک کشور چند ملیتی بوسیله ای مبارزات انقلابی خلقهای ملیتهای مختلف تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری (م-ل-م) و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا و گذار به سوسیالیسم، تحقق یافتنی است. از این طریق است که خلقهای ملیتهای مختلف در پاکستان منجمله خلقهای ملیتهای پشتون و بلوچ می توانند خود را از ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی و ستم ملی شنوینستی و دیگر انواع ستم و مظلّم از جانب طبقات فئودال و کمپرادور و امپریالیسم نجات داده و حاکم بر سرنوشت خویش گردند.

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (17 و 18) زیر عنوان تحلیل طبقات چنین می نویسند: "...طراحان مشی در همان شماره اول" شعله جاوید "شان به اصطلاح به تحلیل مناسبات طبقاتی جامعه پرداخته اند که بازهم اگرچه خودمی پندارند کارعظیمی انجام داده اند، چیزی جز بازی با کلمات ملاک و تاجر بوروکرات و غیر بوروکرات و صدور احکامی واهی و بدور از واقعیت نیست. دلیل و نتیجه آن نمیتواند غیر از مخفی نگهداشتن چهره اپورتونیستی شان با کلمات و جملات مارکسیستی و گمراه ساختن خلق باشد. آنان نه اینکه بدرستی دشمنان انقلاب را به خلق نمی شناسانند بلکه با استدلال فریبنده به ظاهر مارکسیستی-لنینیستی میخوانند آنها را "معصوم" جلوه دهند، آنها مینویسند: بنابراین دو طبقه ملاک بوروکرات و تاجر بوروکرات از آنجائیکه مانع عمده را در راه پیشرفت اقتصادی کشور تشکیل میدهند دشمنان درجه اول خلق کشوراند. بلی از نظر "رهبران" دشمنان درجه اول خلق مساویست به بوروکراتهای ملاک و تاجر! اما نخست منظور از ملاک بوروکرات را دشمن درجه اول خواندن چیست؟ اگر منظور قدرت و نفوذ دولتی اوست این رابطه میگیرد به مناسبات و وابستگی مالکان ارضی با قدرت مرکزی که این مسلم است.... اما اینکه تحلیل طبقات نشد. مفهوم طبقه یک مفهوم اقتصادیست که در رابطه با وسایل تولید مطالعه می شود....".

رهبری «گروه انقلابی...» در این پراگراف نیز اشتباهات و انحرافات نویسند مضمون "تحلیل طبقات جامعه" در شماره اول "شعله جاوید" را دستاویز قراردادده و رهبری "س ج م" منجمله رفیق فقید اکرم یاری را مورد تاخت و تاز قراردادده و خاینانه بر آنها اتهام وارد می کند که گویا «با کلمات مارکسیستی چهره اپورتونیستی خود را مخفی نگه داشته و خلق را گمراه ساخته اند!» در حالیکه برخلاف این ادعای کاذب و توطئه گرانه از جانب داکتر فیض، رفیق اکرم یاری در هیچ موردی خلق افغانستان را گمراه ن ساخته است. اواز جمله اولین پایه گذار جنبش کمونیستی بر مبنای خط ایدئولوژیک-سیاسی (م- ل- ایا م- ل م) و از اساس گذاران سازمان جوانان مترقی در افغانستان بود. و کمونیستهای انقلابی و توده های خلق افغانستان و کمونیستهای انقلابی جهان از نقش تاریخی وی در ایجاد جنبش کمونیستی (م- ل- م) و مبارزه انقلابی وی در این راه ستایش می کنند. و در این جا رهبری «گروه انقلابی...» در حقیقت موقف ایدئولوژیک-سیاسی خودش را بیان کرده است. باین عبارت که رهبری این جناح، یکی از جناحهای اپورتونیستی درون سازمان جوانان مترقی بود و در دوران فعالیت "س ج م" سعی کرد تا به شیوه های مختلف چهره اپورتونیستی اش را پنهان کند. و علاوه با سیاهکاری

سازمان جوانان مترقی را متلاشی کرده و جریان دموکراتیک نوین رادچار فروپاشی نمود و تشکل اپورتونیستی زیرنام «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» را تشکیل داده و ده ها روشنفکر هوادار "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین را به منجلاپ اپورتونیسم و بعد تحت نام «سازمان رهائی افغانستان» در پرتگاه رویونیسم «سه جهانی» کشانده و باین صورت جنبش کمونیستی (م- ل- م) افغانستان را ضربت زده و نقش ضدانقلابی بازی کرد. و چند سالی است که رویونیستهای «سازمان انقلابی افغانستان» که خود را از جمله میراثداران واقعی "راه" داکتر فیض می خوانند با نقاب «م- ل- ا» جنبش کمونیستی (م- ل- م) را مورد حملات خصمانه و ضدانقلابی قرار داده و با جاسوسی و فحاشیهای اوباش منشانه فعالین این جنبش را تخریب میکنند.

اما در شماره اول "شعله جاوید" تحت عنوان "تحلیلی از وضع کنونی مناسبات طبقاتی جامعه ما" چنین میخوانیم: "زمین بزرگترین وسیله تولید، دهقان عمده ترین طبقه مولد و زمین دار بارزترین طبقه استثمارگراست. و سرمایه تجارتی بعد از زمین عامل مهم دیگری در مناسبات تولیدی ما بشمار می رود. چون شیوه اصلی تولید ملاکی است، بنابراین طبقه ملاک عمده ترین نقش اقتصادی و سیاسی را در حیات اجتماعی بازی می کند و افراد این طبقه موقف همگونی ندارند و می توان آنها را به دودسته تقسیم نمود. اولاً ملاکینی که ملکیت آنها بر زمین از راه نفوذ دولتی تامین می شود ثانیاً ملاکینی که در امور دولتی سهم مستقیمی ندارند. دسته اول از نگاه خاصیت طبقاتی خود به طبقه تاجر بوروکرات پیوند نزدیکی داشته و در حقیقت حلقه اتصال اجتماعی و سیاسی سیستم استعماری جهانی (از هر طرف که باشد) طبقه ملاکین محلی را تشکیل می دهند. دسته دوم تکیه گاه اجتماعی و اقتصادی دسته اول را در کشور می سازد. دسته اول را ملاک بوروکرات و گروه دوم را ملاک غیر بوروکرات می توان نامید. سرمایه بزرگ تجارتی افغانستان نظریه فشار سیستم امپریالیستی جهانی و مدافعین استعمار نوین (اشاره ایست به سوسیال امپریالیسم «شوروی» و اینکه نویسنده به صراحت از سوسیال امپریالیسم «شوروی» نام نمی برد، علت آنرا نمیدانیم - توضیح بین قوسین از من است -) و طبقه ملاک داخلی نمی تواند

در رشته های صنعتی مستقلانه سهمیم شود؛ بنائاً گیر در راه تجارت خارجی سوق می یابد. از اینجاست که طبقه تاجر دلال (کمپرادور) بوجود آمده است. نمایندگان سیاسی، این طبقه را تاجر بوروکرات نامید که در ترکیب ساختمان دولتی موقعیت حساسی را

صاحب است ونقطه اتصال منافع وپیوندطبقاتی این طبقه با ملاک بوروکرات است. اقتصاددولتی کنونی ما که بنام سکتوردولتی مسما شده است دراختیارکامل ملاک بوروکرات وتاجرکمپرادورقرارداشته ومملکت رازنگاه اقتصادی به راه نیمه استعماری سوق می دهند؛ زیرا ازیکسومانع رشد صنایع مستقل ملی می گرددوازسوی دیگرنفوذوتسلط سیستم امپریالیستی جهانی ومدافعین استعمارنویین را درکشورتامین می نماید. بنابراین دوطبقه ملاک بوروکرات وتاجر بوروکرات ازجای که مانع عمده رادرراه پیشرفت اقتصادی کشورتشکیل می دهند دشمنان درجه اول خلق کشوراند.....".

دربرآگراف فوق برخلاف ادعای رهبری « گروه انقلابی....» نویسنده مضمون به رابطه طبقه فئودال با وسایل تولیدونقش اقتصادی وسیاسی این طبقه وطبقه کمپرادوردرحیات سیاسی جامعه تاحدی پرداخته است. زیرا تمایزطبقات درجامعه بطورکل برحسب جایگاه آنها درتولید اجتماعی مشخص می شود. و چگونگی رابطه طبقات با وسایل تولید مهمترین عامل تعیین کننده درجایگاه این طبقات درتولید اجتماعی است. مالک وسایل تولید ازیکسووطبقات زحمتکش فاقد وسایل تولید ازسوی دیگر، هریک جایگاه متفاوتی درتولید اجتماعی دارند وطبقات مختلف برحسب چگونگی ومیزان دریافت سهم ازتولید اجتماعی نیزازهم متفاوت هستند. اما ازاینکه نویسنده درتحلیل اش ازطبقات اجتماعی جامعه نظر دارد که تنهادوجناح "ملاک بوروکرات وکمپرادور بوروکرات" ازطبقات فئودال وکمپرادورمانع عمده درراه پیشرفت اقتصادی کشور را تشکیل داده ودشمنان درجه اول خلق کشور هستند، نادرست بوده ودچار اشتباه وانحراف درمورد نقش این دوطبقه استثماروستمگرفئودال وکمپرادوردرجامعه شده است. وباین صورت جناح غیر بوروکرات طبقه فئودال وطبقه کمپرادور را بنحوی تیره کرده که مانع عمده رادرراه پیشرفت کشورتشکیل نمی دهند وباین صورت گویا ازدشمنان " درجه اول" خلق محسوب نمی شوند! درحالیکه درآن شرایط افغانستان کشوری (نیمه فئودالی ونیمه مستعمره) هردوجناح طبقات ارتجاعی فئودال بوروکرات وغیر بوروکرات وتاجر کمپرادور بوروکرات وغیر بوروکرات وحامیان آنها امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم مانع عمده رادرراه پیشرفت جامعه تشکیل می دادند واین دوطبقه درهمدستی با امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم طبقات خلق را مورد استثماروستم شدید قرار داده واینها وحامیان امپریالیست شان ازجمله دشمنان آشتی ناپذیر طبقات خلق بودند وهستند. رفیق مائوتسه دون درمورد این دوطبقه چنین می گوید: "طبقه مالکان ارضی وبورژوازی کمپرادور تماماً زانده بورژوازی بین

المللی اند وبقا ورشد آنها وابسته به امپریالیسم بوده وگروه ضدانقلابی افراطی را تشکیل می دهند".

نویسنده مضمون در مورد دیگر چنین نظر دارد: " سرمایه بزرگ تجارتی افغانستان نظریه فشارسیستم امپریالیستی جهان ومدافعین استعمارنویین وطبقه ملاک داخلی نمی تواند در رشته های صنعتی مستقلانه سهمیم شود، بناءً ناگزیر در راه تجارت سوق می نماید".

برخلاف نظرنویسنده؛ فعالیت سرمایه بزرگ تجارتی (که منظور سرمایه بورژوازی کمپرادور است) در بخش تجارت عمدتاً نه بخاطر ناگزیری اش به سبب فشار امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم وطبقه فئودال که بنابر سرشت وخصلت این سرمایه در این عرصه فعالیت نموده ومنافعش را از این طریق تأمین می نماید. بورژوازی کمپرادور با انحصارات بین المللی روابط نزدیکی داشته وسرمایه اش با سرمایه های امپریالیستی درهم آمیخته است. این سرمایه نقش دلال کالای وارداتی از کشورهای سرمایه داری امپریالیستی به بازار داخلی وصادرات مواد خام ارزان را به این کشورها بازی می کند. بخشی از این سرمایه ها بگونه مشترک در عرصه بانکداری نیز فعالیت نموده وسود زیادی را از طریق ربحهای گزاف واستثمار مردم بدست می آورد. بورژوازی کمپرادور واسطه غارت واستثمار اقتصادی وسلطه ای سیاسی امپریالیستها بوده وخود از آن نفع برده وباین صورت نقش نهایت ارتجاعی وضد ملی وضد انقلابی را بازی می کند. در کشورهای نیمه فئودال ونیمه مستعمره منجمله افغانستان(در شرایط کنونی نیمه فئودال ومستعمره) باتسلط سرمایه های کمپرادوری وسرمایه های امپریالیستی که از حمایت همه جانبه دولت نیز برخوردارند، زمینه رشد وتوسعه را برای بورژوازی ملی (در بخش تجارت وصنعت) نهایت محدود می سازند. ورود سرمایه های امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی در کشور طی چندین دهه هرچه بیشتر مانع در راه رشد وانکشاف صنایع وسرمایه های تجاری ملی گردیدند. اقتصاد کشور در همه عرصه ها تحت نفوذ وسلطه سرمایه های کمپرادوری وبورژوازی بوروکراتیک وسرمایه های امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی قرار داشته است. بورژوازی ملی از زمان پیدایش آن در افغانستان در مقاطع زمانی مختلف در برخی از رشته های صنایع سرمایه گذاری کرده است؛ لیکن از آنجاییکه بازار کشور عمدتاً در کنترل سرمایه های کمپرادوری واجناس تولیدی کشورهای امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی و کشورهای دیگر بوده

است و نظام فئودال کمپرادوری کمترین حمایتی از آن بعمل نیاورده؛ از اینرو اکثراً به ورشکستگی کشیده شده اند.

نویسنده مضمون تحلیل طبقاتی جامعه در صفحه (6) چنین می نویسد: "در میان مولدین اصلی (کارگران و دهقانان) و دو طبقه بهره کش عمده فوق الذکر طبقه کثیرالعهده قرارداد که دارای خاصیت دوجانبه ستمگری و ستمکشی بوده و به سویه های مختلف اقتصادی زیست می نمایند. به عبارت دیگر این طبقه را می توان طبقه متوسط نامید. آنهای را که در عالیترین قشر این طبقه قرار دارند از نگاه اقتصادی می توان تاجر ملی خواند و پایین ترین قشر آن از نگاه اجتماعی با مولدین اصلی در یک صنف قرار می گیرد. مامورین پایین رتبه دولت ، تاجران کوچک و روشنفکران، زمین داران متوسط و اهل کسبه در این طبقه جای دارند. این طبقه هم از نگاه عده و هم از نظر خصوصیات اقتصادی و فکری در زمینه جنبشهای اجتماعی شایان توجه است. به استثنای قشر فوقانی آن، این طبقه از دوستان خلق به شمار می آید. قشر فوقانی این طبقه موقف متزلزل سیاسی داشته و در بعضی اوقات و در تحت شرایط مشخص و تادرجه معینی می توانند در صف خلق قرار گیرند".

بر خلاف نظر نویسنده؛ در تحلیل طبقاتی جامعه، "طبقه متوسط کثیرالعهده" مورد ارزیابی وی متشکل از دو طبقه است : طبقه بورژوازی متوسط (ملی) و طبقه خرده بورژوازی.

طبقه بورژوازی ملی: این طبقه نماینده مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشور است. سرمایه این طبقه عمدتاً در رشته های مختلف صنایع و تجارت داخلی فعالیت دارد. این طبقه در طول تاریخ پیدایش آن (با استثنای مدت کوتاهی در دوران حکومت امان الله خان که فرصت فعالیت یافت) تحت فشار شدید نظام فئودالی، سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی قرار داشته و از اینرو امکان رشد و توسعه را نیافته و به لحاظ سیاسی نیز عقب مانده بوده و نتوانسته که حزب سیاسی طبقاتی اش را تشکیل دهد. البته بودند و هستند روشنفکران و گروه های که به لحاظ فکری و سیاسی نمایندگی از طبقه بورژوازی ملی نموده و می نمایند. این طبقه تحت فشار فئودالیسم، کمپرادوریزم و امپریالیسم قرار داشته و از اینرو با آنها تضاد منافع دارد. این طبقه منحنی یک طبقه استثمارگر پرولتاریا را مورد استثمار قرار داده و طبقه پرولتاریا با طبقه بورژوازی ملی در تضاد قرار دارد ؛ از اینرو نظریه ماهیت و خصلت طبقاتی اش در مبارزه علیه فئودالیسم و کمپرادوریزم و امپریالیسم نمی تواند دوست مطمئن

پرولتاریا باشد. و در جریان انقلاب دموکراتیک نوین در نیرومندی پرولتاریا و حزب کمونیست راضی نبوده و از خود تزلزل نشان می دهد. پرولتاریا و حزب انقلابی اش که انقلاب را رهبری می کند از این خصلت ناپایدار و متزلزل این طبقه آگاهی دارد. جناح راست بورژوازی ملی در رابطه با سرمایه های بورژوازی کمپرادور و سرمایه های امپریالیستی قرار دارد. و پرولتاریا با جناح "چپ" این طبقه در "جبهه متحد ملی" ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم شرکت مینماید و بورژوازی ملی باید هژمونی پرولتاریا را در جنبش انقلابی بپذیرد. اما در صورتی که پرولتاریا در موقعیت ضعیفی قرار بگیرد این طبقه تلاش میکند که بعد از سرنگونی فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و بوروکرات و قطع سلطه امپریالیسم قدرت سیاسی را قبضه کرده و دیکتاتوری طبقاتی خودش را برقرار کرده و به موقعیت بورژوازی بزرگ ارتقاء نماید. اما در صورت نیرومندی پرولتاریا و تصرف قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا به رهبری آن تن در میدهد. در پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل دولت دموکراتیک خلق تا حد معینی منافع این طبقه تامین می گردد. و دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا سیاست مشخصی را در برابر این طبقه و موقعیت اقتصادی آن بر اساس منافع انقلاب و طبقات زحمتکش کشور اعمال می کند.

طبقه خرده بورژوازی: این طبقه بعد از طبقه دهقان بیشترین کتله اجتماعی را تشکیل داده و دارای اقشار مختلف است. دهقانان مالک، تاجران کوچک، صاحبان کارگاه های صنایع دستی، صاحبان ورکشاپها در رشته های مختلف، مغازه داران، اهل کسبه، مامورین پائین رتبه دولت، دوکوران، پرستاران و دیگر کارکنان خدمات صحتی، انجینران، استادان و معلمین، روشنفکران و دیگر افراد از این قبیل. اقشار مختلف این طبقه بدرجات مختلف از فشار استثمار و استثمار طبقات فئودال و کمپرادور و امپریالیسم رنج کشیده و اکثراً در وضعیت نامطمئن زندگی می کنند. قشر بالائی این طبقه به لحاظ موقعیت اجتماعی و سطح زندگی به طبقه بورژوازی متوسط نزدیک است. قشرهای پائینی طبقه خرده بورژوازی به لحاظ سطح زندگی به طبقه پرولتاریا نزدیک هستند و در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در مبارزه ضد فئودالی، بورژوازی کمپرادور و ضد امپریالیسم شرکت کرده و متحد پرولتاریا هستند. این طبقه به لحاظ موقعیت اجتماعی و خصلت طبقاتی حالت دوگانه و متزلزل داشته و در برابر منافع آنی اش زیاد حساس و متحول می باشد. در شرایط اوج انقلاب کتله های بزرگی از اقشار مختلف این طبقه جذب جریان انقلابی شده و با فروکش پروسه انقلاب دچار سرخوردگی و یاس می گردند. البته عناصر واقعاً انقلابی از تعلقات این طبقه در همه شرایط اوج و فروکش انقلاب هرگز سرخورده و مایوس

نشده و تا آخر به مبارزه انقلابی ادامه می دهند. طبقه خرده بورژوازی با وجود خصایل طبقاتی اش در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین با دهقانان از جمله نیروهای متحد اصلی طبقه پرولتاریا است. زیردیراندازی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین منافع این طبقات تامین می شود.

تحلیل طبقاتی جامعه، شناخت از موقعیت اجتماعی اقتصادی هر یک از طبقات اجتماعی و تعیین تضادهای اصلی جامعه همچنین شناخت از خصلت تضادهای طبقاتی (تضادهای بین خلق و دشمنان خلق که تضادهای انتاگونیستی اند و تضادهای درون خلق که تضادهای غیرانتاگونیستی هستند) و مشخص کردن تضاد اساسی و تضاد عمده، در حل تضاد های بین خلق و دشمنان خلق حایز اهمیت است و این امر از طریق مبارزات انقلابی و مترقی طبقات خلق تحت رهبری حزب انقلابی طبقه پرولتاریا و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین امکان پذیر می گردد.

(بخش 6)

رهبری « سازمان رهائی...» در صفحه (20) سند اپورتونیستی عنوان " ستم ملی " ،
علیه رهبری " سازمان جوانان مترقی " چنین می نویسند: " برخورد اپورتونیستی "
رهبری" رابه مسئله ستم ملی میتوان درسه مرحله مطالعه کرد:

نخست برخورد ناقص صرفاً تئوریک در شماره دوم شعله جاوید، دوم سکوت وسوم رد
کامل موجودیت ستم ملی وبجای آن تبلیغ ستم ملی امپریالیستی.

اول: در شماره دوم شعله جاوید ارگان " س- ج- م" میخوانیم: درکشورماهمپای استبداد
طبقاتی واستثماروغارتگری دد منشانه ستم ملی نیزبیداد میکند وبخش
سزاوارتوجهی ازمردم مملکت حق درس خواندن را بزبان مادری خویش ندارند
ودرادیوی دولت کوچکترین مطلبی بزبان آنان پخش نمیشود وحتی بقدریک
سطردروزنامه ها وجراید دولتی نوشته را بزبان مادری خویش نمیابند. " واقعاً "
رهبران" که جاهلانه خودرا ناف زمین وزمان میپندارند، دراینجا تبحرخودرا در" ستم ملی
شناسی" بثبوت رسانده اند....".

اولاً: برخلاف این ادعای رهبری « گروه انقلابی...» جریده " شعله جاوید" ارگان " س
ج م" نه بلکه ارگان جریان دموکراتیک نوین بود که اعضای " س ج م" نیزمقالات ونوشته
های شان را ازاين طریق به نشرمی رسانند. ثانیاً : این مطلب درشماره دوم " شعله
جاوید" نه بلکه درشماره سوم این جریده مضمونی تحت عنوان " پیکاربا فرهنگ ملاکی
ونیمه استعماری" وجود دارد که براساس محتوی مضمون این نوشته، تنها به جنبه
فرهنگی ستم ملی شئونیستی درافغانستان اشاره شده است، نه درباره کل
مسئله ستم ملی شئونیستی. این مضمون چنین آغازمی شود: " جهان بینی
علمی بما می آموزد که فرهنگ پدیده ای است طبقاتی ودرواقع فرهنگی
ما فوق طبقات وجدا ازسیاست باشد، وجود ندارد وازاینرو هرطبقه ای که
درمسند قدرت سیاسی تکیه می زند فرهنگ خویش را که انعکاس دهنده

آرمانها و پاسدار منافع اوست با اسالیب و شیوه های گوناگون ترویج و تعمیم می بخشد..... " در کشور ما همپای استبداد طبقاتی و استثمار و غارتگری ددمنشانه ستم ملی نیز بیداد می کند و بخش سزاوارتوجهی از مردم مملکت حق درس خواندن بزبان مادری خویش را ندارند و در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی بزبان مادری آنان پخش نمی شود و بقدریک سطر در روزنامه ها و جراید دولتی نوشته ای را بزبان مادری خویش نمی یابند".

داکتر فیض در صفحه (21) رهبری " س ج م" را چنین مورد سرزنش قرار داده و می نویسد: «" رهبران" اینجا کمی افراطی و سختگیر شده اند. قبل از همه درباره " حق درس خواندن بزبان مادری" باید گفت که علی الاصول مردم این "حق" را دارند و دولت هم جایی نگفته که مردم "حق درس خواندن بزبان مادری خویش" را ندارند. اساساً موضوع بر سر آن است که دولت به رشد و انکشاف زبان اقلیتهای ملی التفات نمی کند و آزادی و عدم محدودیتی را که این ملیتها درین مورد باید دارا باشند از آنها سلب نموده است و بدینگونه زبان آن ملیتها (که جزئی از فرهنگ شان است) از پیشرفت طبیعی بازمانده که زیر سلطه رژیم سلطانی باید چنین باشد و از آن رژیم امید داشتن فقط از اپورتونیستیهای وقیح ساخته است. اما در قسمت رادیو و روزنامه ها و جراید دولتی، از آقایان " رهبری" می پرسیم که مثلاً اگر رادیو و جراید دولتی با آن ماهیت ماوراء ارتجاعی و تهوع آور شان "مطلب کوچک" و "سطری" را بزبان اقلیتهای پخش و نشر میکرد یا بکند گپ تمام بود؟....".

این ادعای رهبری «گروه انقلابی....» غیرواقعی و واهی است؛ زیرا در زمان رژیم سلطنت ظاهر داوود؛ غیر از فرزندان ملیت تاجیک، فرزندان اقلیتهای ملی دیگر "حق درس خواندن به زبان مادری" شان را نداشتند. و اینکه داکتر فیض مدعی است که « علی الاصول مردم این "حق" را دارند»؛ بلی! این امر بدیهی است که توده های مردم خاصاً توده های خلق ملیتهای غیر پشتون باید از حق تحصیل و دیگر حقوق اساسی شان برخوردار می بودند و اکنون نیز باشند؛ اما در عمل بخش اعظم حقوق آنها توسط طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) از آنها سلب شده است. و اینکه داکتر فیض مدعی است که: دولت هم در جایی نگفته که مردم "حق درس خواندن بزبان مادری خویش" را ندارند؛ چنین گفته ای یک شیادی اپورتونیستی است. در حالیکه در زمان حکومت خاندان نادر در عمل هیچ ملیت تحت ستمی از این "حق" بهره مند نبوده است.

در نظام‌های طبقاتی خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، دولتها حتی مواردی را زیر نام « حقوق مردم » در قانون اساسی شان درج می نمایند؛ ولی هیچگاه آنها به منصفه اجراء نمی گذارند یا بخش بسیار کوچکی از آنرا اجرا می کنند. اینکه در آخرین بخش داکتر فیض رهبری " س ج م " را مورد سؤال قرار می دهد که: " اگر دولت مطلب کوچک و یا سطری را بزبان اقلیتهای ملی پخش ونشر میگرد"، بوظیفه اش در برابر خلقهای ملیتهای تحت ستم عمل کرده و گویا رهبری " س ج م " هم قانع می شد؛! این حرف کاملاً ابلهانه ای است و رهبری " س ج م " با شناخت از ماهیت و خصلت ارتجاعی و ضد مردمی و ضد ملی نظام سلطنت، ممکن نیست که چنین توقعی از آن داشته است. و موضوعی که در این فقره رهبری « گروه انقلابی... » برمبنای آن رهبری " س ج م " را مورد حمله اپورتونیستی قرار داده است اینست که می گوید: " چار رهبری " س ج م " نگفته است که دولت به رشد وانکشاف زبان اقلیتهای ملی التفات نمی کند و آزادی وعدم محدودیت را این ملیتها در این مورد باید دارا باشند. این طراز استدلال بیش از پیش نا بخردی و سفاهت رهبری « گروه انقلابی... » را عیان می سازد. زیرا وقتی رژیم حاکم، توده های خلق ملیتهای تحت ستم را از حق تحصیل بزبان مادری شان محروم ساخته است؛ چگونه ممکن است که به رشد وانکشاف زبان مادری آنها توجه کرده و در این عرصه به آنها آزادی می دهد؟!.

رهبری « گروه انقلابی... » در همین صفحه (21) چنین میگوید: " کارانتشار سطوری بزبان اقلیتهای را- صرف نظر از یکی دوجریده دیگر- که خود نیز در " شعله جاوید " تان عملی نمودید، همان " شعله جاوید " که به اجازه دولت و در مطبعه دولت چاپ می گردید!... راستی بهتر از این میشود ستم ملی را شناخت. بنابر عقیده " رهبری " ستم ملی در کشور محض در زمینه فرهنگ متظاهراست و آنهم در بخش " زبان مادری ".

داکتر فیض در این فقره بابکار برد عبارت ("شعله جاوید" تان) طوری وانمود می سازد که گویا او هیچگونه تعلق سیاسی ایدئولوژیک و تشکیلاتی با " سازمان جوانان مترقی " و جریان دموکراتیک نوین و جریده "شعله جاوید" نداشته است و این نزدیکی دیگر از شیادیه و دغلکاریهای اپورتونیستی وی و یاران اومی باشد. و جریان عمل ثابت ساخت که اینها اپورتونیستها و رویزیونیستها مرتد و خائنی بودند که " س ج م " و جریان دموکراتیک نوین را از درون تخریب و متلاشی ساخته و با بلند کردن پرچم رویزیونیسم " سه جهانی " ضربات شدیدی به جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد نموده و با ترفندهای

اپورتونیستی ده ها روشنفکر هوادار جریان دموکراتیک نوین را که سطح آگاهی نازلی داشته و دارای احساسات انقلابی و مترقی بودند به پرتگاه اپورتونیسم و رویزیونیسم» سه جهانی» کشاندند. همچنین نوشتن عبارت " چاپ شعله جاوید به اجازه دولت و در مطبعه دولت؛" داکتر فیض می خواهد با ایما و کنایه پردازی این اتهام را وارد کند که گویا " شعله جاوید" مورد حمایت رژیم حاکم قرار داشته است! این دیگر خابانه و ردیالانه است ؛ زیرا حتی رویزیونیستهای " مدرن" (خروشچفی)، «خلق» پرچمها و دیگر همسخان آنها این طیف دیگر اذشیمنان سرسخت جنش انقلابی پرولتری (م- ل- م) نتوانستند چنین اتهامی به جریده " شعله جاوید" رهبری " س ج م" وارد کنند. همچنین رهبری « گروه انقلابی...» با ذکر نقل و قولی از رفیق استالین می خواهد طوری وانمود سازد که گویا رهبری " س ج م" مسئله ملی را از سیاست جدا دانسته و آنرا در چارچوب فرهنگی و آموزش قرار داده اند. در حالیکه برخلاف این ادعا رهبری " س ج م" ستم ملی شئونستی رایک مسئله طبقاتی و مرتبط با قدرت سیاسی طبقات حاکم ارتجاعی ملیت پشتون میدانند که قبلاً تذکار گردید.

مرحله دوم در برخورد " رهبری" به مسئله ستم ملی را از زمان انتشار " شعله جاوید" و عرضه کردن "تز" فوق تا سال 1349 که انشعاب اول رخداد دربرمیگیرد. درین مدت برای " رهبری" مسئله ای بنام ستم ملی وجود نداشت و هیچکس نمیتوانست فکر مشخص و محکمی در مورد ابراز کند....".

این ادعای رهبری « گروه انقلابی...» خاصاً شخص داکتر فیض منحیت یکی از اعضای رهبری " س ج م" یک ادعای عجیبی است. در حالیکه " سازمان جوانان مترقی" یک تشکل انقلابی پرولتری بود که در آن سنترالیزم دموکراتیک وجود داشت. داکتر فیض چگونه مدعی است که " که هیچکس نمی تواند فکر مشخص و محکمی در مورد این موضوع ابراز کند!" اگر داکتر فیض اپورتونیست و کمونیست کاذب نبود؛ چرا در همان وقت در برابر این "عدم توانائی برای اعضای " س ج م" ویا "عدم رعایت دموکراسی" در درون سازمان که می شد درباره یک مسئله مهم سیاسی و اجتماعی اعتراض کرد؛ اعتراض ننموده و آنرا در بین کدرها و اعضای سازمان مطرح نکرد که بعداً آنرا منحیت وسیله ای در حمله به رهبری " س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری بکار گرفت؟!.

رهبری « گروه انقلابی...» در صفحه (22 و 23) این "سند" می نویسد: " در مرحله سوم " رهبران" با غرور تمام "تز" اساسی خویش را درباره مسئله ملی ارائه می

دهند. زمانیکه اختلافات آغاز شد مخالفان در رساله ایکه انتشار دادند از اعمال ستم ملی ملت حاکم پشتون بر سایر ملیتها سخن رانده بودند. (1) (1- حالا این حرف دیگری بوده و فعلاً جای بحث نیست که رفقای مخالف در نوشته خود- بنظر ما مسئله ستم ملی را با دید درستی مطرح ننموده و بخواننده بیشترین احساس دست میدهد که آنان بخاطر آنکه محملی برای حمله به "رهبران" داشته باشند موضوع را "مناسب" تشخیص داده اند.) ولی حضرات که همه چیز را از دریچه اندیشه بخود و منافع خصوصی مینگردند، وجود ستم ملی را در کشور به ضرر خود و در واقع مخدمین خود دانسته و نیز شاید بدلیل اینکه چون مسئله نخستین بار از جانب مخالفان مطرح گردیده و مسئله مهم و عمده ای هم است، لازم بود بهرنحو و قیمتی شده به رد آن پردازند. به این ترتیب "رهبران" در نفی کامل ستم ملی فتوا صادر نموده و بجای آن پیرامون "ستم ملی امپریالیستی" موعظه سردادند. باری آقایان در درستم ملی چنین "استدلال" میکنند: چون بورژوازی ملت پشتون با آن حد رشد نکرده تا حاکمیت ملی خود را ایجاد نموده باشد از اینرو طبقه حاکمه پشتون بوسیله نیروهای امپریالیستی بر سریر قدرت نشسته نه به اساس رشد طبیعی یعنی با رشد بورژوازی. لهذا ستمیکه طبقه حاکمه پشتون بر اقلیتهای ملی روا میدارد همانا ستم امپریالیسم است که بنام ستم ملی یاد میشود!! و نتیجه هم اینکه مبارزه طبقاتی که تضاد عمده است درست حل شد، تضاد ملی که تابع آن میباشد خود بخود حل میگردد.* بخیال اینکه برای خود شان جای حرفی باقی نگذاشته باشند ناشیانه به جملاتی از استالین که در رابطه رشد بورژوازی ملی با ستم ملی گفته و محققاً حقیقت عصر و زمانش بود، پناه میرند. (*) و آقایان این موضوع را بیشتر طی سخنرانیه درمظاهرات و متنگهایشان بر زبان آوردند که میتوان آنرا یکی از همان "تئوری" های بدانیم که شفاهاً بخورد مردم میدادند".

رهبری «گروه انقلابی...» در فتره فوق در برابر ادعایش هیچ نوع سند کتبی ارایه نکرده و آنرا به گفته های شفاهی رهبری "س ج م" در جریان تظاهرات و میتینگها حواله می کند؛ از اینرو پذیرش چنین ادعای از جانب اپورتونیستهای «گروه انقلابی...» و رویزیونیستهای "سه جهانی" «سازمان رهائی...» که خصومت آشتی ناپذیری با کمونیسم انقلابی (م- ل- م) و رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری داشته و دارند، امر کاملاً محالی است. و همچنین ممکن نیست که رهبری "س ج م" چنین درک و فهم غیر اصولی از یک موضوع مهم، مسئله ملی در افغانستان داشته اند. و یا اینکه رهبری «گروه انقلابی» مدعی است که رهبری "س ج م" فرق بین ستم ملی

امپریالیستی و ستم ملی شئون‌یستی رانمی دانسته است! البته این وظیفه رهبری "س ج م" بود تا به این مسئله مهم بطور مفصل می پرداخت، تا جایی برای توطئه های بعدی اپورتونیستها و رویزیونیستهای «سه جهانی» و همسرخان آنها باقی نمی ماند و این قصور متوجه آنهاست. و اینکه این موضوع در برنامه "س ج م" درج بوده است و یا نه ! حد اقل من تاکنون برنامه "س ج م" را ندیده ام. و در اینجا باید توضیح داد که:

ستم ملی شئون‌یستی از جانب ملیت پشتون بر ملیتهای تاجیک، هزاره ، ازبک، بلوچ، ترکمن، قرقیز، پشه ای و غیره اقوام ساکن در افغانستان بستگی به رشد و انکشاف بورژوازی ملیت پشتون نداشته و ندارد. ستم ملی شئون‌یستی ملیت حاکم پشتون بر ملیتهای دیگر تاریخ نسبتاً طولانی دارد و برمیگردد به اوایل قرن هژدهم میلادی و در طول این دوران تا کنون ستم ملی شئون‌یستی بر ملیتهای تحت ستم کشور در عرصه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره اعمال شده است. و در این میان حمایت و پشتیبانی ابر قدرت استعماری و امپریالیستی بریتانیا (که افغانستان از سال 1839 تا سال 1919 میلادی تحت سلطه استعماری اش قرار داشت) از طبقات ارتجاعی حاکم وجود داشته است. و بعد از حصول استقلال سیاسی کشور در دوران حکومت امان الله خان (آغاز دوران نیمه فئودالی و نیمه مستعمره شدن افغانستان) ستم ملی شئون‌یستی علیه ملیتهای تحت ستم همچنان ادامه یافت. و در دوران کوتاه (9 ماهه) حکومت حبیب الله کلکانی ستم ملی شئون‌یستی از جانب ملیت تاجیک در بخشهای زیادی از کشور بر ملیتهای دیگر منجمله ملیت پشتون اعمال می گردید. و بعد از آن ستم ملی شئون‌یستی ملیت پشتون بر ملیتهای تحت ستم در دوران حکومت خاندان نادریا حدت بیشتر اعمال گردید. و به همین صورت در دوران رژیم باندهای خلقی پرچمی ستم ملی شئون‌یستی علیه ملیتهای تحت ستم ادامه یافت. و در زمان حکومت گروه های جهادی که افغانستان عمدتاً بشکل ملوک الطوائفی اداره می شد، احزاب و تنظیمهای مختلف جهادی، ملیشه ای و گروه های «خلق پرچمی سازانی» (منحیث نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور و نوکرامپریالیسم) عمدتاً از تعلق ملیتهای پشتون و تاجیک، هزاره و ازبک (که در آن شرایط ناسیونالیسم تنگ نظرانه آنها به شئون‌یسم مبدل شده بود) هر کدام از آنها ستم ملی شئون‌یستی را علیه ملیتهای دیگر در مناطق تحت کنترل شان اعمال می کردند. و در دوران رژیم طالبان ستم ملی شئون‌یستی علیه ملیتهای غیر پشتون در بخشهای تحت کنترل و نفوذ آنها به شیوه خشن و فاشیستی آن اعمال می گردید. و به همین صورت رژیم طالبان ستم مذهبی را

برپروان مذهب شیعه و پیروان دین هندو و سیک با حدت اعمال می کرد. و در تمام این دوره ها در کنار ستم طبقاتی از جانب طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور، ستم ملی قدرتهای امپریالیستی غربی و سوسیال امپریالیسم « شوروی» و سلطه استعماری ابر قدرت سوسیال امپریالیسم « شوروی»، سلطه امپریالیستهای غربی و سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی و ناتو علیه خلقهای ملیتهای مختلف در افغانستان وجود داشته و حمایت و پشتیبانی آنها از طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور بر شدت استثمار و ستم همه جانبه علیه توده های خلق کشور، منجمله ستم ملی شئونپستی ملیت پشتون علیه ملیتهای تحت ستم اثرشدید داشته و دارد. و با نابودی ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی، سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع کامل سلطه امپریالیسم و تأسیس دولت دموکراتیک خلق، ستم ملی شئونپستی از ملیتهای تحت ستم نیز رفع می گردد. افغانستان کشور کثیرالمله است و ملیت حاکم پشتون طی تاریخ طولانی بر ملیتهای دیگر ستم ملی شئونپستی اعمال کرده است. منشأ اصلی ستم ملی شئونپستی طبقات حاکم ارتجاعی ملیت پشتون می باشد. و در مقابل احساس عظمت طلبی ملیت پشتون، تنگ نظری ناسیونالیستی و تعصب ملیتهای تحت ستم نیز وجود دارد. در مقاطع زمانی مختلف طبقات حاکم ملیت پشتون با تحریک احساسات شئونپستی ملیت پشتون علیه ملیتهای دیگر و پیشبرد پالیسیهای نفاق افکنانه و به هم اندازی ملیتهای مختلف کشور روابط بین آنها را مختل ساخته اند؛ ولی با وجود تضاد ملی بین ملیتهای تحت ستم و ملیت حاکم پشتون و توطئه های نفاق افکنانه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور تعلق ملیت پشتون و تعلق ملیتهای تحت ستم و توطئه قدرتهای امپریالیستی، روابط بین خلقهای ملیتهای مختلف حد اکثر دوستانه بوده است. زیرا تضاد بین آنها از جمله تضادهای درون خلق بوده و تضادهای غیرانگونیستی اند. تجربه ثابت ساخته که در شرایط تجاوز و تهاجم قدرتهای استعماری و امپریالیستی خلقهای ملیتهای مختلف کشور با تفاهم و اتحاد علیه دشمن مشترک شان مبارزه کرده اند. در قرن 19 و 20 میلادی توده های خلق ملیتهای مختلف کشور در سه جنگ آزادی خواهانه علیه سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا و علیه اشغالگری نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم « شوروی» و حاکمیت پوشالی رژیم مزدور باندهای جنایتکار و وطن فروش خلقی پرچمیها در ربع اخیر قرن بیستم، متحدانه مبارزه کرده اند.

مسئله ملی: مسئله ملی جزئی از مسئله انقلاب کشور است و با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین امکان راه حل اصولی آن میسر می شود؛ زیرا با برانداختن ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی دیگر صحبتی از هژمونی طلبی ملیتی بر ملیت دیگر نخواهد بود. شئونیسم ملیت حاکم پشتون رفع گردیده و در عین حال ناسیونالیسم ملیتهای تحت ستم نیز باید برطرف گردد. و با رفع ستم ملی شئونیستی هر چه بیشتر زمینه در جهت حل تضاد بین ملیتهای مختلف کشور (که از جمله تضادهای درون خلق است) به شیوه های دموکراتیک میسر می شود. در جریان مبارزه طبقاتی کمونیستهای ملیت پشتون باید خصوصیات و منشأ طبقاتی شئونیسم ملیت حاکم را برای خلق ملیت پشتون توضیح نمایند تا تفاهم و اتحاد در بین طبقات و اقشار این ملیت در برابر ملیتهای دیگر بوجود آید. و با ایجاد روحیه وحدت و همبستگی بین ملیتهای مختلف کشور زمینه رشد مبارزه طبقاتی میسر می گردد. و طبقات حاکم ملیت پشتون کمتر می توانند از توده های خلق تحت استثمار ملیت خویش بر علیه ملیتهای دیگر از تحریکات شئونیستی استفاده نمایند. همچنین کمونیستها باید بر ضد تنگ نظری و تعصب ناسیونالیستی ملیتهای تحت ستم مبارزه نموده و در راه تأمین وحدت و همبستگی ملی در بین خلقهای ملیتهای مختلف کشور بکوشند و بطور همه جانبه برای خلقهای ملیتهای کشور تفهیم نمایند که با برانداختن ستم و استثمار فئودالی، کمپرادوری و قطع کامل سلطه امپریالیسم دیگر صحبتی از برتری طلبی ملیتی بر ملیت دیگر وجود نخواهد داشت و همه ملیتها در چوکات دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا از حقوق برابر برخوردار خواهند گردید. کمونیستهای انقلابی حق تعیین سرنوشت خویش برای ملیتهای مختلف کشور را سرحد جدائی و تشکیل دولت های مستقل را بر رسمیت می شناسند. البته این به آن مفهوم نیست که ما از هر نوع جدائی طلبی حمایت خواهیم کرد. زیرا اگر این جدائی توطئه ای باشد جهت تجزیه و تضعیف کشور از جانب طبقات ارتجاعی و امپریالیسم، و یا دولتهای ارتجاعی دیگر، ما از آن پشتیبانی نخواهیم کرد. کمونیستهای انقلابی همیشه توده های خلق را از اغوا شدن در بند و بستههای شئونیستی و ناسیونالیستی بر حذر نموده و روح انترناسیونالیستی را به آنها القا می کنند. و ما عقیده مندیم یگانه راه حل مسئله ملی در کشور بر اساس انقلاب پرولتری میسر است. **لنین می گوید: "پرولتاریا اتحاد پرولتاریای ملل را بالاتر و دقیقتر از همه میدانند و هرگونه خواست ملی و هرگونه جدائی ملی را از نقطه نظر مبارزه ای طبقاتی کارگران ارزیابی می کند"**.

رهبری" گروه انقلابی...". در صفحه (26) این "سند" زیرعنوان "جبهه متحد ملی ودموکراتیک" چنین می نویسد: "... دانستیم که ایدئولوژی "رهبری" شعله جاوید ازچه قماشی بود. وحالا تبلورآن ایدئولوژی منحنی و ضد پرولتری آنها را راجع به جبهه متحد ملی که بصورت تئوری بافیهای غریب و بند بازیهای مضحکی با آن درآمد مشاهده خواهیم کرد. " رهبری" در مقاله ای تحت عنوان فریبنده" بازهم نقض وحدت در پرده فریاد های وحدت طلبی"(شماره 11 شعله جاوید) نخست درباره اینکه اساس اتحاد درجبهه متحد چگونه است بصراحت میگوید: " اساس اتحاد وحدت ایدئولوژیک است" وبعد سوال داده جواب عرضه می کند: " در اتحادی که بین عناصر مختلف مرکب ازرنجبران، دهقانان، نیمه رنجبران وطبقه متوسط برای پی ریزی وساختمان جبهه متحد ملی دموکراتیک ضد فئودالی و ضد بورژوازی کمپرادوربه عمل می آید چون طبقات متمایز ازهم درآن اشتراک دارند که هریک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است چطور با برجا میماند؟ نباید فراموش کرد که در این اتحاد هرکس حق ندارد ایدئولوژی خود را بر حسب دلخواه وبصورت کلی وعمده تبلیغ نموده وسکان کشتی این جبهه را بمیل ومرام خود بهرسمتی که مایل باشد براند بلکه تا وقتی و تا آنجا جبهه متحد وملی است که همه طبقات آن از ایدئولوژی وروش رنجبرترین طبقات یعنی کارگر پیروی وپشتیبانی کند و رهبری به دست او باشد. صرف کارگراست که میتواند سکندار باشد و پس."

داکتر فیض درآغاز این فقره ایدئولوژی رهبری شعله جاوید را «ایدئولوژی منحنی و ضد پرولتری» می خواند! درحالیکه خود این «مرحومی» سالها تحت رهبری این ایدئولوژی «منحنی و ضد پرولتری» حرکت کرد. چگونه شد و چه «نوری» بروی تابید که بعد ازمتلاشی کردن " س ج م" وجریان دموکراتیک نوین به این «کمال» و «آگاهی» رسید و تشخیص داد که ایدئولوژی " س ج م" «منحنی و ضدانقلابی» بوده است؟! درحالیکه با وجود اشتباهات وانحرافات ایدئولوژیک- سیاسی رهبری " س ج م" و ناتوانیها و کمبودهای آن، سازمان جوانان مترقی یگانه سازمان انقلابی پرولتری درکشور بود که بوسیله ایدئولوژی کمونیسم انقلابی (م- ل- ا- درآن شرایط) رهبری می شد. این برخورد همه اپورتونیستها ورویزیونیستها مرتد و ضدانقلابی به ایدئولوژی پرولتاریا(مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم) می باشد و این موضع داکتر فیض درباره ایدئولوژی " س ج م" عمق قهقرای فکری وارتداد وی را عیان می سازد. این آقا که سالها درلجنزار ایدئولوژی ضدانقلابی رویونیسم دست و پا زد و پیروانش هنوز هم در این مزبله

دست و پا زده و آخرین نفسهای شان را می کشند؛ موضع اشتباهی یکی از اعضای " س ج م" را که در فقره فوق تذکر رفت ، دستاویز قراردادده وازسنگراپورتونیسیم راست ورویزیونیسیم» سه جهانی» خط ایدئولوژیک- سیاسی " س ج م" (مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) ورفیق اکرم یاری ورفیق داکترصادق یاری را مورد حمله اپورتونیستی قراردادده است. مقاله ای فوق که این مطلب در آن درج است بقلم " لهیب" فقید یکی ازاعضای " س ج م" نوشته شده است. اودراین مقاله ترکیب طبقاتی نیروهای انقلابی و مترقی را که می توانند دریک جبهه متحد ملی اتحاد کرده و مبارزه متحد راعلیه دشمنان طبقاتی و ملی مشترک به پیش برند، بدرستی مشخص کرده و هم اینکه این نیروها و گروه های سیاسی دارای تفکرتبقاتی مخصوص خود هستند، بدرستی بیان کرده است. همچنین این مطلب را نیز تصریح نموده که ازنیروهای شامل درجبهه متحد ملی، طبقه پرولتاریا است که میتواند سکان رهبری این جبهه را دردست داشته باشد. و نیز ضمن قید رهبری پرولتاریا درجبهه متحد ملی روی این موضوع تاکید می کند که نیروهای طبقاتی دیگر شامل درجبهه متحد ملی نمی توانند رهبری جبهه را دردست گرفته و طبق مرام و خواست شان آن را از مسیر اصلی آن منحرف سازند. زیرا از جمله نیروهای طبقاتی درون جبهه متحد ملی طبقه بورژوازی ملی بکمک خرده بورژوازی همیشه تلاش می کند و به سختی هم تلاش می کند تا رهبری انقلاب ملی - دموکراتیک را دردست گیرد و در صورت ضعف طبقه پرولتاریا، ضعف حزب کمونیست انقلابی و ارتش انقلابی خلق این زمینه تا حد زیادی برایش میسر می شود که در صورت سقوط حاکمیت فئودالیزم و کمپرادوریزم و قطع سلطه امپریالیسم رهبری انقلاب را تصاحب کرده و دست آوردهای مبارزاتی توده های خلق را بنفع طبقاتی اش مصادره نموده و به بورژوازی بزرگ ارتقا کند. اینکه نویسنده می گوید که نیروهای طبقاتی غیر پرولتری داخل جبهه متحد ملی در پروسه انقلاب ملی دموکراتیک از " روش" طبقه کارگر که در رهبری انقلاب قرارداد، پشتیبانی کنند امر درست است؛ زیرا در بین نیروهای متشکل درجبهه متحد ملی به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت طبقاتی، پرولتاریا که در رهبری مبارزه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی قرارداد، یگانه طبقه ای است که در مبارزه اش علیه دشمنان طبقاتی و ملی روش (میتود) علمی و انقلابی و مترقی را بکار می بندد و طبقه ای تا آخر انقلابی است؛ از این رو رهبری این طبقه است که می تواند این مبارزه را به پیروزی قطعی رسانده و نظام دموکراتیک خلق را برقرار کند. اما از اینکه نویسنده مقاله این طبقات را ملزم به پیروی از ایدئولوژی پرولتاریا درجبهه متحد ملی مینماید، نادرست

است؛ زیرا بقول رفیق مائوتسه دون " استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه متحد ملی باید محفوظ بماند". همچنین رفیق مائوتسه دون می گوید: " استقلال در چارچوب جبهه متحد ملی نسبی است نه مطلق؛ مطلق دانستن این استقلال باعث تخدیش مشی عمومی درباره وحدت در مقابل دشمن می گردد. ولی این استقلال نسبی را بهیچوجه نباید نفی کرد؛ احزاب باید از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و یا تشکیلاتی، استقلال نسبی یعنی آزادی نسبی داشته باشند." و همچنین ازاینکه نویسنده وحدت نیروهای سیاسی مختلف در جبهه متحد ملی را یک «وحدت ایدئولوژیک» می داند، نیز نادرست و غیر اصولی است. زیرا جبهه متحد ملی انقلابی یک جبهه تاکتیکی است که نیروهای انقلابی پرولتری بر اساس وحدت سیاسی با نیروهای انقلابی و مترقی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم بمنظور پیشبرد مبارزه مشترک علیه دشمنان مشترک در مرحله انقلاب ملی- دموکراتیک در یک جبهه متحد ملی انقلابی باهم متحد می شوند.

وضعیت کنونی، بورژوازی ملی: بورژوازی ملی افغانستان از بدو پیدایش تا کنون تحت فشار نظامهای فئودالی، نیمه فئودالی و سلطه استعماری دولت بریتانیا، سلطه قدرت‌های امپریالیستی غربی و امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم « شوروی» و همچنین سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم « شوروی» و طی یک و نیم دهه آخ‌ر زیر سلطه استعماری امپریالیست‌های امریکائی و ناتو قرار داشته و در تمام این دوره ها از امکان رشد و انکشاف لازم برخوردار نبوده و نیست. در زمان سلطنت امان الله خان که بر اثر قیام ملی مردم افغانستان علیه سلطه استعماری امپریالیسم بریتانیا کشور به استقلال سیاسی رسیده و با طرح و پیاده کردن رفورم‌های اقتصادی از جانب دولت موجب ایجاد موسسات تجارتی و رشد نسبی صنایع در کشور شده و تا حدی زمینه برای فعالیت بورژوازی ملی آماده گردید. اما این شرایط آغاز نفوذ سرمایه های امپریالیستی و آغاز مرحله نیمه فئودالی و نیمه مستعمره شدن کشور بود که باز هم مانع رشد و انکشاف صنایع ملی گردید. بورژوازی ملی (متوسط) با آنکه در شرایط نظام سلطنت خاندان نادریا فشار و محدودیتهای زیادی مواجه بود؛ با آنهم تا حدی این امکان را یافت تا به پیمانهای محدود در رشته های صنعت و تجارت سرمایه گذاری کند. سرمایه گذاری این بورژوازی عمدتاً در بخش صنایع سبک مصرفی از قبیل تیل کشی، چرمگری، بوت دوزی، ساخت سامان پلاستیکی، جوراب و جاکت بافی، چینی سازی و تولید

گوگرد، ورشته های دیگر صورت گرفت. ولی نتوانست در برابر سرمایه های کمپرادوری و بوروکراتیک و سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی رقابت کند و ارزشد و انکشاف بازماند. بعد از سال (1352) و کودتای داوود - رویونیستهای «خلق» پرچمی، بورژوازی ملی هرچه بیشتر زیر فشار سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های بوروکراتیک، سرمایه های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی قرار گرفته و زمینه رشد و انکشاف آن بیش از پیش محدود گردید. در سالهای بعد از کودتای فاجعه بار "ثور" (1357) خورشیدی و بعد از آن تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم «شوروی» و به مستعمره کشیدن کشور، بورژوازی ملی تحت فشار نظام مستعمراتی اکثرأً به ورشکستگی کشیده شد که این وضعیت در دوران حکومت گروه های ارتجاعی اسلامی ورژیم قرون وسطائی طلبان، تا سال (1380) خورشیدی ادامه یافت. بورژوازی ملی در افغانستان نه تنها به لحاظ اقتصادی که به لحاظ فرهنگی و سیاسی نیز عقب مانده است و تا کنون نتوانسته است که حزب سیاسی اش را تشکیل دهد. و در تمام این دوره ها افراد و گروه های بودند که از افکار بورژوازی ملی نمایندگی می کردند. بورژوازی ملی بنا بر خصلت طبقاتی اش بعد از اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیستهای امریکائی و اروپائی در سال (2001 میلادی) و تشکیل دولت دست نشاندۀ استعمار و امپریالیسم، از درک و فهم اوضاع سیاسی کشور عاجز بوده و تصویری کرد که امکان رشد و تکامل آن در یک نظام مستعمراتی میسر خواهد شد. از اینرو به ستایش از قدرتهای امپریالیستی و دولت دست نشاندۀ آنها پرداخت که گویا شرایط و زمینه فعالیت را برای رشد و انکشاف آن آماده ساخته اند! سرمایه های این بورژوازی در بخشهای صنعت و تجارت در سطح نسبتاً گسترده شروع بفعالیت نمود؛ ولی در برابر فعالیت سرمایه های کمپرادوری عمدتاً وابسته به بوروکراتهای دولت متشکل از مشتی رهن و جنایتکاروخاین به خلق و میهن و اتخاذ پالیسی اقتصادی "بازار آزاد" از جانب قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و دولت مزدور آنها و هجوم اجناس مصرفی و استهلاکی از کشورهای پاکستان و ایران و چین و کوریا و کشورهای دیگر و تصرف بازار کشور و همچنین بکارگیری "سیاست دمپنگ" علیه صنایع افغانستان از جانب آنها، بورژوازی ملی (صنعتی) یکبار دیگر به وضعیت فاجعه باری گرفتار آمده و طی پانزده سال اخیر اکثر آنها دچار ورشکستگی شده و یا سرمایه خود را از کشور خارج کردند.

با در نظر داشت ملاحظات فوق بورژوازی ملی تا کنون نتوانسته است که تبارز سیاسی مشخصی داشته باشد. از آنجاییکه این بورژوازی زیر فشار شدید سرمایه های بورژوازی

کمپرادور و بوروکرات و نظام فئودالی و سرمایه های امپریالیستی قرارداد؛ لذا بنا بر خصلت طبقاتی اش تضاد منافع معینی با این طبقات و امپریالیسم دارد. به همین سبب در شرایط اوجگیری انقلاب پرولتری در مبارزات ضد فئودالی و بورژوازی کمپرادور و ضد سلطه استعمار و امپریالیسم شرکت می نماید. جناح راست بورژوازی ملی روابطی با بورژوازی کمپرادور و بوروکرات دارد باین عبارت که سرمایه ای آن در عرصه های در پیوند با این سرمایه ها فعالیت کرده و تا حدی با سرمایه های امپریالیستی و یا سرمایه های کمپرادوری از کشورهای دیگر وابستگی دارد. سرمایه های متعلق به جناح "چپ" بورژوازی ملی اکثراً در بخش صنعت و تولید و خرید و فروش اجناس در داخل کشور فعالیت داشته و وابستگی اندکی با سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های امپریالیستی داشته و یا بعضاً چنین وابستگی ندارد. این طبقه از یک طرف تحت فشار فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم قرارداد و از طرف دیگر خودش منحیث یک طبقه استثمارگر طبقه پرولتاریا را مورد استثمار قرار می دهد؛ از اینرو بطور کل از لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی نمی تواند دوست مطمئن پرولتاریا باشد. از آنجاییکه طبقه بورژوازی ملی تحت فشار شدید سلطه استعماری امپریالیسم و نیمه فئودالیزم و دولت دست نشانده قرارداد؛ خاصاً جناح "چپ" آن در پروسه مبارزه علیه نظام فئودال کمپرادوری و سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی با طبقه کارگر و طبقه دهقان و طبقه خرده بورژوازی در جبهه متحد ملی شرکت می کند؛ لیکن این طبقه بنا بر خصلت طبقاتی اش در برابر پیروزیهای پرولتاریا راضی نبوده و از خود تزلزل نشان می دهد مگر اینکه در این مبارزه توانائی و پیروزی طبقه پرولتاریا را مسلم بداند در این اتحاد ادامه میدهد چرا که در پیوند با جبهه متحد ملی و ادامه مبارزه علیه نیمه فئودالیزم و امپریالیسم و پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک منافع وی در حد معینی تأمین می شود. اما پرولتاریا و حزب انقلابی اش از این خصلت ناپایدار بورژوازی ملی آگاهی داشته و با در نظر داشت خصلت دوگانه بورژوازی ملی در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در جبهه متحد ملی با وی شرکت مینماید به شرط آنکه این طبقه رهبری پرولتاریا را در جبهه متحد ملی پذیرا گردد. نظریه تجربه تاریخی پرولتاریای انقلابی در قرن بیستم در پروسه انقلابی ملی- دموکراتیک در صورتیکه پرولتاریا در موقعیت ضعیفی قرار گیرد این طبقه تلاش می کند تا با سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیسم، قدرت سیاسی را قبضه کرده و دیکتاتوری طبقاتی خودش را برقرار کند. اما در صورت نیرومندی پرولتاریا در رهبری و پیشبرد انقلاب به رهبری طبقه پرولتاریا تن در میدهد. انقلاب دموکراتیک نوین و دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا از نظر خصلت و مضمون آن تا

مدتی به فعالیت ورشد این بورژوازی درکشور ضرورت احساس می کند؛ ازاینرو منافع این طبقه در این انقلاب نیز تأمین می گردد. البته پرولتاریا که قدرت سیاسی را در دست می گیرد سیاست مشخصی در برابر این طبقه و موقعیت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن براساس تأمین منافع انقلاب و پرولتاریای کشور اعمال خواهد کرد و این شیوه برخورد با بورژوازی ملی موقتی بوده و تا شرایط گذار به انقلاب سوسیالیستی ادامه خواهد یافت.

در صفحه (27) این "سند" می خوانیم: "تزدیگری که در همان مقاله" رهبران" آمده است ازاینکه: هرگاه هریک از آنان (منظور همه آنهاییکه در جبهه متحد اند) بخواهد از اصول کارگری سرباززند خاصیت ملی بودن خود را از دست میدهد و خصیصه ضد ملی و ارتجاعی اختیار میکند که هیچگاه با وی نمیتوان همدست شد بلکه او آشکارا در صف دشمن قرار میگیرد....".

مهمترین هدف و اصولی که پرولتاریا و گروه‌ها و گروه‌های مترقی در جبهه متحد ملی در پروسه انقلاب ملی- دموکراتیک روی آنها توافق کرده و به وحدت می رسند، مبارزه متحد در جهت سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم است. اگر هریک از این نیروها منجمله بورژوازی ملی از این اصول تخطی کند؛ بدون شک نمی تواند به عضویت اش در جبهه متحد ملی ادامه دهد. لیکن این گروه‌ها تا زمانیکه علیه منافع خلق و میهن قرار نگرفته اند، نمی شود آنها را در صف دشمنان طبقاتی و ملی خلق قرارداد و این یک نظر اشتباه و نادرست است. زیرا رفیق مائوتسه دون می گوید: **"در صورتیکه بورژوازی ملی از امپریالیسم و خائنین ملی پشتیبانی نکند کمونیستها از آن حمایت خواهند کرد"**.

رهبری « گروه انقلابی....» در صفحه (29) سند این مطلب را تذکرمی دهد که رهبری "س ج م" گفته است که: **"ما دریکی از تظاهرات از این مقاله انتقاد نموده ایم"**؛ بفرض اگر این گفته صحت داشته باشد؛ این کافی نبوده و رهبری "س ج م" باید بگونه تحریری در برابر این نظرقید "لهیب" موضع اصولی اتخاذ کرده و آنرا نقد می نمود. اما «گروه انقلابی...» رهبری "س ج م" را در برابر این اشتباه مورد حمله اپورتونیستی قرارداد و رهبری را «مرتجع» می خواند. در حالیکه رهبری "س ج م" ازاینکه این اشتباه و انحراف یکی از اعضایش رابه نقد نکشیده است، مسئولیت دارد؛ لیکن داکتر فیض و یارانش منحیث جناح اپورتونیستی در درون "س ج م" این سازمان انقلابی

راتخریب کرده و با توطئه گری ولجن پراکنی در بین هواداران جریان دموکراتیک نوین، این جریان انقلابی توده ای را متلاشی کرده و ضربات شدیدی به جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد نموده و مسئولیت این خیانت سنگین را بعهدہ دارند.

(بخش 7)

رهبری «گروه انقلابی....» در صفحه (30) این سند چنین می نویسد: "فعالیت‌های عملی" سازمان جوانان مترقی: "تاینجا دیدیم که چگونه پای" رهبران" با تمام غره بودن شان درمسایل تئوریک انقلاب کشورمامیلنگد و سرازاپورتونیسیمی آشکارا بدرمی کنند. طبعاً" رهبری" ایکه به مارکسیسم- لنینیسم اندیشه مائوتسه دون ازیک موضع ضد پرولتری نگریسته به آن صرفاً برخورد کتابی، سودجویانه واپورتونیستی داشته باشد، م- ل- ا- برایش بمثابه چراغ وسلاح سرخ درکوره راه انقلاب کشور تلقی نگردیده ونمیتواند مشکلات عملی وتئوریک مبارزه را حل نماید. به همین علت رهبری" س- ج - م- " با آنهمه لغزشهای فاحش تئوریک نمیتوانست درزمینه فعالیت‌های عملی درست ومنطبق به اندیشه مائوتسه دون وراه انقلاب میهن ما حرکت کند".

اینها ادعاهای واهی واتهامات بی بنیادی اند که رهبری «گروه انقلابی....» به رهبری" س ج م" خاصتاً رفیق اکرم یاری ورفیق داکترصادق یاری وارد می کند. به فرض اگررهبری " س ج م" دارای چنین انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی ادعا شده بود ویا به فرض اگررهبری «گروه انقلابی...» شمه ای ازآگاهی انقلابی پرولتری می داشت؛ چگونه طی مدت 6-7 سال چنین طرزتفکری راهمراهی کرد؟! درحالیکه این گفته ها ازجمله هذیانات واراچیف اپورتونیستی خود آنهاست که جریان حضورآنها در" س ج م" (که خاینانه آنرا به انحلال کشانده وجنبش انقلابی توده ای تحت رهبری آن، "جریان دموکراتیک نوین" را متلاشی کردند) وفعالیت‌های نظری وعملی ارتجاعی وضدانقلابی بعدی آنها در«گروه انقلابی...» و«سازمان رهائی...» (که بزرگترین خیانت را به جنبش کمونیستی(م- ل- م) وجنبش دموکراتیک نوین کشورمرتکب شدند) ورهروان ومیراث داران آنها ازجمله «سازمان رهائی- حزب همبستگی افغانستان» و«سازمان انقلابی افغانستان" که تا کنون درمنجلااب رویزیونیسم وضدانقلاب سلف شان ادامه داده ودراتحاد وهمکاری بارتجاع وامپریالیسم واستعماربه جنبش انقلابی پرولتری وخلق ومیهن خیانت کردند ومی کنند) آنرا بوضوح ثابت ساخته است.

رهبری «گروه انقلابی...» ادامه می دهد: " به اصطلاح مبارزات علنی " س- ج-م " برخورد آن به اعتصابات کارگری و غیره و دید آن از مبارزه علنی و مخفی و آنچه رهنمای " س- ج-م " در امر فعالیت های عملی بود، اندیشه مائوتسه دون نه بلکه معجونی از افکار خرده بورژوازی، اپورتونیستی و چپروانه کذائی بود". اساس فعالیت های " س- ج-م " زیرنام جریان " شعله جاوید " از سال 1347 تاروهای پریشانی و زوال مشی علنی شهری و روشنفکرانه بود. برای " رهبری " که علاقه سوزانی به مبارزات علنی (و مظاهره و متنگ) حس میکرد پیدا کردن زمینه و تمسک برای این کاراشکالی نداشت. از تجلیل روزهای تاریخی، پشتیبانی از جنبش های کشورهای مختلف، پشتیبانی از حرکت کارگران و کارمندان برخی از موسسات گرفته تا اعتراض علیه اخراج معلمان و متعلمان، همه میتوانستند بهانه ای باشند جهت مظاهره یا کم از کم متنگی در صحن پوهنتون و یا یکی از مکاتب. رهبری از همان آغاز برآمد علنی عملاً تهداب بدترین اشکال علنی گری را گذاشت".

اینکه رهبری « گروه انقلابی.... » بر مؤثریت مبارزات علنی " س ج م " کلاً خط بطلان کشیده و آنها را نه درپرتو " م- ل- ا " که « معجونی از افکار خرده بورژوازی، اپورتونیستی و چپروانه کذائی » می داند جایی تعجب نیست؛ زیرا از این عناصر اپورتونیست و رویونیست که با ترندها و نیرنگ های اپورتونیستی هویت اصلی خود را در " س ج م " و جریان دموکراتیک نوین " پنهان کرده و فرصت طلبانه در غیاب رفیق اکرم یاری حملات ضد انقلابی و تخریب کارانه راعلیه آن آغاز کردند؛ بیش از این انتظاری نبوده و نیست. این مسئله در طول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی و در کشورهای مختلف جهان از جمله در حزب کمونیست (بلشویک) و در اتحاد شوروی سوسیالیستی بعد از درگذشت رفیق استالین در سال (1953) و در حزب کمونیست چین سوسیالیستی بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون در سال (1976) نیز بوقوع پیوست و رویونیست های (خروشچفی) و رویونیست های « سه جهانی » (دینگ سیائوپنگ) هر دو در ژانقلاب جهانی، دیکتاتوری های پرولتاریا و نظام های سوسیالیستی را متلاشی و سرنگون کردند. دکتر فیض ورفقای منحیت اپورتونیست های راست مظاهرات و میتنگ های مترقی که از جانب " س ج م " به مناسبت های مختلف برپا می گردید را « فاقد ارزش و مؤثریت » می دانند؛ در حالیکه تجلیل از روزهای تاریخی مربوط به جنبش کمونیستی بین المللی و دیگر جنبش های انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتمکشان جهان و با اعلام پشتیبانی از مبارزات خود جوش حق طلبانه کارگران و زحمتمکشان کشور و شرکت در آنها و سودادن

آنها به جهت طرح مطالبات و خواسته‌های سیاسی طبقه کارگرو سایر زحمتکشان و علاوه بر فعالیت در بین کارگران به منظور آگاهی دادن و بسیج آنها که اتحادیه‌های صنفی شان را تشکیل دهند یکی از وظایف مبارزاتی یک سازمان انقلابی پرولتری (م- ل- ا) مانند "سازمان جوانان مترقی" در آن زمان را تشکیل می داد. همچنین حمایت و پشتیبانی از تظاهرات کارمندان پائین رتبه دولت و دفاع از مطالبات و حقوق برحق شان امر درستی بود. و به همین صورت اعتراض علیه اقدام خایانه " اخراج معلمان و متعلمان" از طرف دولت فنودال کمپرادوری (ظاهر- داوود) وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و حمایت از حقوق و مطالبات برحق آنها امر درستی بود که از جانب " س ج م" و " جریان دموکراتیک نوین" صورت می گرفت. ولی داکتر فیض این همه موارد مبارزه سیاسی را که " س ج م" بدین وسیله استثمار بی رحمانه و انواع ستم و مظالم و وحشیانه و جنایات و خیانت‌های طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور و حامیان امپریالیست و سوسیال امپریالیست آنها علیه خلق افغانستان را چگونه همه جانبه افشا کرده و از این طریق به توده های خلق آگاهی می دادند، آنهم در شرایطی که فقر و گرسنگی و وحشتناکی در جامعه بیداد می کرد، بیکاری گسترده وجود داشت، فساد و رشوه خواری مامورین دولت و مصایب و مشکلات عدیده که توده های خلق به آن گرفتار بودند. و رهبری " س ج م" در جریان تظاهرات آنها به توده های خلق می فهماند که عاملین اصلی این همه فقر و بدبختی، بی تعلیمی، انواع مریضیهای مکرری و روانی، بی عدالتیها و انواع ستم از جمله ستم بر زنان، ستم بر اقلیتهای ملی و مذهبی و عقبماندگی همه جانبه همین طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور و در رأس آنها دربار سلطنت و پاداران امپریالیستی آنها هستند. و نیز به توده های خلق آگاهی می داد که فقط در سرنگونی نظام حاکم ارتجاعی و ستمگرو قطع سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم است که می توانند از این همه استثمار و ستم و رنج و عذاب و سیاه روزی رهایی یافته و نظام دموکراتیک نوین خود را برقرار کنند. از این نظر و موضع رهبری « گروه انقلابی...» درباره بی اهمیت جلوه دادن مظاهرات و میتینگهای که از جانب " س ج م" بر پا می گردید، بر می آید که این آقایان نه تنها به شکل این مبارزات که با مضمون و محتوی بیاناتی که در این تظاهرات و میتینگها ارایه می گردید، نیز مخالفت شدید داشتند و آنها را تا سطح «جستجوی بهانه برای برپا کردن سروصدا» پائین می آوردند. البته چنانکه بعدها چهره کریه این اپورتونیستهای بیشتر بر ملا گردید، واضح شد که این گونه افشاگریها علیه نظام حاکم و امپریالیستهای حامی آنها در سطح جامعه هم به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی و هم به لحاظ طبقاتی نه تنها برای طبقات حاکم ارتجاعی که برای داکتر فیض و یاران وی

نیز آزاردهنده بوده است. و برخلاف این ادعاهای پوچ رهبری «گروه انقلابی...» کمبود و مشکل مهم رهبری "س ج م" در این نبود که با استفاده از شرایط آزمان که تاحدی امکان مبارزه علنی برای نیروهای انقلابی و متری در جامعه بوجود آمده بود و به مناسبت‌های مختلف، تظاهرات‌ها و میتینگ‌های برپا کرده و به تبلیغ و ترویج اندیشه‌های دموکراسی نوین در سطح نسبتاً گسترده می پرداخت و با افشاگری سیاسی خیانت‌ها و جنایات نظام حاکم و استثمار و سوسیال امپریالیسم «شوروی» علیه خلق را برای کتله‌های وسیع روشنفکران طبقات پائین جامعه و توده‌های خلق عمدتاً در شهرهای بزرگ کشور بر ملا می نمود؛ بلکه مشکل "س ج م" این بود که به همین شکل علنی مبارزه طبقاتی اکتفا کرد و به جنبه مخفی مبارزه و نشر ارگان (کمونیستی) سازمان و متشکل ساختن روشنفکران مردمی و کارگران نسبتاً آگاه در هسته‌ها و حلقه‌های مخفی و ایجاد کلاس‌های درسی برای ارتقای سطح آگاهی علمی انقلابی آنها و هسته‌گذاری‌های مخفی در روستاها در بین دهقانان فقیر و بی‌زمین و کارگران فلاحی و بسیج و سازماندهی آنها و همچنین کار در جهت تدارک و تشکیل گروه‌های رزمی (چریکی) برای مبارزه نظامی، آغاز جنگ توده‌ای طولانی، توجه جدی نکرد. در آن شرایط مبارزات علنی "س ج م" که در سطح گسترده صورت گرفت اثرات مهمی در جلب و جذب روشنفکران تعلق طبقات خلق و اذهان توده‌های خلق شهری بجا گذاشت. و توجه رهبری به مبارزه مخفی و قرارداد مبارزه علنی در خدمت آن کمک بزرگی به توسعه و پیشرفت مبارزات انقلابی و تقویت و استحکام جنبش انقلابی پرولتری و تشکیل حزب کمونیست انقلابی در کشور می نمود. در آن صورت در غیاب رفیق اکرم یاری اپورتونیست‌های رنگارنگ نمی توانستند آن سازمان انقلابی مردمی را به آن سهولت به انحلال کشانده و جنبش بزرگ توده‌ای (جریان دموکراتیک نوین) تحت رهبری اش رامتلاشی سازند. در آن شرایط تعداد زیادی از روشنفکران متری مردمی عطش فراوانی به فراگیری اندیشه‌های انقلابی پرولتری داشتند و افراد و تشکلهای متری و آزادی خواه و میهن دوست کشور و بخش‌های بزرگی از توده‌های شهری از جنبش دموکراتیک نوین حمایت می کردند. و برخلاف ادعای رهبری «گروه انقلابی...» خط مشی مبارزاتی "س ج م" و هیئت رهبری آن خاصاً رفیق اکرم یاری را تنها همین شکل مبارزه تشکیل نمی داد؛ اینکه وی به اثر مریضی فرصت نیافت تا به این مسایل بپردازد بحث دیگری است. اما با وجود آنهم عدم توجه به شکل مخفی مبارزه (ایجاد هسته‌های مخفی) و آغاز مبارزه در روستاها و سازماندهی دهقانان فقیر و بی‌زمین، یک اشتباه و انحراف از جانب "س ج م" محسوب می شود. همچنین در اینجا باید به

اختصارا اشاره نمایم که: کوتاهی و ناتوانی رهبری "س ج م" خاصاً جناح منسوب به خط انقلابی پرولتری، به مورد دیگری از جمله وضعیت درونی "س ج م" نیز رابطه مستقیم داشت. زیرا در "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" سه جناح وجود داشت از جمله جناح رفیق اکرم یاری که خط اصولی و انقلابی (م- ل- ا) را نمایندگی کرده و خط مسلط در "س ج م" بود. و جناح‌های که خطوط انحرافی اکونومیستی، سنتریستی و آوانتوریستی را نمایندگی می کردند. و پیشبردار مبارزه انقلابی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی به یک حزب انقلابی پرولتری (م- ل- م) نیرومند، نیاز بود و هست. و بفرار معلوم جناح خط انقلابی پرولتری "س ج م" بر رهبری رفیق اکرم یاری درگیر مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی با خطوط انحرافی اپورتونیستی درون "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" نیز بوده است، و بعد از واقعه (25 جوزا) و حمله دولت برجریان دموکراتیک نوین، مسایل اختلافی دیگری در درون زندان در بین اعضای "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" بروز نمود که انعکاس آن در بیرون از زندان (در بین رهبری س ج م) مشکلاتی را در بین اعضا و هواداران آن به وجود آورد که در غیاب رفیق اکرم یاری این مبارزه موفق به طرد خطوط اپورتونیستی از "س ج م" نشده و سازمان توسط آنها به انحلال کشانده شد. اما «انتقاد» داکتر فیض و یارانش از عدم توجه و یا اشتباه و انحراف رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری و داکتر صادق یاری به مسئله سازماندهی مبارزه مخفی و مبارزه در روستاها و تدارک جنگ خلق به این منظور نبود که اوشان به این شکل مبارزه و یا کلاً مبارزه انقلابی بر مبنای "م- ل- ا" باور داشتند؛ بلکه اصرار آنها روی این مسایل به منظور حمله به این رفقا بوده و هست. و رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» بعد از تخریب و به انحلال کشاندن "س ج م" نه اینکه کمترین اقدامی در این زمینه ها نکردند که کوچکترین گامی در جهت پیشبرد امر انقلاب برنداشته و بالعکس بر مبنای خط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی شان با گروه های ارتجاعی اسلامی متحد شده و برای پیروزی "انقلاب اسلامی" و تشکیل "جمهوری اسلامی" مبارزه کردند.

رهبری «گروه انقلابی...» در همین صفحه (30) چنین می نویسد: "در آن روز (حادثه 25 جوزا 47) "رهبری" طبق معمول مظاهره ای گویا به پشتیبانی از کارگران داشت پلیس سد راه مظاهره کنندگان گردید ولی با آنکه راه های دیگر برای آنان باز بود، "رهبران" بخاطر تبارز روحیه قهرمانی و قهرآمیزی خود، دستور دادند که صف پلیس

شکستنده شود که در نتیجه برخی از اعضای "رهبری" و پیروان جریان زندانی وجریده" شعله جاوید" هم توقیف شد....".

ملاحظه می شود که در فتره فوق داکتر فیض اولاً؛ پشتیبانی از مبارزه کارگران از جانب "س ج م" را صادقانه نمی داند. ثانیاً؛ شکست دادن سد پولیس بعبارت دیگر عدم اطاعت از دستور پولیس دولت خاین و ضد مردم را به استهزای گیرد؛ در حالیکه عبور تظاهرات خیابانی از مسیرهای معینی در شهرها و همچنین ایجاد سد و مانع از جانب پولیس دولت دوم مسئله است که به منظورهای معین و متضادی صورت می گیرد. در مورد اول منظور از تظاهرات سیاسی خصوصاً در شهرهای بزرگ عبور از مسیرهای است که تعداد بیشتری از اهالی خاصاً توده های خلق از منظور تظاهرات آگاهی حاصل کرده و هر چه بیشتر از تبلیغات سیاسی بهره مند شوند. بالعکس طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) منظور دارد تا جریان تظاهرات از مسیرهای کوتاه عبور کند که خودش تعیین می نماید، یعنی مسیری که مؤثریت تبلیغات و افشاگریهای سیاسی در جریان تظاهرات برای توده های مردم در کمترین حد آن باشد. و از اینکه تظاهر کننده ها به صوابدید و هدایت رهبری "س ج م" به دستور پولیس دولت ضد مردمی و ضد ملی واقعی نگذاشته و سد آن را شکستنده و به مسیر از قبل تعیین شده ای شان ادامه دادند، مورد قبول داکتر فیض نبوده و آنرا اقدام و عملی "قهرآمیز" می داند، امری که مورد ادعای ارتجاع حاکم هم بود. در حالیکه مقاومت در برابر سد پولیس از جانب تظاهر کننده ها منحصر به گروه های چپ انقلابی مانند جریان دموکراتیک نوین در دهه چهل خورشیدی نبوده بلکه موارد آن در کشورهای مختلف جهان از جانب همه جریانهای سیاسی چپ صورت گرفته و می گیرد و در مواردی بین تظاهر کننده های خشمگین و پولیس درگیری صورت می گیرد. زمانی رهبری «گروه انقلابی....» گذشتن تظاهر کننده ها از سد پولیس را عملی "قهرآمیز" تلقی کرده و آنرا مورد استهزا و نکوهش قرار میدهد؛ معلوم نیست که به فرض در برابر مبارزه مسلحانه "س ج م" علیه نظام حاکم، داکتر فیض و بارانش چه موضعی ارتجاعی تر از این اتخاذ می کردند! نظر و موقف آنها این مطلب را می رساند که این آقایان هرگز با روحیه شورشیگری روشنفکران انقلابی و مرفقی و توده های مردم و مبارزه قهرآمیز یا ورنداشته اند و بدون هیچ تردیدی بکاربرد عبارت «در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» و شعارهای دیگر بظاهر «تند و تیز» آنها میان تھی بوده و به منظور اغوای کتله ای بزرگی از روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و توده های خلق صورت می گرفت و می گیرد که داکتر فیض توانست بدین وسیله ده ها تن

از روشنفکران هوادار "ج د ن" را در پرتگاه اپورتونیزم راست (رویزیونیسم «سه جهانی») بکشاند. و جریان بعد از سال 1352 خورشیدی و اعلام تشکل «گروه انقلابی...» و بعد «سازمان رهائی...» در سال 1358 بیش از پیش ثابت ساخت که مخالفت داکتر فیض از اقدامات و مبارزات قهرآمیز ریشه در اندیشه و افکار اپورتونیستی و رویزیونیستی آن «مرحوم» و یاران وی داشت، امری که همواره مورد نظارت تجاع و امپریالیسم بوده و هست. و به همین دلیل است که ارتجاع و امپریالیسم حرکات و اقدامات مسالمت آمیز از جانب گروه های سیاسی ارتجاعی را «متمدنانه» توصیف کرده و تظاهرات گروه های انقلابی پرولتری را "قهرآمیز" و مبارزات مسلحانه آنها را «بدترین نوع تروریسم» می دانند. ثالثاً: سرکوب تظاهرات (25) جوزا (1347) و توقیف جریده "شعله جاوید" مربوط به "شکستادن سد پولیس ویا عدم فرمانبرداری از دستور پولیس از جانب تظاهرکننده ها نبود، این نظریس یار کودکانه و ساده انگارانه است؛ زیرا سرکوب جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری "س ج م" و توقیف جریده "شعله جاوید" برای دولت و دربار سلطنت یک مسئله اساسی محسوب می شد. و تشکیل تظاهرات های سیاسی متشکل از کتله های بزرگ از روشنفکران مترقی و مدافع منافع خلق اعم از محصلین پوهنتون و متعلمین مکاتب و معلمین و استادان و سایر روشنفکران مترقی و تبلیغات سیاسی افشاگرانه گسترده برای کتله های بزرگی از توده های خلق شهری و انتشار جریده "شعله جاوید" (که به تبلیغ و ترویج ایده ها و افکار دموکراسی نوین و فرهنگ انقلابی می پرداخت) و همان تعداد معدود (11) شماره این جریده اثرات روشنگرانه گسترده در بین روشنفکران بجا گذاشت و به همین دلیل برای نظام حاکم غیر قابل تحمل بود. به فرض بنا بر ادعای کودکانه رهبری «گروه انقلابی...» اگر در همان روز جریان تظاهرات سد پولیس را نه شکستانده و عبارت دیگر از دستور پولیس اطاعت نموده و مسیر مورد نظری پولیس دولت را برای تظاهرات می پیمود؛ دولت در روز دیگر و در محل دیگری و به بهانه های دیگری تظاهرات و اجتماعات تحت رهبری "س ج م" را مورد حمله قرار داده و رهبران و اعضای "س ج م" و "جریان دموکراتیک نوین" را دستگیر و به زندان می انداخت و جریده "شعله جاوید" را مصادره می نمود. در اینجا اشتباه رهبری "س ج م" این بود که کد رهبری با شرکت در اکثر تظاهرات و میتینگها توسط پولیس دولت و سایر دستیاران پولیس مخفی دولت، باندهای «خلق» پرچمی و باند "اخوان المسلمین" شناسائی شده و به آسانی مورد حمله و دستگیری پولیس قرار گرفته و زندانی شدند. البته این هم به این مفهوم نیست که اگر رهبران و کد رهبری "س ج م"

درتظاهرات ومیتنگها شرکت نمی کردند، به بهانه ها ودوسیه سازیهای مختلف دیگری دستگیروزندانی نمی شدند.

به ادامه همین مطلب چنین می خوانیم: " این امر برای " س ج م " میتوانست درسی خوبی باشد لیکن نه. پس ازحادثه 25 جوزا " رهبری " به جای آنکه فعالیت های گذشته اش را جمع بندی نموده وازآن درسهای لازم جهت اجتناب ازاشتباهات دریافته بگیرد، خودرا سرسختانه تردرهمان مسیرقرارداد وروز 25 جوزا را ازافتخارات خویش شمرد. بعد ازآن رورتظاهرات ومیتنگهای " شعله جاوید " بیشتر دامنه گرفت. به کمیت جریان نیزافزوده گشت، چون همانطورکه گفته ایم غیرازآنکه روشنفکران خواست انقلابی خویش را دروجود جریان که نام " ناشراندیشه های دموکراتیک نوین " برخوردنهاده بود، می دیدند زندانی شدن عده ای نیزعاملی در جلب آنان بود...".

طبق فقره فوق رهبری «گروه انقلابی...» نظردارد که رهبری " س ج م " بعد از تاریخ " 25 جوزا " باید ازتشکیل تظاهرات گسترده منصرف شده ودیگرخلاف دستورپولیس مسیرتظاهرات را تعیین نکرده واقدام به " شکستادن سد پولیس " نکرده وازشیوه های قهرآمیزمبارزه و«چپ روی» پرهیزی نمود وبه همین دلیل است که می نویسد: " رهبری خودرا سرسختانه تردرهمان مسیرقرارداد وبعد ازآن تظاهرات ومیتنگهای " شعله جاوید " بیشتردامنه گرفت وبه کمیت جریان افزوده گشت". این نظرباب طبع دولت هم بود؛ زیرا دولت با درنظرداشت ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی واستراتژی واهداف انقلابی " س ج م " وجریان دموکراتیک نوین حاضرنبود که درهیچ سطحی فعالیت آن رادرکشورپذیرد؛ ولی ازآنجاییکه سرکوب ومهارآن جنبش انقلابی وجریان عظیم توده ای تا حدی برایش مشکل بود؛ حاضرشد که موقتاً تظاهرات این جنبش را براساس دساتیرتعیین شده خودش هرچه بیشترمحدود وکم اثرسازد. زیراماهیت شعارها ویبانیه های که درجریان تظاهرات ومیتنگهای جریان دموکراتیک نوین ارایه میشدند، چون خنجری بود که برقلب طبقات حاکم ارتجاعی وامپریالیسم وسوسیالیسم ورویزیونیستهای « خلقی » پرچمی ومرتجعین " جریان "اخوان المسلمین " وارد می گردید. وهرحرکت انقلابی حتی بشکل تظاهرات " مسالمت آمیز " خاصتاً درجوامع تحت سلطه امپریالیسم برپایه های قدرت طبقات حاکم ارتجاعی ونوکرامپریالیسم ضربت وارد می کند. درحالیکه اگرگروه های اپورتونیستی ورویزیونیستی هزاربارشعارهای بظاهر « مترقی » سردهند وبانیه های « تند وتیز »

ارابه کنند کمترین مشکلی برای طبقت حاکم ارتجاعی و امپریالیستهای حامی آنها بوجود نمی آورد؛ زیرا دولتهای ارتجاعی به ماهیت ضدانقلابی این گروه ها آگاهی داشته و آنها را هرگز خطری برای نظام حاکم شان نمی دانند. ازجانبی هم این گروه ها در جهت اغوای طبقه کارگرو سایر طبقات و افشارزحمتکش برای تداوم نظم کهن به ارتجاع و امپریالیسم خدمت می کنند. چنانکه طی پانزده سال اخیر که امپریالیستهای امریکائی و ناتو افغانستان را به اشغال نظامی درآورده و به مستعمره کشیده اند و دولت مزدور و دست نشانده بر خلق افغانستان حاکم کرده اند که فرمانها و دستاویز استعماری امپریالیسم را عملی می کند؛ گروه های مختلف اپورتونیستی و رویزیونیستی از جمله « سازمان رهائی- حزب همبستگی»، « ساما» و «ساما- ادامه دهندگان»، « سوسیالیستهای کارگری» و سایر تشکلات اپورتونیستی شعارهای بظاهر « انقلابی و متمدنی» سرمی دهند و تاجاییکه در دو- سه سال اخیر از اشغال نظامی و مستعمره بودن افغانستان توسط قدرتهای امپریالیستی نیز سخن میزنند؛ ولی دولت دست نشانده و قدرتهای امپریالیستی خم به ابرونکرده و آنرا نتیجه « دموکراسی و آزادی بیان» می خوانند. همچنین اغوا و فریب توده های خلق (که از شدت و وسعت جور و ستم و مظلالم و استثمار، فقر و گرسنگی، اعتیاد به مواد مخدر، فحشا، شیوع ایدز، کشتار و اختطاف و جنایات وحشیانه و خیانتهای امپریالیستهای اشغالگر و دولت دست نشانده آنها به رهبری کرزی و غنی احمدزی و عبدالله این خانین خود فروخته و دیگر گروه های جنایتکار و مزدور امپریالیسم مانند طالبان و حزب اسلامی گلب الدین و حقانی، " القاعده" و " داعش" به ستوه آمده اند) از جانب گروه های رویزیونیستی، خدمت بزرگی است که برای استعمار و امپریالیسم انجام داده و می دهند. و از جانب دیگر این گروه های ضدانقلابی ضربات شدیدی به جنبش انقلابی پرولتری و دیگر جنبشهای متمدنی و آزادی خواهانه در کشور وارد کرده و «سازمان انقلابی» و «ساما- ادامه دهندگان» هرچه خابانه و ردیلا نه علیه فعالین جنبش کمونیستی (م- ل- م) بگونه آشکار و پنهان جاسوسی و فحاشی می کنند. در مورد دیگر؛ ملاحظه می شود که بعد از حمله وحشیانه و فاشیستی پولیس دولت بر جریان تظاهرات جریان دموکراتیک نوین در روز (25 جوزا و دستگیری تعدادی از رهبران و کدرها و هواداران " س ج م" و " جریان دموکراتیک نوین" و چندین تن از کارگران هواداران این جریان، تعداد بیشتری از روشنفکران مردمی و متمدنی کشور بدون ترس از حمله دولت خائن و دشمن مردم در صف جریان دموکراتیک قرار گرفته و آنرا بیش از پیش تقویت کردند که این خود ماهیت انقلابی مردمی این جنبش و مخالفت با نظام ضد مردمی حاکم را از جانب روشنفکران متمدنی به

ثبوت می رساند. ولی ملاحظه می شود رهبری اپورتونیست « گروه انقلابی...» از یک طرف اذعان مینماید که " روشنفکران خواست انقلابی خویش را در وجود جریان دموکراتیک نوین می دیدند" ولی از طرف دیگری گوید: " این جریان باصطلاح نام ناشراندیشه های دموکراتیک نوین را بر خود نهاده بود!" این نهایت درماندگی وافتضاح رهبری « گروه انقلابی....» راعیان می سازد واین ازجمله مشخصات همه اپورتونیستها و رویزیونیستها است که به آسانی حقایق را تحریف ویا انکار می کنند. همچنین دیده می شود که این آقایان ازاین امرسخت منزعج بوده ونظردارند که رهبری" س ج م" باید دامنه تظاهرات ومیتنگهای جریان دموکراتیک نوین هرچه بیشترمحدود نموده وازاقدامات " قهرآمیز" مانند روز(25 جوزا) اجتناب می کرد. البته این امرنوی نبوده ونیست، درطول تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی اشکال اپورتونیسم وانواع رویزیونیسم خایانه کمونیسم انقلابی را انکارکرده ورویزیونیسم وضدانقلاب خودرابرای طبقه کارگروسایرطبقات زحمتکش « کمونیسم» تبلیغ کرده ومی کنند.

درصفحه (31) این سند می خوانیم: " ولی" رهبری" همه این روشنفکران علاقمند به اندیشه مائوتسه دون وسرشارازنیروی رزمندگی را تام وتمام بمبارزات علنی وشهری غیرانقلابی کشاند ونخواست ازشوروشوق انقلابی آنان استفاده انقلابی برد".

دراینجا اینکه رهبری « گروه انقلابی...» مدعی است که "همه روشنفکران" که درجریان دموکراتیک جمع شده بودند، "علاقمند به اندیشه مائوتسه دون" بودند، نادرست است. زیرا آن کتله بزرگ ازروشنفکران نظربه سطح آگاهی سیاسی انقلابی وخواستههای طبقاتی وقشری شان به طیفهای مختلف تقسیم می شدند. وهمچنین ذکرصرف علاقمند به اندیشه مائوتسه دون ازجانب داکترفیض درک انحرافی وی را ازعلم انقلاب پرولتری نشان میدهد؛ زیرا درآن شرایط کمونیستهای انقلابی جهان علم انقلاب پرولتری را(مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) می گفتند واکنون (م- ل - م) می نامند. بدون شک اکثریت قاطع آن روشنفکران دارای احساسات انقلابی ومترقی ونیروی رزمندگی بودند وازاندیشه های دموکراسی نوین حمایت می کردند؛ لیکن شوروشوق انقلابی باید با آگاهی انقلابی توأم باشد. البته تعداد زیادی ازآنها علاقمند به فراگیری علم انقلاب پرولتری(م- ل- ا) بودند که رهبری" س ج م" به این امرمهم توجه مبذول نکرد وبه همین سبب بود که داکترفیض ویارانش بعد

از تخریب و انحلال " س ج م" و فروپاشاندن جریان دموکراتیک نوین، توانستند با ترفندهای اپورتونیستی ده ها تن آنها را بعقب شان کشانده و درمنجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم غرق کردند. لیکن تعدادی از روشنفکران با مطالعه و آگاهی از (م- ل- ا) عضویت " س ج م" را نپذیرا بودند که نقش کدرهای رهبری را در جریان دموکراتیک نوین ایفا می کردند. اینکه داکتر فیض رهبری " س ج م" خاصاً جناح واقعاً انقلابی در هیئت رهبری " س ج م" را متهم می سازد که «نخواست» از شور و شوق انقلابی روشنفکران استفاده انقلابی ببرد و مبارزات شهری را «غیر انقلابی» می خواند؛ غیر واقعی و خاینانه است. زیرا به لحاظ ماهوی بین "نخواستن" و "قصور و اشتباه" نسبت به این امر تفاوت زیادی وجود دارد. در حالیکه همان مبارزات علنی شهری که از جانب " س ج م" رهبری میشد نیز در موردش تا حد زیادی نقش انقلابی ایفا کرده و اثرات روشنگرانه متری بر اذهان کتله های وسیعی از روشنفکران مردمی و بخشهای از توده های خلق بجا گذاشت و با فرهنگ انقلابی و متری دموکراسی نوین آشنا شدند. و انکار از این نقش انقلابی و متری " س ج م" و جریان دموکراتیک نوین در همان عمر کوتاه اش در افغانستان، نهیلیسم محض بوده و ناشی از کینه توزی و خصومت ورزی رهبری «گروه انقلابی...» نسبت به آن جنبش انقلابی پرولتری است. و متهم ساختن رهبری " س ج م" خاصاً جناح واقعاً انقلابی آن به اینکه «نخواست» از "شور و شوق انقلابی روشنفکران" جریان دموکراتیک نوین استفاده انقلابی بنماید؛ تخریبکاری و اتهام دروغین است. در حالیکه رفیق فقید اکرم یاری از اولین بنیان گذاران جنبش انقلابی پرولتری با خط ایدئولوژیک- سیاسی (م- ل- ا) در افغانستان بوده و خط انقلابی ایکه وی ترسیم کرد تا امروز با کیفیت متکامل تری یعنی (م- ل- م) وجود داشته و گروه های شامل در جنبش کمونیستی (م- ل- م) انقلابی در پرتو این خط به مبارزه ای شان ادامه می دهند.

(بخش 8)

رهبری « گروه انقلابی...» در صفحه (31) این "سند" چنین می نویسد: "مظاهرات، میتنگها، شرکت در موسسات ارتجاعی و بطور کلی هر نوع مبارزه علنی اگر بارعایت اصول م- ل- ا و در خدمت کار مخفی و متشکل ساختن نیروها نباشد به هیاهوی بی ارزشی بدل می گردد. فکرها دایت کننده رهبری" س ج م" را در میتنگها و مظاهرات که گاهی هفته ها ادامه مییافت (مسئله طرد لایحه پوهنتون) خدمت صادقانه به خلق و گامی بسوی انقلاب نمی ساخت، بلکه احساسات و اندیشه های شان همان احساسات و افکار خرده بورژوائی و اپورتونیستی بود که با یک چنان خط مشی سیاسی جدا از توده ها، محدود بروشنفکران، شهری و علنی آنان تناسب داشت".

اینکه رهبری " سازمان جوانان مترقی" پیشبرد مبارزه طبقاتی و ملی را منحصر به شهرها ساخت و به امر مبارزه دردهات در بین دهقانان فقیر و بی زمین و در بین کارگران و سازماندهی و بسیج آنها توجه جدی نکرده و یا به شکل مخفی مبارزه انقلابی کمتر توجه مبذول داشته و مسایل دیگر انتقاد بر آن وارد است و مبارها و در اسناد مختلف به آن اشاره کرده ایم. ولی از اینکه رهبری « گروه انقلابی...» خاصاً داکتر فیض براه اندازی مظاهرات، میتنگها و هر نوع مبارزه علنی از جانب رهبری" س ج م" را « هیاهوی بی ارزش» خوانده و ایدئولوژی و سیاستی که رهبری" س ج م" در پرتو آن این مظاهرات و میتنگها را رهبری می کرد، «خدمت صادقانه به خلق و گامی بسوی انقلاب» ندانسته بلکه آنها را «احساسات و افکار خرده بورژوائی و اپورتونیستی» رهبری" س ج م" می خواند، عمق نادانی و توطئه گری اش علیه رهبری" س ج م" خاصاً فقید رفیق اکرم یاری را بر ملا می سازد. برخلاف نظر «مرحوم» داکتر فیض و بارانش در تمام جوامع طبقاتی خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تظاهرات و اعتصابات سیاسی من حیث شکلی از مبارزه طبقاتی برهبری نیروهای انقلابی پرولتری و در صورت مساعدت شرایط این نیروها می توانند در سطح گسترده به تبلیغ و ترویج اندیشه ها و فرهنگ انقلابی پرداخته و از این طریق به توده های خلق آگاهی سیاسی داده و ماهیت

وخصلت ضد مردمی و ضد انقلابی طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیستهای حامی آنها را برای توده های خلق افشا کنند و همچنین وسیله نفوذ بیشتر نیروهای انقلابی در بین توده های خلق شده و در جهت بسیج آنها علیه دشمنان مشترک شان نیز موثر است. **لنین می گوید: "دموکراسی بورژوائی وسیله ایست برای طبقه کارگر تا با استفاده از آن از منافع طبقاتی و وظایف تاریخی خود آگاه شود."** ما شاهدیم که تظاهرات و اعتصابات برهبری "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین در دهه چهل خورشیدی براذهان توده های خلق خاصاً در شهرهای بزرگ کشور اثرات مثبتی بجا گذاشت و هنوز خاطرات آن در اذهان نسل های معمر کشور باقی است. و به عکس بهمان اندازه طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) از این جنبش انقلابی وحشت و نفرت داشته و باندهای رویونیستی «خلقی» پرچمیها و باندهای ارتجاعی اسلامی «اخوان» و شئونیهستهای «افغان ملت» و دیگر گروه های ارتجاعی و ضد انقلابی منحیت نمایندگان منافع طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور بوروکرات و خادمان امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم نیز علیه جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و فعالین آن شدیداً خصومت داشتند. و این همه دارودسته های ارتجاعی و ضد انقلابی در همه شرایط و اوضاع خصومت ورزی خود را علیه نیروهای انقلابی پرولتری (م-ل-م) پنهان نکرده و نمی کنند، و همین خصومت شدید دشمنان طبقاتی مختلف داخلی و امپریالیستهای خارجی خود دلالت بر حقانیت جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) در افغانستان نموده و می نماید. در شرایط پانزده سال اخیر در افغانستان هر زمان که در جریان مصاحبه های تلویزیونی مشاجره ای بین نماینده های گروه های رویونیستی از جمله «سازمان رهائی- حزب همبستگی افغانستان»، «سازمان انقلابی»، «ساما» و «ساما- ادامه دهندگان» و نماینده های احزاب ارتجاعی اسلامی «جناح اخوان» صورت گرفته (که بارها اتفاق افتاده است)؛ زمانی سخنگوی «سازمان رهائی- حزب همبستگی» نماینده های حزب اسلامی گلب الدین و جمعیت اسلامی را مورد حمله لفظی قرار داده و آنها را جنایتکار و مزدوریگانه می خوانند، نماینده های این احزاب ارتجاعی و جنایتکار را بمقابل وی را مورد حمله لفظی قرار داده و آن را «شعله ای» خطاب می کند و بزعم آنها گویا می خواهند (با شعله ای خواندن) هویت این حریفان خود را به نزد امپریالیستهای اشغالگرافشا کنند. و همچنین این برخورد نشان می دهد که در نزد امپریالیستها و مزدوران وطنی آنها نسبت "شعله ای" داشتن و یا "مارکسیست-لنینیست-مائویست" بودن چه «جرم» سنگینی محسوب میشود. اما سخنگوی «سازمان رهائی- حزب همبستگی» همواره سعی کرده است تا با مغالطه این ادعای آنها را رد

نماید. در حالیکه امپریالیستهای امریکائی و عضو ناتو از ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی و ضد انقلابی این گروه های رویزیونیستی و تسلیم طلب آگاهی دارند و طی یک و نیم دهه اخیر همه این گروه های جنایتکار و خاین و مزدور را در دولت دست نشانده برهبری خابنین و جنایتکاران و وطن فروشانی مانند حامد کرزی و غنی احمد زی جمع کرده اند. عبارت دیگر همه این گروه های نوکرامپریالیسم و استعمار، به لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی با هم تضاد انتاگونیستی ندارند و اختلاف و تضاد آنها از جمله تضادهای غیر انتاگونیستی است. و هر زمان که منافع آنها ایجاب نماید (چون جریان پانزده سال اخیر) با هم کنار آمده و در زیر چتر حمایت امپریالیسم توده های خلق افغانستان را مورد ستم و استثمار قرار می دهند. باین دو "شعار" که بیانگر نظر و موضع اپورتونیستی و رویزیونیستی «سازمان رهائی- حزب همبستگی افغانستان» که از جمله میراث داران «مرحوم» دکتر فیض احمد است، توجه کنید: " تا وقتی امریکا و مزدوران بنیادگرایش حاکمیت دارند، سیه روزی زنان افغان را پایانی نخواهد بود!" و "سران تنظیمی طالبی و گلب الدین خاین و جنایت پیشه و مزدوران!" (8 ثور 1395). اولاً؛ طی 2-3 سال اخیر است که « سازمان رهائی...» با اصطلاح علیه امریکا شعار می دهد، آنهم به این علت که امپریالیسم امریکا به پیشنهادات و اصرار « سازمان رهائی- حزب همبستگی» مبنی بر حذف گروه های اسلامی « بنیادگرا» از دولت دست نشانده و یا تضعیف قدرت آنها توجه نکرده است، با اصطلاح از دولت امریکا ابراز نا رضائی میکند. در حالیکه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی به این رویزیونیستهای مزدور نیز کم لطفی نکرده اند. تأمین بودجه " ان. جی .او" های مربوط به « سازمان رهائی - حزب همبستگی افغانستان» از طرف دولت امریکا و دیگر دولتها و نهادهای امپریالیستی و ارتجاعی ادامه داشته و در مجالس بین المللی که به منظور « جلب کمک» به دولت مزدور در کابل دایمی گردد و نماینده «سازمان رهائی- حزب همبستگی» از جانب عالی رتبه های دولت امریکا و اروپا مورد توجه قرار می گیرد. چنانچه " هیلاری کلinton" وزیر خارجه سابق امریکا، خانم " سیلی غفار" نماینده «سازمان رهائی- حزب همبستگی» را مورد تفقد و نوازش خاص قرار داده و وی در جریان جلسات در کناره خویش نشاند. و رویزیونیستهای «سازمان رهائی...» شاید آن را از جمله « توجه خاص» دولت امریکا به زنان افغانستان و انمود کردند. ثانیاً؛ آیا طی یک و نیم دهه اخیر تنها امپریالیسم امریکا افغانستان را اشغال نظامی کرده و زیر سلطه استعماری قرار داده است؟ آیا درین این همه نیروها و گروه های ارتجاعی و خاین و جنایتکار و وطن فروش مزدور امپریالیسم و استعمار که خاصاً طی پانزده سال اخیر در ترکیب دولت دست

نشانده شامل اند، تنها گروه های اسلامی « بنیادگرا » است که به قول «سازمان رهائی- حزب همبستگی» موجب سیاه روزی زنان افغانستان هستند؟. این رویزونیستهای خاین وضدانقلابی مردم ناآگاه افغانستان خاصاً نسلهای جوان را فریب می دهند. در حالیکه در کنار امپریالیستهای امریکائی، امپریالیستهای اروپائی و سایر کشور های امپریالیستی و ارتجاعی هستند که عضویت " ناتو " را داشته و در اشغال نظامی و تسلط استعماری بر خلق و خاک افغانستان سهیم اند. بعلاوه کشورهای امپریالیستی که عضو ناتو نیستند و سوسیال امپریالیسم چین در این استثمار و غارتگری بر خلق افغانستان شریک هستند. ثالثاً: رویزونیستهای « سازمان رهائی » فقط سران تنظیمی، طالبی و گلب الدین را خاین و جنایت پیشه می دانند و بزعم « سازمان رهائی » گویا باقی باندهای خاین و جنایتکار و قاتلین مردم افغانستان از جمله باندهای خلقی پرچمی و دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی وده ها حزب و گروه ارتجاعی دیگر که در دولت دست نشانده امپریالیسم جمع شده اند و یا خارج آن قرار دارند، «جنایت پیشه و مزدور نیستند»!

داکتر فیض مبارزه طبقاتی بشکل تظاهرات ها و اعتصابات از جانب " س ج م " و " ج د ن " را « هیاهوی بی ارزش » می خواند. باین صورت ملاحظه می شود که این آقا طی حدود هفت سال در عضویت " س ج م " و " جریان دموکراتیک نوین " درک نکرده بود که فعالیت های " س ج م " و " ج د ن "، مبارزه طبقاتی و ملی انقلابی جهت سرنگونی نظام فئودال کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تشکیل دولت دموکراتیک خلق و گذار به سوسیالیسم بوده و یا « هیاهوی بی ارزش »! پس باین صورت داکتر فیض و بارانش عناصر نادانی بودند که بوی از علم انقلاب پرولتری نبرده و چون عناصر " ناسنا و کر " در عقب " س ج م " و " جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) حرکت می کرده اند. و رنهای گرفتار محال داکتر فیض و بارانش واقعاً « کمونیست » بودند و از آگاهی ایدئولوژیک-سیاسی و تئوریک بهره مند، و بفرض اگر " س ج م " و " ج د ن " توسط خط اپورتونیستی رهبری می شدند؛ چگونه با آن ادامه دادند؟ در حالیکه حقیقت چیز دیگری است و آن اینست که: داکتر فیض و بارانش خود یک جناح اپورتونیستی " س ج م " را تشکیل میدادند که با جناح اپورتونیستی دیگر بر رهبری " داکتر ه.م " با تخریب و توطئه گری ، سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین را به انحلال و فروپاشی کشاندند، و منجلا ب اپورتونیسم «گروه انقلابی...» و رویزونیسم «سازمان رهائی...» و برنامه و خط مشیهای ضدانقلابی بعدی

آن از جمله کودتا گری و پرتگاه استراتیژی "جمهوری اسلامی" و سرسائیدن به دربار سوسیال امپریالیستهای چینی و امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی، ماهیت و خصلت ضدانقلابی آنها را ثابت ساخت. بهمین ترتیب استقبال از تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو به افغانستان و اشغال نظامی و تسلط استعماری و شرکت کنفرانس استعماری "بن" در اواخر سال 2001 میلادی و سهیم شدن در دولت دست نشاندۀ صفحه ای سیاه دیگری از تاریخ خیانت پیشگی و ضدانقلابی آنهاست که تاکنون ادامه دارد. این امر بوضوح ثابت می سازد که داکتر فیض و یارانش در این سند اپورتونیستی هدفی جز پنهان کردن ماهیت اپورتونیستی خودشان و «بی اعتبار کردن» سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین را نداشته اند. سازمان جوانان مترقی با وجود اشتباهات و انحرافات نظری و عملی آن ، نقش انقلابی و مترقی ای را در یک برهه ای از تاریخ مبارزات خلق افغانستان ایفا کرده و جنبش کمونیستی افغانستان ادامه خط انقلابی پرولتری (م- ل- ا) است که توسط رفیق اکرم باری ترسیم شده و تاکنون با کیفیت متکامل تری (م- ل- م) ادامه دارد .

رهبری « گروه انقلابی....» در همین صفحه (31) می نویسد: " برای جریان تحت رهبری س-ج-م" دیگر بمنزلۀ ایفای وظیفه عظیمی درآمده بود که شعار چند متری " شعله جاوید" را به عنوان تاج افتخار پیشاپیش همه بلند کرده و ساعت هارا در داخل پوهنتون یا چند خیابان معین شهردون توجه به سطح مخاطبین و خواستهای خلق به سخنرانیهای بیهوده بگذرانند. نطقها و سخنرانیهاییکه فقط میتواندست در خدمت ارضای امیال ارتجاعی به معروفیت رسیدن و زبان زد شدن خود نطاқан باشد. و برای "رهبری" متنگ و مظاهره چیزی بمفهوم انقلاب کردن محسوب میشد... زمانی که مردم از فرط قحطی دسته دسته جان میسپردند و بحران شدیدی دامن گیر کشور بود این " شعله افروزان" مثل آنکه باید مردم بسپارمنت شانرا بکشند، باز میخواستند با انجام فقط مظاهره ای نسبت به آن وضع به اصطلاح موضعگیری نماید!"

برخلاف ذهنیت و تفکر اپورتونیستی و کینه توزانه داکتر فیض و یارانش علیه سازمان جوانان مترقی، جریان دموکراتیک نوین و جریده " شعله جاوید" (منحیث ارگان نشراتی "ج د ن" که جنبش دموکراتیک نوین در افغانستان عمدتاً بهمین نام یاد می شد) با تمام اشتباهات و کمی و کاستیهایش بدون تردید تاج افتخاری بود برای اعضا و هواداران انقلابی و صدیق آن. نام "شعله جاوید" و جریان دموکراتیک نوین که بوسیله خط

ایدئولوژیک- سیاسی (م- ل- ا) و فقید رفیق اکرم باری رهبری می شد، ارتجاع فئودال کمپرادوری در رأس آن دربارسلطنت (ظاهر- داوود) و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم» شوروی» حامی آنها را به وحشت انداخته بود. و در همان مدت زمان 6- 7 سال نظام حاکم و باند رویونیستی» خلقی» پرچمیها و باند» اخوان المسلمین» هرگونه توطئه چینی و حملات قاتلانه علیه فعالین این یگانه جنبش انقلابی پرولتری در افغانستان را انجام دادند. بعد از کودتای ننگین " 7 ثور" سال (1357) چند هزارتن از هواداران جریان دموکراتیک نوین و حتی کسانی که دیگر فعالیت سیاسی نمی کردند» بجرم» هواداری از" شعله جاوید" بوسیله رژیم باندهای جنایتکار و فاشیست «خلق» پرچمیها» سازائنها» و بآداران سوسیال فاشیست آنها وحشیانه و جنایتکارانه به جوخه های اعدام سپرده شدند و یا در زندانهای مخوف تحت شکنجه قرار گرفتند و نیزه هاتن آنها در جبهات جنگ ضد رژیم مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم» شوروی» بوسیله نیروهای ارتجاعی اسلامی جنایتکار به همین « جرم» شعله ای بودن بقتل رسیدند. البته در اینجا منظور شعله ایهای انقلابی و مترقی هستند، نه گروه های ایورتونیستی و رویونیستی مانند» ساما» و» ساما- ادامه دهندگان» و» سازمان بهائی» و» سازمان انقلابی» و یا عناصر لومین و اوپاش مانند علی مشرف (سدحسین موسوی)، میرویس ودان محمودی و کبیر توخی که نام " شعله جاوید" را با خود حمل کرده و زبانه و خاندانه تسلیم رژیم مزدور و اشرافالگران روسی شده و اکنون علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) فحاشی کرده و به سرویسهای استخباراتی دولتهای و ارتجاعی علیه ما جاسوسی می کنند. همچنین رهبری» گروه انقلابی...» تبلیغات سیاسی که بوسیله رهبران و کدرها و اعضای " س ج م" و " ج د ن" صورت می گرفت را» نطقها و سخنرانیهای بیهوده» خوانده ولی چند سطر پائین ترمی گوید:

هر قدر "سخنرانیهای با محتوی سنگین، روشنفکرانه و مسایل و مطالب تئوریک" می بودند نزد رهبران امتیاز داشت. زهی خردیاختگی و گمراهی! در حالیکه دولت به شدت از محتوی این سخنرانیهای» بیهوده» وحشت داشت و اجازه برپائی تظاهرات و میتینگها را برای جریان دموکراتیک نوین نمی داد و یا نیروهای امنیتی دولت مسیر حرکت جریان تظاهرات جریان " شعله جاوید" را طوری تعیین می کردند که جمعیت کمتری در شهرها بتوانند نطقها و سخنرانیهای آنها را استماع کنند. جریان عمل طی حدود نیم قرن این راه تکرار ثابت ساخت که: چه کسانی در " س ج م" و " ج د ن" واقعاً انقلابی بودند و به منظور پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و نجات خلق افغانستان از سلطه وستم و استثمار طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و سلطه

امپریالیست‌های غربی و سوسیال امپریالیسم « شوروی » صادقانه وبا از خود گذری مبارزه کردند و می کنند و چه افراد و گروه های از آن جنبش انقلابی پرولتری و عنوان " شعله جاوید " به منظور پیش برد اهداف ضدانقلابی و اهداف و آمال ارتجاعی شان خاینانه سوء استفاده کردند و می کنند! چنانکه داکتر فیض چنین کرد و یاران و « رهروان » وی مانند « سازمان رهائی- حزب همیستگی » و « سازمان انقلابی » تاکنون بهمین شیوه ادامه داده و به خدمت امپریالیسم و استعمار و ارتجاع فئودالی و سوسیال امپریالیسم چین قرار گرفتند؛ لیکن رویزونیست‌های بی آرم برای نسل‌های جوان از روشنفکران متری و توده های خلق خود رامنسوب به جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) معرفی کرده و باین صورت از هویت تاریخی این جنبش انقلابی سوء استفاده می کنند. چون در تاریخ مبارزات خلق افغانستان جنبشی انقلابی ترکه از منافع خلق‌های ملیت‌های مختلف افغانستان و استقلال و آزادی میهن دفاع کرده باشد، وجود نداشته و ندارد؛ اما این ضدانقلابی‌های تسلیم شده به امپریالیسم و استعمار سعی می کنند تا بانیرنگ‌های اپورتونیستی نسل‌های جدید جامعه افغانستان را فریب داده و بعقب خود بکشانند. ولی کمونیست‌های انقلابی افغانستان ماهیت خط ایدئولوژیک-سیاسی ضدانقلابی و ضد مردمی این خادمان و مزدوران ذلیل و فرومایه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم چین و ارتجاع داخلی و دیگر هم‌قماش‌های آنها را برای روشنفکران متری مردمی و توده های خلق افغانستان خاصاً نسل‌های جدید، معرفی می کنند.

همچنین برخلاف ادعای رهبری « گروه انقلابی... » استراتیژی و اهداف انقلاب کشور در برنامه " سازمان جوانان متری " معین بوده و خط مشی مبارزاتی و اشکال مبارزه جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم و مبارزه مسلحانه من حیث عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و استراتیژی و تاکتیک آن و استراتیژی جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات در پیروزی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین مشخص بودند و رهبری " س ج م " در هیچ جایی و در هیچ سندی مبتنی و مظاهره را " بمفهوم انقلاب کردن " نگفته است و این اتهامی است که داکتر فیض به رهبری " س ج م " خاصاً رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری وارد می کند. با وجود آنکه این انتقاد بر رهبری " س ج م " وارد است که توجهی به سازماندهی مبارزه در بین دهقانان فقیر و بیزمین دردهات نکرده و به ایجاد هسته های نظامی و تدارک جنگ خلق نپرداخت؛ ولی باید مشکلات درونی سازمان جوانان متری و محدودیت‌های که خاصاً برای رفیق اکرم یاری وجود داشت را نیز مد نظر قرار داد. این محدودیت‌ها عمدتاً موجودیت خطوط

انحرافی اپورتونیستی در "س ج م" بود و شدیداً ایجاب می نمود تا ابتدا با تشدید مبارزه بین "دوخط" خط ایدئولوژیک- سیاسی سازمان استحکام یافته و وحدت تشکیلاتی بر مبنای آن تأمین گردد. از جهت دیگر برای تدارک جنگ خلق دستیابی به مهمترین سلاح انقلاب، یعنی حزب کمونیست انقلابی ضروری بود و هست. حتی اگر رهبری "س ج م" از ابتدا برای سازماندهی مبارزه در روستاها هم توجه می نمود؛ اما برای آغاز جنگ خلق قبل از همه نیازه تشکیل حزب کمونیست انقلابی (م- ل- م) بود تا جنگ خلق و "جبهه متحد ملی" راهبری کند. قرار معلوم از ابتدای تشکیل "س ج م" بر سر خط ایدئولوژیک- سیاسی رهبری کننده سازمان بین جناح رفیق اکرم یاری و جناح سنتریستی اختلاف شدید وجود داشت و داکتر "ه م" اندیشه مائوتسه دون را قبول نداشت، و بعداً که خط رهبری کننده سازمان بر مبنای "م- ل- ا" تثبیت شد، مسئله مریضی رفیق اکرم یاری حادث گردید و از جانب دیگر تخریبکاری جناحهای اپورتونیستی خاصاً جناح تحت رهبری داکتر فیض و تخریبکاریهای گروه اپورتونیستی بر رهبری انجیر عثمان که در رهبری "ج د ن" سهم داشت، "س ج م" را دچار اختلال و بحران نموده و جناح انقلابی "س ج م" به رهبری رفیق داکتر صادق یاری نتوانست بگونه لازم مبارزه بین "دوخط" را جهت طرد اپورتونیسم به پیش برد. و تخریبکاریهای جناحهای اپورتونیستی "س ج م" را به انحلال کشانده و جریان دموکراتیک نوین را دچار فروپاشی کردند. با آنکه شرایط عینی در کشور مساعد بود و بحران اقتصادی و وضعیت خشکسالیهای متواتر خاصاً در حوزه غرب و شمال غرب کشوری تفاوتیهای دولت خاین و ضد مردمی سبب شدت و گسترش فقر و گرسنگی گردیده و هزاران فامیل از دهقانان فقیر و کوچیها رابه خاک سیاه نشانند و صدها تن آنها از گرسنگی جان دادند و صدها فامیل مجبوره فروش فرزندان شان شدند و نارضائی عمومی شدت گرفت؛ ولی بنا بر تذکر فوق مشکل شرایط ذهنی، ضعف جنبش کمونیستی (م- ل- ا) بود که کمونیستها نتوانستند از آن شرایط عینی مساعد در جهت بسیج و سازماندهی توده های خلق استفاده کنند. اگرچه چندین هزار تن از روشنفکران مرفقی با احساسات و شور و شوق انقلابی در اطراف جریان دموکراتیک نوین متشکل شده بودند که این بمفهوم نیرومندی جنبش دموکراتیک نوین بود و بخشی از مساعدت شرایط ذهنی را تشکیل می داد؛ ولی موجودیت یک حزب کمونیست انقلابی نیرومند می توانست از آن شرایط عینی مساعد به جهت پیشرفت و گسترش انقلاب بهره گیرد. و مسئولیت عمده تخریب و انحلال "س ج م" و فروپاشی "ج د ن" بدوش اپورتونیستهای درون "س ج م" علی الخصوص جناح داکتر فیض می باشد. و تجارب مبارزاتی پرولتاریا در کشورهای

مختلف جهان نشان داده است که: اگر سازمان ویا حزب انقلابی پرولتری ارتش هم داشته باشد ولیکن به لحاظ خط ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی از وحدت و استحکام نسبی لازم برخوردار نباشد، به پیشرفت انقلاب کمک نمی کند.

داکتر فیض در صفحه (32) سند اپورتونیستی اش از اینکه رهبران "سازمان جوانان متری" همه فعالیت‌های مبارزاتی اش را به برپائی تظاهرات و میتینگ در شهرها متمرکز کردند، آنها را شدیداً مورد حمله قرار داده و می نویسد: "...اما بدیهیست "رهبران" خاین بخلق و اندیشه مائوتسه دون با آن ایدئولوژی نفرت از توده ها و خط مشی سکنا ریزی جز معیار دیگری نمیتوانستند داشته باشند و باید هم بنابر میل جوشان خود و نه ضرورت و اقتضای شرایط، آنقدر میتینگ و مظاهره سامان میدادند تا طی آن کادرهای انقلابی پرورش یافته بیرون آید!!".

از اینکه رهبری سازمان جوانان متری منحیث یک تشکل انقلابی پرولتری که جنبش متری نسبتاً بزرگی را در شهرها رهبری می کرد، به کار مبارزاتی منظم در بین کارگران در شهرها و دهقانان در روستاها توجه نکرد، مورد انتقاد است. اما اینکه داکتر فیض آنها را «خاین به خلق و اندیشه مائوتسه دون ویا ایدئولوژی نفرت از توده ها» می خواند، ناشی از اندیشه و تفکر و خصلت ضد انقلابی وی و بارانش می باشد. از خصوصیات بالخاصه همه اپورتونیستها و رویزیونیستها اینست که اشتباهات و خطاها و کمکاریها و نواقص اشخاص و تشکلهای انقلابی پرولتری را با شد و مد علم کرده و باصطلاح پروبال داده ویا مبالغه گوئی، سیاه نمائی و نفی خدمات انقلابی آنها، خاینانه و سفیهانه حقیقت خط انقلابی ای که در پرتو آن مبارزه انقلابی را به پیش می برند و همه نظرات و مواضع اصولی و انقلابی آنها که در پروسه مبارزه طبقاتی علیه طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم و مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه انواع رویزیونیسم و اشکال اپورتونیسم را انجام داده اند رایک قلم انکار کرده و آنها را مورد حملات اپورتونیستی و رویزیونیستی و انواع افترا و تهمت قرار می دهند. در اینجا عبارت های «خاین به خلق اندیشه مائوتسه دون و ایدئولوژی نفرت از توده ها» که به رفیق اکرم باری و رفیق داکتر صادق باری و دیگر رهبران واقعاً انقلابی (که در سازمان جوانان متری و جریان دموکراتیک نوین در پرتو "م- ل- ا" صادقانه مبارزه کرده و تا آخرین لحظه حیات شان که توسط رژیم مزدور پاندهای جنایتکار و آدمکش «خلق» برچمیها و سوسال فاشیستهای روسی ویا باندهای جنایتکار اسلامی به قتل رسیدند، در این راه ادامه داده و هرگز تسلیم دشمنان زیون

خلق ومېن نشدند) نسبت داده شده است، عمق خصومت ورزی ونفرت داکتر فیض وپارانش از خط انقلابی پرولتري "م- ل- م" ورهروان آن را نشان مېدهد. این رویزونیستهای ضدانقلابی طی نیم قرن جزاعمال ضدانقلابی وخیانت به خلق وکشور وخیانت به جنبش کمونیستی (م- ل- م) در افغانستان وجنبش کمونیستی بین المللی انجام نداده اند. داکتر فیض وپارانش بعد از تخریب سازمان جوانان مترقی وفروپاشی جریان دموکراتیک نوین از منجلاب اپورتونیسم به پرتگاه رویزونیسم «سه جهانی» سقوط کردند. این رویزونیستهای ضدانقلابی با گروه های ارتجاعی اسلامی وضدانقلابی "جبهه متحد" تشکیل کردند ودر جنگ مقاومت خلق افغانستان علیه ارتش سوسیال امپریالیسم « شوروی» ورژیم مزدوران از دید تضاد منافع بین دولت ضدانقلابی چین با دولت سوسیال امپریالیسم « شوروی» شرکت کرده ودر جهت به پیروزی رساندن " جمهوری اسلامی" وبرضد منافع خلق وکشور عمل کردند، اقدام به کودتا نمودند، در طرح "کودتا -قیام" "ساما" شرکت کردند ودر اکتوبر سال (2001) میلادی به پیشوا زتجاهم نظامی امپریالیستهای امریکائی و"ناتو" تاخته ودر کنفرانس استعماری در "بن آلمان شرکت کرده ودر دولت مستعمراتی سهیم شدند و تاکنون در کنار امپریالیسم واستعمار وارتجاع بومی علیه خلق وکشور خیانت می کنند. بعد از تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و متحدین آن در "ناتو" و«ساقط کردن» رژیم طالبان واشغال نظامی وبه مستعمره کشیدن کشور وتشکیل دولت دست نشانده؛ گروه های رویزونیستی واپورتونیستی مانند «سازمان رهائی افغانستان- حزب همبستگی افغانستان» و«سازمان انقلابی افغانستان» باصطلاح منشعب از آن، «ساما- ساما ادامه دهندگان» وافرادى از «ساوو» وده ها تشکل ارتجاعی دیگر و تعداد زیادی از تحصیل کرده های استعمار زده وانقیاد طلب؛ سناریوی استعماری امپریالیستی را که امپریالیستهای امریکائی وناتو زیر نام «جنگ علیه تروریسم» در افغانستان به نمایش گذاشتند، « شرایط نوین» و«فرصتهای مساعد» خواندند. رویزونیستهای « سازمان رهائی- سازمان انقلابی» و«ساما- ساما ادامه دهندگان» در دولت دست نشانده استعمار به چوکیهای وزارت ومعینیت وریاست ووکالت ولایت رسیدند وبه اشکال وشبوه های مختلف توده های مردم را اغفال کرده وتبلیغ نمودند که این "شرایط"(وضعیت اشغال نظامی وسلطه امپریالیستهای امریکائی وناتو ودولت پوشالی) گویا از "شرایط قرون وسطائی رژیم طالبان" بهتر است! وبهمین صورت تشکل رویزونیستی دیگر بنام «سوسیالیستهای کارگری» در جهت اغفال وگمراهی توده های عوام وروشنفکران ناآگاه افغانستان فعالیت کرده وبه تبلیغ وترویج اندیشه ها

و افکار رویزیونیستی می پردازند. رویزیونیستهای «سازمان رهائی» و «سازمان انقلابی» و «ساما-ادامه دهندگان» از اینکه امپریالیستهای امریکائی به پیشنهادات آنها توجه نکرده اند، درین اواخر زبان به شکوه و شکایت گشوده و بگونه مبهم و چند پهلو و جسته و گریخته از اشغال نظامی افغانستان و آنهم «تنها» توسط امپریالیستهای امریکائی سخن بمیان می آورند و از جنایات امپریالیستهای "ناتو" در کنار امپریالیستهای امریکائی علیه خلق افغانستان در این اشغال نظامی و تسلط استعماری و انواع ستم و وحشیگری که علیه خلق مظلوم افغانستان اعمال می کنند، طفره می روند. همچنین از سایر قدرتهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیسم چین که از این اشغال نظامی و استعمارگری و دولت پوشالی بطور همه جانبه حمایت کرده و منابع و ذخایر کشور را غارت کرده و خلق افغانستان را بیرحمانه مورد ستم و استثمار قرار می دهند، ذکری نمی نمایند. اینست ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و خصلت و خصوصیات طبقاتی همه اپورتونیستها و رویزیونیستها و تسلیم طلبان.

تذکار:

خوانندگان گرامی! بخش اول این کتاب مشتمل بر هشت بخش می باشد و شش بخش آن قبلاً تحت عنوان "سازمان انقلابی افغانستان" ادامه منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» است. -مکتبی برسند» با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» به نشر رسیده و دو بخش دیگر (بخش اول و دوم) که زیر نام بخشهای 25 و 26 در آخر کتاب ای زیر عنوان "پاسخ به حملات ضد انقلابی و خصمانه رویزیونیستهای دون صفت" سازمان انقلابی افغانستان» "دروپ سایت" پیام آزادی" قبلاً منتشر شده است. چون این دو بخش ارتباط نزدیکی با موضوعات مندرج در این شش بخش دارد؛ لزوماً من حیث بخش های (2 و 1) با آنضمیمه گردید.

